

مبارزه طبقاتی در خلال دهه ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی پاکسازیها و محاکمات سیاسی در حزب کمونیست

نویسنده: ماریو سوزا عضو رهبری حزب کمونیست سوئد (مارکسست لنینیست) مارس ۲۰۰۱
ترجمه از پیام پرتوی نوامبر ۲۰۱۴

پاکسازیها، یا محرومیت از حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، و محاکمات سیاسی در مسکو در خلال دهه ۱۹۳۰ دو مسئله مورد علاقه مبلغان سرمایه داری بوده است. این مسائل بمنظور ارائه تصویری کاملا دروغین از پاکسازیها، محاکمات سیاسی و اتحاد جماهیر شوروی در آنزمان، در رسانه های خبری سرمایه داران بصورتی پی در پی مطرح میشوند.

هدف اینست که سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی را بی اعتبار جلوه دهند، بی اعتنایی به کمونیستها را در نزد توده ها ترویج و آنان را متقاعد نمایند که سرمایه داری امریست اجتناب ناپذیر.

بهمین دلیل آشنایی با این فصل از تاریخ اتحاد جماهیر شوروی، بمنظور مبارزه با اکاذیب سرمایه داران و آشنایی با مشکلاتی که بلشویکها در جریان تغییر تاریخ با آن برخورد نمودند، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

تحقیقات جدید تاریخی، تحقیقاتی که اساس این جزوه را تشکیل میدهند، در این مورد انجام شده است. در غیر اینصورت این جزوه از ادبیات تایید شده و اسناد متعلق به دهه ۱۹۳۰ - و ۴۰ بهره برداری نموده است، اسنادی که مدت زمان دراز نیست به فراموشی سپرده شده اند و یا برای اغلب مردم کاملا ناشناخته اند.

حقایق در مورد دهه ۱۹۳۰

اما به ما اجازه بدهید که به خواننده گان با ارائه تصویری از اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۳۰ آغاز نماییم، در حقیقت یک دوره تعیین کننده ده ساله از تاریخ کشور.

از جمله طی دهه ۱۹۳۰ بود که اولین و دومین برنامه های پنج ساله تحقق یافت و اشتراکی نمودن زمینهای کشاورزی به مرحله عمل در آمد. درآمد ملی کشور که در سال ۱۹۲۹، ۲۹ میلیارد روبل بود، در سال ۱۹۳۸ تا ۱۰۵ میلیارد روبل افزایش یافت. افزایشی با ۳۶۰ درصد در عرض ده سال، رویدادی منحصر بفرد در تاریخ نظام صنعتی! تعداد کارگران و مستخدمین دولت از ۱۴،۵ میلیون نفر در سال ۱۹۳۰ به ۲۸ میلیون نفر در سال ۱۹۳۸ ارتقاء یافت.

دستمزد متوسط سالانه کارگران صنعتی از ۹۹۱ روبل در سال ۱۹۳۰ تا ۳۴۴۷ روبل و رقم تخصیص داده شده به اهداف فرهنگی و اجتماعی در بودجه دولت از تقریبا ۲ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۰ به ۳۵ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۸ افزایش یافت.

در آغاز دهه ۱۹۳۰ ساعات کار کلیه مراکز صنعتی به حداکثر ۷ ساعت کار در روز تقلیل یافت (برای مثال ساعات کار کمتر برای کارگران معادن)، رفرفی که در اواخر دهه ۱۹۳۰ بدلیل آماده نمودن شرایط برای مقابله با تهدیدات جنگی آلمان نازی باید کنار گذاشته میشد.

طی دهه ۱۹۳۰ حجم تولیدات در اتحاد جماهیر شوروی با چنان سرعتی رشد نمود که در تاریخ بشری نظیر آن هرگز مشاهده نشده بود. در آغاز سال ۱۹۳۰ ارزش کل تولیدات صنعتی مبلغی بالغ

بر ۲۱ میلیارد روبل بود. هشت سال بعد ارزش تولیدات صنعتی تا بیش از ۱۰۰ میلیارد روبل افزایش یافته بود. (هر دو رقم به قیمت‌های جاری ۱۹۲۶-۱۹۲۷ محاسبه شده اند).

در عرض هشت سال حجم تولیدات صنعتی تقریباً دو برابر شده بود! در آغاز ۱۹۳۰ مساحت زمینهای کشت شده برای کلیه محصولات برابر با ۱۱۸ میلیون هکتار بود. در سال ۱۹۳۸ این مساحت برابر با ۱۳۶،۹ میلیون هکتار شده بود. همزمان کشور اشتراکی نمودن کامل زمینهای کشاورزی را پایان رسانده و در ارتباط با مدرنیزه و اشتراکی نمودن کشاورزی مسائل مهمی را مرور و مشکلات عظیمی را حل نموده بود.

در آغاز ۱۹۳۰، ۳۴۹۰۰ تراکتور در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. در سال ۱۹۳۸ رقم آنها به ۴۸۳۵۰۰ دستگاه افزایش یافته بود. تعداد تراکتورها در طی ۸ سال تقریباً دو برابر شده بود! طی همان دوران رقم ماشینهای درو از ۱۷۰۰ تا ۱۵۳۵۰۰ و ماشینهای خرمن کوب از ۴۳۰۰ به ۱۳۰۸۰۰ دستگاه افزایش یافته بودند. در خلال دهه ۱۹۳۰ توسعه فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی نیز بی نظیر بود. در سال ۱۹۲۹ رقم دانش آموزان در کلیه مدارس تقریباً ۱۴ میلیون نفر بود. سال ۱۹۳۸ این رقم به تقریباً ۳۴ میلیون نفر افزایش و شمار دانش آموزان در کلیه اشکال خود، حتی دانش آموزان نیمه وقت، تا ۴۷ میلیون نفر رشد نموده بود! تقریباً یک سوم از جمعیت کشور از سیستم آموزشی کشور بهره میبردند.

در آغاز دهه ۱۹۳۰ هنوز ۳۳ درصد از مردم اتحاد جماهیر شوروی توان خواندن و نوشتن نداشتند (در سال ۱۹۱۳، شصت و هفت درصد). در سال ۱۹۳۸ بیسوادی چند سالی بود که کاملاً ریشه کن شده بود. طی این دوران رقم دانشجویان دانشگاهها از ۲۰۷۰۰۰ نفر تا ۶۰۱۰۰۰ نفر افزایش یافته بود، تقریباً سه برابر! تعداد کتابخانه ها در سال ۱۹۳۸، در مقایسه با ۴۰۰۰۰ در سال ۱۹۳۳، ۷۰۰۰۰ بودند.

در سال ۱۹۳۸ حجم کتابهای موجود در کتابخانه ها، در مقایسه با ۸۶ میلیون در سال ۱۹۳۳، به رقم باورنکردنی ۱۲۶ میلیون افزایش یافته بود. طی دهه ۱۹۳۰ اقدام منحصر بفرد دیگری نیز به اجرا گذاشته شد، اقدامی که هم توان اتحاد جماهیر شوروی را در حوضه ایدئولوژیکی و مادی به اثبات میرساند و هم تمایل دولت را به عادلانه رفتار نمودن با همشهریان خود: آموزش ابتدایی در مدارس در سراسر اتحاد جماهیر شوروی به زبان خود ملتها. این یک کار فرهنگی بزرگ با رقم بیشماری از کتابها بود، کتابهای درسی و دیگر ابزار آموزشی، به زبانی که در گذشته بصورت نوشته بسختی وجود داشتند.

برای اولین بار برای بسیاری از اقوام کشور ادبیاتی به زبان خود آنها منتشر شد. بر اساس این پیشینه است که مبارزه طبقاتی اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۳۰، باید مورد بازنگری قرار گیرد. اینرا هنگام خواندن این جزوه در خاطر داشته باشید^۱.

توسعه حزب کمونیست

طی دهه ۱۹۳۰ میلیونها نفر عضو جدید به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی پیوستند و برای تولید و توسعه جامعه در مبارزه شرکت نمودند. این هجوم عظیم توده ها و افزایش حجم تولید همیشه سودمند نبود. توسعه جامعه سوسیالیستی خواهان انتقاد و مباحثیست که قادر به تصحیح اشتباهات بوده و راه کارهای جدیدی را ارائه نماید.

اما پاکسازیها نیز بدلائل سیاستهای خارجی از اهمیت بسزایی برخوردار بودند. طی دهه ۱۹۳۰ تهدیدات خارجی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی با دشمنانی از نوع جدید افزایش یافت. به استثنای تحریم، خرابکاری و تهدید به تجاوز از جانب کشورهای قدیمی سرمایه داری آنزمان، دشمن جدیدی ظاهر شد که قبل از هر چیز هدفش در هم شکستن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود در حالیکه همزمان هستی و موجودیت مردم اسلاوی را نیز تهدید مینمود.

نازیسم در ژانویه ۱۹۳۳ از جمله با دادن وعده نابودی کمونیسم، تهیه کلنیهای جدید در شرق و بهره برداری از مردم آنها بعنوان نیروی کار در اقتصاد آلمان، قدرت را بدست گرفت.

در سال ۱۹۲۵ هیتلر در کتاب خود "مبارزه من" در مورد این فتوحات نوشته بود: "بدین ترتیب ما ناسیونالیستها آگاهانه خط بطلانی بر روی سیاست خارجی قبل از جنگ میکشیم، از همان نقطه ای آغاز میکنیم که آنها در شش قرن پیش تمام کردند، مهاجرت ابدی مردم آلمان را بسوی جنوب و غرب اروپا متوقف و بجای آن به کشوری که در شرق قرار دارد اشاره میکنیم. ما در نهایت به استعمار قبل از جنگ - و سیاستهای تجاری پایان داده و در آینده به سیاست کشاورزی روی میاوریم، اما زمانیکه در اروپای امروزی در مورد مناطق جدید صحبت میکنیم، باید قبل از هر چیز به روسیه و ایالات مرزی تحت کنترل آن بیاندیشیم."^۲

پیشرفت اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۳۰ از اهمیت بسزایی برخوردار و یکی از علل مهم پیروزی کشور بر آلمان نازی در جنگ جهانی دوم بود. کسب کامیابیها در امر تولید و امنیت کشور مبارزه بر علیه مشکلات در حزب کمونیست و کارزار پاکسازیها را مطالبه مینمود. سرمایه داران در این مورد بندرت صحبت میکنند.

بر اساس افسانه پردازیهای سرمایه داری هدف پاکسازیها تعقیب خشونت بار منتقدان دولت بود، دولتی که از یک بروکراسی دیوانه قدرت، از یک دستگاه خشن اداری گسترده و وحشتناکترین روشها، به معنی واقعی کلمه، برای نابودی یک اپوزیسیون پیشرو بهره برداری مینمود، بلکه، حتی اپوزیسیونی که، بر اساس توصیفات مورخان سرمایه داری، سوسیالیستها و کمونیستهای "واقعی" در آن فعال بودند.

در پس این تعقیب و آزارها البته استالین با سوء ظنهای ادعایی و رفتار بیمار گونه اش وجود داشت. استالین که، بر اساس اظهارات سرمایه داران، طرح دراز مدتی را برای کشتار مخالفان و کلیه بلشویکهای قدیمی در دست داشت و هدفش قبضه نمودن قدرت بود. توسط مورخان سرمایه داری و چهره های فرهنگی پاکسازیها و محاکمات سیاسی دهه ۱۹۳۰ طی دهها سال بدین اینگونه توضیح داده شده اند.

اما فقط این حقیقت که سرمایه داران نام کمونیستها را در کشورهای خودشان ثبت مینمایند، آنها را تعقیب، زندانی و اعدام میکنند و همزمان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را متهم به تعقیب کمونیستهای "واقعی" مینمایند، نشان میدهد که همه چیز آنطوری که به نظر میاید نیست.

مورخان سرمایه داری دروغ میگویند و در اینجا هدف اثبات آنست. اما وضعیت به مراتب وخیمتر از آن شد، مورخان سرمایه داری - ه متعلق به سال ۱۹۴۵ مدارکی را در اختیار داشته اند که شرایط را در اتحاد جماهیر شوروی بطور کلی خلاف آن افسانه پردازیهای نشان میدهد که در مورد آنها زیاده روی شده است.

بایگانی اسمولنسک

حقایق در مورد پاکسازیها، توسعه تولید و محاکمات سیاسی بخشی از تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شورویست و مانند بسیاری از حقایق دیگر در بایگانی حزب بصورت مجموعه ای وجود دارند. بایگانی حزب تا سال ۱۹۸۹، زمانیکه گورباچف آن را تغییر داد، بر روی محققان خارجی بسته بود.

اما استثنایی وجود دارد. در سال ۱۹۴۵ مطالب بایگانی شده گسترده ای به غرب و آمریکا وارد شد. تاریخ ساده اما حقیقتا واقعیت. آلمان نازی طی جنگ جهانی دوم به اتحاد جماهیر شوروی هجوم برد و تا نزدیکی مسکو و لنینگراد پیشروی نمود.

از سال ۱۹۴۱ نیروهای آلمانی منطقه غرب را که مرکزش در شهر اسمولنسک قرار داشت به اشغال خود درآوردند. در جمهوری فدرال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منطقه غرب یکی از واحدهای اداری بود. این منطقه بالغ بر ۶،۵ میلیون نفر جمعیت داشت و مساحتی برابر با تقریبا ۶۰۰ هزار مایل مربع (۱۴۴۰۰ کیلومتر مربع، تقریبا یک سوم مساحت سوئد) (سوئد ۴۵۰،۰۰۰ کیلومتر مربع). آلمانیها در اسمولنسک بایگانی منطقه غربی را پیدا کردند، بایگانی که نیروهای در حال عقب نشینی اتحاد جماهیر شوروی بدلیلی فرصت از میان برداشتن آنرا بدست نیاورده بودند.

در سال ۱۹۴۱ این بایگانی به آلمان فرستاده شد. در دوران پایانی جنگ در سال ۱۹۴۵ بایگانی اسمولنسک از منطقه اشغالی آمریکاییها در آلمان سر در آورد. بایگانی اسمولنسک به متحد آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی تعلق داشت، اما برای افکار کاپیتالیستی ژنرالهای آمریکایی ارسال آن به آمریکا طبیعی بود. در حال حاضر این اسناد در بایگانی ملی ایالات متحده آمریکا موجود است.

این بایگانی بسیار گسترده و مهمترین فعالیتهای حزب کمونیست در منطقه غرب، با تعداد اندکی استثنا در آن، جمع آوری شده است. از ثبت نام اعضاء و دستورالعملهای سیاسی در تمام سطوح تا خلاصه گفتگوها و مباحث از جلسات تا رهبران ارگانهای مناطق و دفاتر سازمانی. راجع به همه چیز در آن وجود دارد، از سیاستهای کشاورزی و اهداف صنعتی تا طرحهای مختلف در مورد تعطیلات سالانه کارگران. در مورد پاکسازیهای حزب در منطقه غرب نیز اسنادی در بایگانی وجود دارند.

برای همه آنهایی که در مورد جامعه اتحاد جماهیر شوروی مایل به کسب اطلاعاتی هستند بایگانی اسمولنسک باید یک معدن طلا باشد. بخصوص مخالفان اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم بمنظور اثبات نظراتشان باید قادر به یافتن حقایقی باشند. با اینحال از این بایگانی در سطح بسیار نازلی استفاده شد.

مورخ آمریکایی مرل فینسود اولین کسی بود که به تجسس در میان اسناد و مدارک موجود در بایگانی پرداخت. او در سال ۱۹۵۸ در این باب کتابی را "اسمولنسک تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی" منتشر نمود، اثری مغرضانه با کمبودهای بزرگ و تقریبا متمرکز بر روی دادن توضیحات منفی در مورد دستگاه دولتی اتحاد جماهیر شوروی. این بایگانی بجز در مواردی از آن پس دست نخورده باقی مانده است.

در صفحات اول روزنامه های کشورهای غربی به مطالب بایگانی هرگز جایی داده نشد. دلیل آن این است که زندگی سیاسی در منطقه غرب اتحاد جماهیر شوروی، که در بایگانی اسمولنسک مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد، وجه مشترکی با ترکیب اکاذیب و افسانه هایی که در رسانه های خبری غرب نشان داده میشد (و نشان داده میشود) نداشت.

مطالب بایگانی، مجموعه مطالبیست که در آن با کمک و یاری صدها نفر نظرات مختلف در مورد جوانب مختلف زندگی ارانه شده است. این مطالب برای جنگ تبلیغاتی کثیف بر علیه اتحاد جماهیر شوروی قابل بهره برداری نبود.

با اینحال کتاب مرل فینسود "اسمولنسک تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی" اساس توجیه افسانه پاکسازیها در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و محاکمات سیاسی - دهه ۱۹۳۰ قرار گرفت، افسانه هایی که در سراسر جهان غرب، در دانشگاهها و رسانه های خبری، منتشر شدند.

حقایق جدید برای نتیجه گیری خودمان

ابتدا در سال ۱۹۸۵ کتابی منتشر شد که داده هایش بر روی کارهای تحقیقاتی در بایگانی اسمولنسک بنیان نهاده شده بود. نویسنده این کتاب استاد مورخ آمریکایی، جی آرچ گتی و کتاب او "ریشه های پاکسازی بزرگ - تجدید نظر حزب کمونیست شوروی، ۱۹۳۳-۱۹۳۸، نام دارد.

این کتاب آمار و اسنادی دیگری را در اختیار ما میگذارد، آماري که برای مطالعه تاریخ اتحاد جماهیر شوروی بسیار با ارزشند. گتی یکی از شخصیتهاست که در انتشار گزارشات محققان رو در مورد سیستم کفیری اتحاد جماهیر شوروی در دوران ریاست استالین، ۱۹۳۳ در آمریکا، سهم بزرگی داشت.*

* این تحقیقات در جزوه ای با امضای نویسنده تحت نام "حقیقتی که آشکار نشد" منتشر و توسط من ترجمه شده است. در صورت تمایل آنرا برای شما ارسال میکنم- مترجم

گزارشات محققان روسی اکادیمی را افشاء مینمایند که طی دهها سال توسط رسانه های خبری سرمایه داری منتشر شده اند.

همان نویسنده ۱۵ سال بعد، ۱۹۹۹، کتاب جدیدی را در مورد شوروی در دهه ۱۹۳۰ با نام "راه ترور - استالین و خودکشی بلشویکها، ۱۹۳۹-۱۹۳۲" منتشر نمود. این کتاب حاوی اسنادیست از بایگانی قدیمی و سری اتحاد جماهیر شوروی که برای اولین بار در دسترس عموم قرار داده شد.

اما همانطور که گتی مینویسد، اسناد از میان بخش بزرگی دستچین شده اند و سوال را میتوان اینگونه مطرح نمود که آیا آنها مهمترین بودند و یا به روش درستی تعبیر و تفسیر شده اند - "مانند تمام اسناد تاریخی میتوان آنها را به اشکال مختلف خواند".^۳

و در ادامه میتوان سوال را اینگونه مطرح نمود، نویسنده در واقع هنگامیکه مینویسد "مطالعات ما همه سوالات را مورد تجزیه و تحلیل قرار نمیدهند.... ما بصورتی کامل قابلیت درک مسائل مربوط به سیاست خارجی، معاملات صنعتی - یا کشاورزی، یا مسائل فرهنگی را نداریم^۴، چه هدفی را دنبال میکند؟ آیا در اینجا این سیاست، از جمله مبارزه در حزب کمونیست بلشویک نیست که باید مورد بررسی قرار گیرد؟

در این سند مقدار بسیاری از مباحثات درونی حزب مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرند اما حقایق کمی در مورد توسعه اتحاد جماهیر شوروی، طی دهه ۱۹۳۰، نشان داده میشوند. این را باید بخاطر سپرد. کار تحقیقاتی گتی بخش بزرگی از افسانه ها و اکاذیب منتشره در مورد اتحاد جماهیر شوروی

را در هم شکسته است اما قبل از هر چیز مهمتر اینست که شرایط را برای خواننده جهت درک مطالب و گرفتن نتایج از آنها فراهم می‌آورد، نتایجی شخصی که از اهمیت خاصی برخوردارند.

در غرب فرد با نفوذی وجود ندارد که در مورد اتحاد جماهیر شوروی در این باب به ما پاسخی بدهد و یا اساساً مسئله را درک نموده باشد. برای درک شرایط مبارزه طبقاتی در اتحاد جماهیر شوروی گتی یک نویسنده سرمایه‌داری با امکانات محدود است.

برای مثال در کتاب *راه ترور*، که هدفش نشان دادن اینست که بلشویکها خودشان را در منافضات داخلی دهه ۱۹۳۰ منقرض نمودند، کلمه‌ای در مورد بزرگترین توسعه اجتماعی غیر قابل مقایسه در تاریخ بشریت وجود ندارد، توسعه‌ای که در اتحاد جماهیر شوروی طی دهه ۱۹۳۰ رخ داد.

هنگام بحث و گفتگو در مورد تهدیدات از جانب آلمان نازی از جمله به "راه ترور" اشاره میشود، کتاب ضخیمی متشکل از ۶۳۵ صفحه، با یک خط در یک بند تابع، در مجموع پنج عبارت، "نخبگان آلمان، در پی اشتراکی نمودن و عروج فاشیسم آلمانی، بصورتی آشکار بحرانی مداوم را احساس مینمودند".^۵ همین و بس! توجه داشته باشید که بخش بزرگی از دهه ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی از مبارزه‌ای شدید جهت آماده نمودن تدارکات نظامی برای مقابله با تهاجم آلمان نازی متاثر شد. در نظر نگرفتن این امر مسلماً ما را به گرفتن نیاتجی نادرست رهنمون خواهد شد.

اگر بلشویکها بجای توسعه و مستحکم نمودن قدرت دفاعی کشور تا حد ممکن، خود را منقرض نموده بودند، نازیها در جنگ پیروز و اتحاد جماهیر شوروی و مردم اسلاوی را منقرض مینمودند. اما اینچنین نشد، بلکه بر عکس. اتحاد جماهیر شوروی در جنگ پیروز شد و نازیسم را منقرض نمود.

این گفته شد به دلیل اینکه خواننده آگاه باشد و بداند که تحقیقات آکادمیک، هنگامیکه واقعیتهای زندگی را به نفع دسیسه و مزخرفات، از همه نوع آن، کنار میگذارد بصورتی بنیانی اشتباه میکند و ناگزیر ما را به گرفتن نتایجی رهنمون میشوند که ارزش آنها برابر است با نتایج گرفته شده از دسیسه‌های یک کتاب پلیسی ارزان قیمت در یک دکه.

"ریشه‌های تصفیه بزرگ"

دو کتاب گتی، که در میان آثار ادبی وجود دارند، اساس این جزوه تشکیل داده است. *ریشه‌های تصفیه بزرگ* بر خلاف کتاب اخیر *راه ترور* کتابیست بسته بندی شده از آمار و مطالب دیگر که از جامعه تصویری حقیقی را به نمایش میگذارد. کتاب از همان آغاز عوامل شگفتی را فراهم می‌آورد.

شنیدن سخنی روشن از جانب استادان برای ما غیر معمول است. بهر حال از جانب استادان سوئدی. استاد آرچ گتی در آغاز تایید مینماید: تحقیقات در بایگانی اسمولنسک نشان میدهند که اغلب داستانهای کشورهای غربی در مورد پاکسازیه در اتحاد جماهیر شوروی بر روی "پیش فرضهایی غیر قابل دفاع"^۶ استوار شده‌اند. اولاً نتیجه پژوهشها به اثبات میرسانند که حوادث سیاسی دهه ۳۰ یک فرایند یکنواخت --- طراحی شده، آماده شده و به اجرا گذاشته شده^۷ توسط استالین و نزدیکان او نبود.

دوما این ادعا که، "اهداف پاکسازیه بلشویکهای قدیمی-ه باقیمانده از نسل نئین (و استالین) بودند"^۸ بدور از واقعیت است. در ادامه گتی میگوید، زمان ارزیابی آموزه‌های دهه ۱۹۳۰ فرا

رسیده است. اینها عبارات هستند و نه ترانه و اگر مدارک قانع کننده ای در مورد آنها وجود نداشت، به نظر نمیاید که یک پژوهشگر و استاد مورخ در مورد آنها مینوشت.

بخصوص بخاطر اینکه این مدارک بر خلاف مدارکیست که فینسود در کتاب خود "اسمولنسک تحت حکومت شوروی"، از سال ۱۹۵۸، ارائه میدهد.

فینسود در مورد پاکسازیها مینویسد: "با ترور کیروف در دسامبر ۱۹۳۴ دور جدیدی از تقریباً پاکسازیهای بی پایان آغاز شد، پاکسازیهایی که خود را بصورت فزاینده ای گسترش داد و تا سرکوب رو به افزایش رهبران واقعی منطقه ای حزب در سال ۱۹۳۷ توسعه یافت"^۸ مسئله تنها این نیست که کتاب گتی کلیه تحریف کنندگان بی ارزش تاریخ را غافلگیر مینماید.

گتی اسمولنسک فینسود را که طی مدت زمان درازی "کتاب مرجع" در این زمینه بوده است مشخصاً مورد سوال قرار میدهد.

گتی با اشاره به اسمولنسک میگوید که "حوادث ۱۹۳۳-۱۹۳۹ ابداء، نه بخشی از همان ترور فزاینده برنامه ریزی شده و نه حتی بخشی از یک پدیده و یا فرایند بود.

پاکسازیهای ۱۹۳۳-۱۹۳۶ مقدمه ای ساده برای ترور پلیس در سال ۱۹۳۷ نبود و تنها بصورتی غیر مستقیم به آن ارتباط داشت"^۹ هدف ما طرح حقایق گتی از پاکسازیهای دهه ۱۹۳۰ است و در ادامه از آمار ارائه شده از جانب او نتایج خود را اخذ خواهیم نمود. بنابراین با پس زمینه کوتاهی از شرایط در حزب کمونیست اتحادیه جماهیر شوروی در دهه ۱۹۲۰ آغاز میکنیم.

مختصری در مورد تاریخ پاکسازیها در خلال دهه ۱۹۲۰

پس از پیروزی انقلاب و بدست گیری قدرت توسط حزب کمونیست، لنین و رهبری حزب ناگزیر نفوذ بخشی از عناصر نامطلوب به میان حزب و دستگاه دولتی را مورد تایید قرار دادند. آنها با هدف کسب پیشرفت به عضویت حزب در آمده بودند. لنین در جریان کنگره هشتم در دسامبر ۱۹۱۹ این مسئله را مطرح نمود.

بر اساس اظهارات او "پیوستن نامطلوبترین عوامل به حزب، تنها به این دلیل که آن حزب، حزب حاکم است"^{۱۰}، امری طبیعی بود. بهمین دلیل ارزیابی عملکرد اعضای حزب از اهمیت خاصی برخوردار بود. به پیشنهاد لنین سازماندهی دوباره کلیه اعضای حزب به اجرا گذاشته شد. هر عضوی در مقابل اعضای دیگر پاسخگوی اعمال خود میشد - کسانی که قابل اطمینان به نظر نمیامدند اخراج میشدند.

این اولین پاکسازی در دستگاه حزبی بود. این روش، تقویت حزب از طریق پاکسازی آن از عناصر فرصت طلب، طی دورانی طولانی مشخصه حزب شد. برای پاکسازی اعضای حزب عواملی همچون، بی عملی، نقض انضباط حزبی، اعتیاد به الکل، تبهکاری و افکار ضد یهودی به معیاری عمومی مبدل شدند.

این روش برای اخراج سرمایه داران، کولاکها، حذف افسران قدیمی تزار که پیشینه و ریشه های طبقاتی خود را پنهان مینمودند نیز موثر افتاد (اما نه برای آنهایی که مورد قبول حزب واقع شده بودند و به پیشینه طبقاتی واقعی خود اعتراف نموده بودند). کلیه حذف شده گان میتوانستند به نوبه خود به کمیسیون مرکزی کنترل مراجعه و در یک سطح بالاتر تقاضای تجدید نظری را در مورد احکامشان ارائه دهند.

همانطور که در آینده خواهیم دید تعداد تقریباً زیادی دوباره به عضویت حزب پذیرفته شدند. تصمیم گیری در جلسات عمومی اعضاء با صدها عضو، در مجموع، شدیدتر از تصمیم گیری در مرکزیت حزب بود.

تلاش کمیته مرکزی حزب، که پاکسازیه‌ها را آغاز و در مورد اشکال آن تصمیم گرفته بود، قبل از هر چیز بر این بود که اعضاء اولیه را به اعتراض و مقاومت در مقابل مقامات فاسد و شرکای آنها در حزب ترغیب نماید.

گذشت زمان دشوار بودن این امر را به اثبات رساند. مقامات اداری فاسد با بکارگیری هزاران ترفند خود را از شر انتقادات و شرایط دشوار خلاص مینمودند.

در عوض در بسیاری از موارد بخش بزرگی از آن حذف شده گان اعضاء اولیه حزب بودند که در مقابل اتهامات دبیر حزب، اتهاماتی نظیر بی عملی، جهل سیاسی یا عادات بد نوشیدن، از خود دفاعی نداشتند.

پاکسازیه‌های دهه ۱۹۲۰

لنین و رهبری حزب پس از ثبت نام مجدد در سال ۱۹۱۹ وجود کمبودهای آشکاری را در حزب مورد تایید قرار دادند. ثبت نام مجدد به اهداف خود دست نیافته بود. تعداد زیادی به عضویت حزب انتخاب شده بودند، بدون توجه به اینکه فقط کارگران و عناصر قابل اطمینان از میان طبقات دیگر باید به عضویت حزب در میامند. در سال ۱۹۲۱، ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ پاکسازیه‌های جدیدی به اجرا گذاشته شدند. در جدول زیر شمار اعضاء حذف شده در آن سالها کاملاً مشهود است. پاکسازیه‌های اعضاء حزب در خلال سالهای دیگر رقمی میان سه تا پنج درصد بود.

پاکسازیه‌های بزرگ در خلال دهه ۱۹۲۰

(گتی: ریشه‌های تصفیه بزرگ)
درصد حذف شده گان

۱۵-۱۰	ثبت نام مجدد	۱۹۱۹
۲۵	پاکسازی	۱۹۲۱
۱۳	بررسی انجام شده در هفت منطقه	۱۹۲۸
۱۱	پاکسازی	۱۹۲۹

در مورد پاکسازیه‌های سال ۱۹۱۹ توضیحات دقیقی وجود دارند. آن توضیحات در حقیقت اطلاعات مفیدی را به ما ارائه داده و لاقلاً به یک افسانه پایان میدهد - اینکه پاکسازیه‌ها میتوانست راهی باشد برای رهایی از شر مخالفان در حزب. در سال ۱۹۲۹، ۱۵۳ میلیون نفر از اعضاء حزب فرایند پاکسازیه‌ها را طی نمودند. از این تعداد تقریباً ۱۷۰۰۰۰ یا ۱۱ درصد حذف شدند.

با افزایش درخواست تجدید نظر به کمیسیون مرکزی کنترل، ۳۷۰۰۰ نفر مجدداً به عضویت حزب درآمدند (۲۲ درصد از میان حذف شده گان). در اسمولنسک رقمی بالغ بر ۴۳ درصد از حذف شده گان به حزب بازگردانده شدند.

در جریان تحقیقات بیشتر نشان داده شد که اغلب آنها اعضاء اولیه از میان طبقه کارگر بودند، اعضایی که از جانب مقامات حزب بدلیل انفعال حذف شده بودند. به شرایط زندگی آنها، که شرکتشان را در فعالیتهای حزب دشوار مینمود، توجهی نشده بود.

پاکسازیهای سال ۱۹۲۹
(گتی: ریشه های تصفیه بزرگ)

درصد	دلیل اخراج
۲۲%	کمبود در رفتار شخصی، برای مثال اعتیاد به الکل
۱۷%	عنصر ناشناخته (پیشینه طبقاتی) یا ارتباط با مسائلی مشابه
۱۷%	انفعال
۱۲%	جرم و جنایت ۱۲%
۱۰%	تخطی از ضوابط حزب
۲۲%	بقیه

بر اساس اظهارات گتی در میان حذف شده گان افرادی وجود دارند که بدلائل سیاسی – "جناح بندی یا فعالیتهای اپوزیسیونی" و یا بدلیل "نقض انضباط حزبی" اخراج شدند. گروه اخیر ۱۰ درصد از ده درصد را تشکیل میدهد.

آنهايي که بدلائل سياسي اخراج شدند، به همین دلیل، تنها یک درصد از کلیه حذف شده گان پاکسازیهای سال ۱۹۲۹ را تشکیل میدهند^۳. این را با افسانه های رایج در مورد اینکه "استالینیستها کلیه مخالفان را حذف نمودند" مقایسه کنید.

سرمایه داران در ضمن اینچنین نشان داده اند که حذف شده گان یا در اردوگاههای گولاگ جان دادند و یا ناپدید شدند. اما واقعیت چیز دیگریست.

از میان حذف شده گان تنها آنهايي در مقابل دادگاه قرار گرفتند که در جریان اعمال جنایتکارانه ای از قبیل دزدی، اختلاس، باج گیری، خرابکاری یا مانند آن گرفتار شده بودند. برای بقیه اخراج شده گان زندگی به روال عادی ادامه یافت، اکنون بدون تعهداتی که عضویت در حزب مطالبه مینمود اما در واقع نه آن حمایتهایی که عضویت در حزب ارائه میداد.

پاکسازیها در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در خلال دهه ۱۹۳۰

به دلیل طرح پی در پی پاکسازیهای دهه ۱۹۳۰ به ما اجازه بدهید که به بررسی اوضاع اتحاد جماهیر شوروی در آنزمان بپردازیم.

این شایعات توسط کسانی ارائه میشوند که خواهان بد نام نمودن سوسیالیسم اند و افسانه هایی را در مورد اتحاد جماهیر شوروی بعنوان دولتی ظالم سر هم بندی میکنند.

ما در میان مشهورترین جااعلان تاریخ جاسوس پلیس در دستگاه جاسوسی انگلیس، رابرت کانکوست، آکساندر شولزنتسین فاشیست و روسی سوسیال دمکرات روی مدودف را پیدا میکنیم.

در سوئد برای مثال، پر آمارک شاعر ناموفق، فردی اساسا ناموفق استافان اسکوت ،

پیتر انگلوند "مورخ" تروتسکیست (بتازگی انتخاب شده در آکادمی سلطنتی علوم نظامی [!]) و برخی دیگر از شخصیت‌های مبهم و مشکوک دیگر (مانند جرئر، سالمون، کارلسون و غیره) از جمله مقلدان آنها محسوب میشوند.

این فقط در آمریکا و انگلستان نیست که سرمایه داران و پلیس‌های سیاسی سیا و ام آی ۵ مقامات دانشگاه را میخرند، در سوئد نیز جای پای سرمایه و سپو (سازمان امنیت سوئد) در موسسات و دانشگاهها، برای مثال، استکهلم، اوپسالا و لوند دیده میشود.

افشاء جاعلان تاریخ از اهمیت بسیاری برخوردار است. آنها بمنظور ناگزیر نمودن حامیان سوسیالیسم به گرفتن موضعی دفاعی و دور نمودن کمونیستها از تاریخ خود از جهل تودهها بهره برداری مینمایند.

رابرت کانکوست در تمام دوران پس از جنگ نقش برجسته ای را در لجن پراکنی به سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی ایفا نموده است. او، متخصص انتشار اخبار گمراه کننده، در بزرگترین و قدیمترین دستگاه جاسوسی، سرویس جاسوسی انگلیس، آموزش دید^{۱۴}، از جمله مشهورترین جاسوسان آنها شد و در انتشار اخبار جعلی در مورد اتحاد جماهیر شوروی متخصص بود.

روش او در جعل اطلاعات و تبدیل سفید به سیاه امریست که شخصیت او را از دیگران متمایز مینماید. او در پایان دهه ۵۰ از کار برای دستگاه جاسوسی انگلستان انصراف داد.

بار دیگری که ما از او با خبر میشویم، زمانیست که او در آمریکا بسر میبرد و سیا کتابها و جزواتش را منتشر مینماید! نتیجه گرفته شده از جانب ما از این ماجرا، کانکوست در مقایسه با انگلیسیها از سیا مبلغ بیشتری دریافت مینمود و به همین دلیل به آمریکا مهاجرت نمود.

سیا در ضمن او را با پوشش معقول و مناسبی مجهز نموده بود، یک کار پژوهشی در دانشگاه. داستانهای او در مورد اتحاد جماهیر شوروی طی ده ها سال توسط سیا در رسانه های خبری سراسر جهان منتشر و متاسفانه در نزد بسیاری از مردم بعنوان حقیقت پذیرفته شدند.

شناخته شده ترین اثر او ترور بزرگ - حکومت وحشت و هراس استالین در دهه ۳۰ در سال ۱۹۶۸ منتشر شد و از آن پس توسط سرمایه دارن بعنوان مهمترین سلاح بر علیه سوسیالیسم مورد استفاده قرار گرفته است. این کتاب بخشا بر روی مطالب زمان کانکوست در دستگاه امنیتی انگلیس، بنیان نهاده شده است.

منابع کانکوست از مشکوک ترین منابع گرفته شده اند: جاسوسان نازی، تروریستها و فراریان. مورخان سرمایه داری اخبار جعلی او را تا سطح یک تاریخ واقعی ترفیع داده و با کمال میل داستانهای او را در روزنامه ها و کتب منتشر نموده اند.

استاد پر انگلوند در نشریه "زمانهای مدرن" در فوریه ۱۹۴۴، در جزوه ای هشت صفحه ای، مملو از جعلیات تاریخی و اکاذیب در مورد سال ۱۹۳۷ در اتحاد جماهیر شوروی، به همین ترتیب عمل نموده است. در کتاب انگلوند، "از نقطه صفر" همان مطالب با برخی تغییرات دوباره تکرار میشوند. بر اساس اظهارات او کتاب کانکوست "ترور بزرگ" اثری لازم و بایسته است^{۱۵}.

کانکوست با اینحال در منابع ارجاع کتاب (ص ۴۹۵) بروشنی میگوید "حقیقت تنها از طریق شایعات رخنه میکند" و در ادامه: "در مسائل مربوط به سیاست، هر چند بدور از خطا، منبع به احتمال زیاد بهترین شایعه ایست که در میان ارگانهای پلیسی و سیاسی به گردش در میاید."^{۱۶}.

انتشار شایعات فاشیستها و جاسوسان نازی شیوه ایست که کانکوست از آن بعنوان اساس "ترور" خود در مورد دهه ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی بهره برداری نموده است، اما اینها برای "مورخانی" نظیر انگلوند کفایت مینماید. مورخان جدی به "شایعات و شنیدهها" وقعی نمینهند.

پاکسازیهای سال ۱۹۳۳

طی دهه ۱۹۳۰ دستگاه حزب پاکسازی بزرگی را، در سه مرحله، به اجرا گذارد: ۱۹۳۳، ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷.

اولین پاکسازی، ۱۹۳۳، در فضایی مملو از شور و شوق در جامعه بوقوع پیوست، زمانیکه اشتراکی نمودن کشاورزی در سراسر جامعه اتحاد جماهیر شوروی با موفقیتهای بزرگی گسترش یافته و دستاوردهای تولیدات صنعتی به نتیجه ای رسیده بودند که در گذشته نظیر آن دیده نشده بود.

حزب آغوش خود را به روی تمام کسانی که هدفشان توسعه سوسیالیسم بود باز کرده بود و دهها هزار نفر طی سه سال اول دهه ۱۹۳۰ به عضویت حزب انتخاب شده بودند.

رهبری حزب بدلیل این هجوم بزرگ تصمیم به بازبینی لیاقتهای اعضای حزب گرفت. آنها به دنبال فرصت طلبان سیاسی، کارمندان فاسد، تبهکاران، یهودی ستیزان، معتادان به الکل یا اعضای که از ضوابط حزب تخطی مینمودند، بودند.

بر اساس دستور عملهای حزب پاکسازیها باید در فضایی رفیقانه انجام میشد و کند و کاو غیر ضروری در مورد زندگی خصوصی مردم به هیچ عنوان تحمل نمیشد.

رهبری حزب در ادامه اعضای اولیه حزب را به طرح انتقادات خود از بوروکراتهای محلی تشویق و به رهبران محلی بخاطر اخراج اعضای اولیه بدلیل انفعال یا عدم درک سیاسی هشدار داد.

اشتباه سال ۱۹۲۹ نباید تکرار میشد. آنها باید به تکامل کلی اعضاء توجه میکردند و مقام یک عضو حزب به نامزد و یا هوادار زمانی تقلیل داده میشد که آن عضو دانش سیاسی خود را بهبود نبخشیده و یا شرکت خود را در فعالیتهای حزب افزایش نمیداد.

از حذف یک عضو تا حد ممکن باید پرهیز میشد. پاکسازیهای سال ۱۹۳۳ علیرغم دستورالعملها آنچیزی نشد که کمته مرکزی آرزو نموده بود.

در کشوری به وسعت اتحاد جماهیر شوروی وزرای امور محلی حزب از نفوذ بسیاری برخوردار بودند و این گاهی نتایج مصیبتباری را به همراه میآورد. حقایق نشان میدهند که وزرای امور محلی بمنظور رها نمودن خود و نزدیکانشان از شر پاکسازیها تمام توان خود را بکار گرفتند.

وزرای محلی با اینحال برای نشان دادن علاقه خود به یک پاکسازی موفق برخی از اعضای اولیه، کارگران و کشاورزان و اعضای وفادار را اخراج نموده بودند، دقیقا همانهایی که نباید اخراج میشدند.

بخش بزرگی از حذف شده گان افرادی بودند که طی سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۳۳ به عضویت حزب در آمده و برای آشنایی با همه مسائل حزب فرصت کافی بدست نیاورده بودند. بسیاری برای مطالعه عمیق برنامه حزب و مارکسیسم لنینیسم فرصتی پیدا نکرده و از جانب وزرای محلی جاهل بشمار آمدند.

بخش دیگر افرادی بودند که بدلیل شرایط کاری و یا مسائل خانوادگی بصورتی کامل در فعالیتهای حزبی شرکت ننموده بودند. طی پاکسازی سال ۱۹۳۳ ، ۱۸،۵ درصد از اعضای حزب و نامزدها، تقریبا ۷۹۲۰۰۰ نفر اخراج شدند.

پاکسازی ۱۹۳۳ [۱۷]

گتی: ریشه های تصفیه بزرگ

دلیل اخراج	درصد
فساد اخلاقی، جاه طلبی، بروکراتیسم	۱۷،۵
عناصر خارجی. پیشینه مخفی ناشناخته	۱۶،۵
تخطی از انضباط حزبی	۲۰،۹
انفعال	۲۳،۲
بقیه	۱۷،۹
تذکر داده نشده در "ریشه های تصفیه بزرگ"	۴،۰

پاکسازی سال ۱۹۳۳ ، که در اواسط سال ۱۹۳۴ پایان یافت، نشاندهنده وجود یک تناقض جدی در حزب بود. کمتیه مرکزی به اخراج دزدها و فاسدان بروکرات تمایل داشت اما بزرگترین گروه، در حقیقت یک چهارم، به دلیل انفعال اخراج شده بودند.

در دستور کار حزب بی عملی بعنوان دلیلی برای اخراج قرار نداشت. رهبران محلی بدون توجه به دستور العمل حزب و با کمک روشهای بروکراتیک یا شهرت بدلیل خدمات انجام شده در گذشته، آنچه را که مایل به انجام آن بودند انجام میدادند.

دامنه تضادها از یک چهارمی که بخاطر انفعال اخراج شدند قابل استنباط است. از جانب کمیته مرکزی باید تدابیری بر علیه تخطی رهبران محلی حزب از دستور العملها اتخاذ میشد، اما با گذشت زمان دشواری انجام آن به اثبات رسید. در سالهای پیش رو، هنگامیکه اتحاد جماهیر شوروی به خاطر بقای خود ناگزیر باید بر سرعت توسعه خود میفزود، پرداختن به حل این مسئله به امری مهم مبدل شد.

بخش دیگری از آمار گتی به بررسی اتهامات کانکوست و بقیه افراد دست راستی در مورد پاکسازیهای حزب، ۱۹۳۳، اختصاص یافته است: پاکسازیهای سازمان داده شده بمنظور اخراج بلشویکهای قدیمی، کادرهای حزبی از زمان لنین، کادرهایی که در تضاد با استالین قرار گرفته بودند.

بنا بر اظهارات گتی این اتهامات بعید به نظر می‌آیند. بخش بزرگی از اخراج شده گان، در حقیقت دو سوم، پس از ۱۹۲۸ به حزب ملحق شده بودند و در نتیجه بعنوان اعضای نسبتاً جدید در نظر گرفته شده بودند.

تقسیم ۲۳ درصدی کارگران کشاورز/کشاورزان، ۱۴،۶ درصدی کارمندان و حدوداً ۶۲ درصدی کارگران، نشان میدهد که بخش بزرگی از اخراج شده گان، ۸۵ درصد، افرادی بودند که بطور منظم کار میکردند و به کادرهای حزبی دوران لنین تعلق نداشتند.

رابرت کانکوست در "ترور بزرگ" پاکسازی حزب را در ۱۹۳۳ مورد بررسی قرار میدهد و اعلام مینماید که بیش از یک میلیون عضو بدلائل سیاسی اخراج شدند. در نزد افراد آشنا با تاریخ پاکسازیها اظهارات کانکوست اکاذیبی بیش تلقی نمیشوند.

"بررسی" - کنترل کارتهای حزب در سال ۱۹۳۵

پاکسازی سال ۱۹۳۳ تاییدی بود بر وجود یک بی نظمی جدی در سازمانهای حزب در سراسر کشور. فهرست اعضای حزب با واقعیت همخوانی نداشت: در بسیاری از مناطق شمار اعضای حزب با فهرست مطابقت نمینمود. بسیاری از اعضاء نقل مکان نموده، از عضویت حزب انصراف داده، اخراج شده یا مرده بودند بدون اینکه این دلایل در فهرست اعضا ثبت شده باشند. رهبران محلی حزب با تمام توان بر روی روند برنامه اقتصادی پنج ساله و تعاونیها کار میکردند.

به همین دلیل، سهل انگاری خالص یا بی علاقه‌گی به، به روز آمد سازی فهرست اعضاء اهمیتی داده نشده بود. بنا بر دلایل گفته شده اختلال بزرگی در محاسبات حزب بوجود آمده بود.

پس از کشف این مسئله و بدست آمدن تصویری کلی از وضعیت اسفبار کارتهای عضویت توسط مرکزیت حزب، بررسی دوباره کارتهای عضویت کلیه اعضای حزب در دستور کار قرار گرفت. در اکتبر سال ۱۹۳۴ در کمیته مرکزی حزب درباره ثبت نام مجدد اعضای حزب تصمیمی دوباره گرفته شد.

کمیته مرکزی، بمنظور بررسی وضعیت واقعی اسناد و مدارک حزب و در صورت امکان مطالبه حل مسئله و کمک به ثبت نام، نمایندگان خود را در سراسر کشور به مناطق حزبی ارسال نمود. به کمیته شهرستان اسمولنسک (gorraikom) رفیق آستروفسکی فرستاده شد.

او با درخواست گرفتن برخی تصمیمات ساده از کمیته شهر آغاز نمود، از جمله اینکه آنها مسئولی را برای حفظ اسناد، اسنادی که باید در اتاقی قفل شده و یا صندوقی امن نگاهداری میشدند، انتخاب مینمودند. درخواست دیگر او این بود که به افراد سهل انگاری که کارت عضویت خود را گم کرده بودند، بدون تحقیقات کافی و دقیق، کارت عضویت جدیدی داده نشود.

آستروفسکی درخواستی دیگری را نیز ارائه نمود، که بر اساس آن از ژانویه ۱۹۳۵ فهرست جدیدی از نام اعضاء تنظیم میشد و اینکه کمیته حزب تحت ریاست کمیته شهر همان فرایند را به اجرا میگذاشت.

اما مسئله بزرگتر از آنی بود که آستروفوسکی تصور نموده بود. نمایندگان کمیته مرکزی در بسیاری از مناطق همان مسئله را تجربه نموده بودند. در پایان آوریل ۱۹۳۰ برای ایجاد یک دفتر ثبت جدید کار زیادی انجام نشده بود. در گزارشی از کمیته شهرستان اسمولنسک معلوم شد که "در جریان تحقیقات از اسناد و مدارک حزب بی نظمیهای بسیاری رخ داده بود، بی نظمیهایی که یک راه حل مناسب و تحقیقاتی دنباله دار را مطالبه مینمود" ۱۸.

حزب کمونیست در آغاز دهه ۱۹۳۰

ممکن است که برای خواننده درک این جزوه کمی دشوار بنظر بیاید. اغلب مردم در جهان غرب توسط رسانه های خبری سرمایه داری تربیت میشوند، تربیتی با این اعتقاد که یک نظم حیوانی در اتحاد جماهیر شوروی حکومت میکرد و نام همه، ترجیحا بارها و در فهرستی بلند، دقیقا ثبت و کنترل میشد. همه تحت کنترلی گسترده، که بصورتی پیوسته در جامعه روی میداد و در ضمن برای جامعه مخارج بسیار سنگینی را در بر داشت و به دفاتر حزب قدرت بی نهایتی را اعطا مینمود، قرار میگرفتند.

این تصویر نیست کاملا نادرست. در اساس و با سر و ته نمودن این اتهامات میتوان به حقیقت نزدیکتر شد. درگیر در مبارزه برای تولید و سرمست از نتایج غیر قابل باور بدست آمده، که رکورد جهانی را شکسته بود، رهبران محلی حزب در بسیاری از مناطق بخش مهمی از دیگر امور مورد علاقه حزب را نادیده گرفته بودند.

به تصور آنها دستیابی به نتایج خوب در تولید از همه چیز مهمتر بود و فائق آمدن بر دیگر مسائل به این ترتیب آسانتر میشد. به زعم آنها مسائل دیگر از اهمیت کمتری برخوردار بودند. در بسیاری از مناطق این مسئله اساسی برای یک حزب، بویژه حزبی که قدرت دولتی را در دست داشت، به عبارت دیگر اینکه فقط اعضای حزب باید صاحب کارت حزبی میبودند، بعنوان مسئله ای ثانوی تلقی شده بود.

کارتهای حزب معمولاً در دفاتر حزبی، بر روی یک میز معمولی و یا کمدی که در دسترس همه قرار داشت، نگاهداری میشدند و هزاران عدد از آنها در سراسر کشور ناپدید شده بودند. کارت حزب به هر فردی که ادعای از دست دادن آنرا مطرح مینمود، به شیوه ای مشابه و غیر مسنولانه، داده میشد. در اغلب موارد هیچ تحقیقاتی در مورد چگونگی گم شدن آن صورت نمیگرفت.

اعضای اخراج شده نیز کارت حزب را با خود داشتند و هیچکس خواهان استرداد آنها نمیشد. در مورد اعضای مرحوم حزب جریان از این قرار بود، کارت حزب فرد مرحوم معمولاً به حزب بازگردانده نمیشد، که این در بسیاری از موارد میتواند شرایط را برای سوء استفاده از آن کارت و فساد فراهم آورد. بنا بر اظهارات رهبران محلی نتایج عظیم بودند و مازاد حاصل از آن دشواریهای دیگر را بر طرف مینمودند.

۲۰۰۰۰۰ هزار کارت حزبی در گردش

کمیته مرکزی در آغاز ۱۹۳۵ ناگزیر وجود بیش از ۲۰۰۰۰۰۰ هزار کارت حزبی - ۵ در گردش را مورد تایید قرار داد! اغلب آنها به کسانی داده شده بودند که آنها گم کرده و یا از آنها ربنده شده بود. از دفاتر حزبی بیش از ۱۰۰۰ کارت جدید - استفاده نشده به سرقت رفته و ۴۷۰۰۰ کارت حزب به کسانی داده شده بود که هرگز ثبت نام نشده بودند. کارت حزب سند مهمی بود.

از جمله یک فرد می‌توانست با کارت حزب به همه دفاتر حزبی در سراسر کشور، که در آنها اسناد با ارزشی نگاهداری و جلسات مهمی تشکیل میشدند، وارد شود. کارت حزب کالایی بود مطلوب برای دشمنان، جاسوسان، جاسوسان بیگانه و مخالفان.

متأسفانه نشان داده شد که در حزب کمونیست تهیه یک کارت حزبی و استفاده از آن جهت پوششی برای فعالیت‌های خرابکارانه اِدا دشوار نبود. در سال ۱۹۳۵ تشخیص اینکه مالک یک کارت یک عضو وفادار به حزب بود بسیار دشوار و در حقیقت او می‌توانست یک دشمن، جاسوس یا خرابکار باشد. در ۱۳ می ۱۹۳۵ کمیته مرکزی حکمی را در مورد کنترل دوباره اسناد حزب در سراسر کشور - "Proverka" - صادر نمود. کنترل کارتها از ناحیه مرکز توسط کمیته ای در دبیرخانه کمیته مرکزی، تحت رهبری یژوف و معاونت مالنکوف، رهبری میشد.

بر اساس این کنترل هر عضو حزب باید به سوالاتی پاسخ میداد، سوالاتی که از جانب دبیر حزب در منطقه یا در محل کارش، در مورد زندگی، پیشینه، کار و دیگر مسائل مطرح میشدند. این اطلاعات برای به روز نمودن فهرست حزب استفاده و اگر موردی با واقعیت همخوانی نداشت بازجویی دقیقتری از آن شخص صورت می‌گرفت و در این فاصله کارت حزبی او از اعتبار ساقط میشد. آنهایی که قادر به تایید عضویت خود نبودند اخراج و کارت حزبی آنها مسترد میشد. کلیه اخراج شده گان بر اساس ضوابط حزب از این حق برخوردار بودند که آن تصمیم را جهت تجدید نظر به دادگاه ارجاع دهند، دادگاهی که باید طی دو هفته تحقیقات جدیدی را انجام داده و تصمیم جدیدی را ابلاغ مینمود.

نظم بلشویکی

زمان به اجرا گذاردن "نظم بلشویکی در حزب فرا رسیده بود"^{۱۹}.

کمیته مرکزی بخصوص به رهبران منطقه ای، عوامل اصلی بی نظمی، اشاره نمود: "هشدار کمیته مرکزی به رهبران سازمانهای حزبی، از سازمانهای اولیه تا منطقه ای: در صورت عدم یافتن راه حل مناسبی برای حل این مسئله مهم و سر و سامان نبخشیدن سریع شرایط در این زمینه پر اهمیت، کمیته مرکزی مجازات سختتری را، از جمله اخراج آنها از حزب، به اجرا خواهد گذاشت"^{۲۰}.

در جریان کنترل کارتهای حزبی، ۱۹۳۵، بر خلاف پاکسازیهای قبلی هیچگونه دلیل خاص اجتماعی و یا سیاسی که می‌توانست به اخراجی منجر شود وجود نداشت. در سال ۱۹۳۵ واقعی بودن کارت حزب تنها مسئله ای بود که باید در مورد آن تفحص بعمل می‌آمد.

اشاره به این امر ضرورت دارد. در تبلیغات سرمایه داری از کنترل سال ۱۹۳۵ بعنوان بخشی از یک کارزار پاکسازی، یک پاکسازی بر علیه مخالفان رهبری حزب، صحبت میشود. این اتهامیست کاملاً نادرست. ما در این نوشته به این مسئله باز خواهیم گشت.

کنترل کارتهای حزبی چه نتایجی را در بر داشت؟

نشان داده شد که رهبران محلی، که البته مسئولیت کنترلها را بر عهده داشتند، در اکثر مواقع این کار را جدی نگرفته و به این وظیفه آن اهمیتی را که کمیته مرکزی تقاضا نموده بود نداده بودند. بر اساس گزارشهای ارسال شده به کمیته مرکزی یک کنترل سریع، فقط به خاطر اینکه کنترلی انجام شده باشد، به اجرا گذاشته شده بود.

در بسیاری از موارد اشتیاق رهبران محلی برابر با صفر بود. مسئله در منطقه غرب قابل توجه بود. دبیر دوم حزب در منطقه A. L. Shil'man و رئیس کمیسیون کنترل منطقه، کیسلف، آشکارا توسط کمیته مرکزی به عنوان مثالی که کار کنترل کارتها چگونه باید برنامه ریزی میشد، بشدت مورد انتقاد قرار گرفتند.

دبیر حزب استپانوف، رهبر یکی از نواحی در منطقه غرب، از حزب کنار گذاشته شد. او در ناحیه خود، برای تشخیص واقعی بودن کارتها، فقط پنج دقیقه از وقت خود را صرف کنترل آنها نموده بود.

در حالیکه کمیته مرکزی خواهان مشارکت مستقیم او در این امر مهم شده بود دبیر حزب فقط به این فکر کرده بود که چگونگی شیوه عملش را در مورد تعداد اعضای قلابی که کشف کرده بود نشان بدهد و شمار درصدی-ه بالایی از افراد کنترل شده را به نمایش بگذارد.

کمیته مرکزی بمنظور حل مسئله به این روش بوروکراتیک اشاره نمود. آنها خواستار تحقیقات دقیقی بودند، به ترتیبی که عضویت افراد ثبت شده در حزب، بعنوان عضو، به اثبات میرسید.

یک کنترل حزبی جدید

کمیته مرکزی در اینجا باید تایید مینمود که پروژه کنترل کارتهای حزبی در جهت ناموفق به پیش میرفت.

در ۲۷ ژوئن ۱۹۳۵ کمیته مرکزی در مورد دور دیگری از کنترل کارتهای حزب که اکنون باید در جلسه عمومی اعضا انجام میشد، تصمیم گرفت. کلیه اعضا داری این حق بودند که بر علیه اعضای نالایق حزب اظهار نظر نمایند. اکنون مسئله شکل جدیدی به خود گرفت.

کمیته مرکزی دبیران حزب را بخاطر انجام یک کار غیر قابل قبول علنا مورد انتقاد قرار داده بود. در اینجا بود که اعضا حاضر در جلسه تقاضای انتقاد و انتقاد از خود را مطرح نمودند، امری که جلسه را به انجمن بزرگی برای بحث و تبادل نظر مبدل نمود.

دبیر حزب که نگران وضعیت خود بود از این هراس داشت که ادامه کنترل ایرادات موجود در رهبری محلی حزب را بر ملاء سازد. برخی از آنها جهت فرونشاندن مباحث گفتند که کارزار، نه یک کارزار پاکسازی بلکه کارزاری بود برای کنترل کارتهای حزب.

با اینحال بطور کامل قادر به متوقف نمودن انتقاد اعضا نشدند. گتی در "ریشه های تصفیه بزرگ" اطلاعات جالبی در مورد اتهامات مطرح شده در جلسه اعضا در کمیته شهرستان اسمولنسک در جولای ۱۹۳۵، به ما ارائه میدهد.

اتهامات طی "بررسیها" در اسمولنسک در ژوئیه ۱۹۳۵ ۲۱ (گتی: ریشه های تصفیه بزرگ)

۲۲۶	کولاکها، خویشاوندان، تجار
۱۴۳	الکلیها، تنزل رتبه داده شده ها، الکلیها، نقض ضوابط، سرکوب کننده گان زنان
۱۰۶	مقامات شرور، دزدها، اختلاس
۶۲	کارتهای حزبی گمشده یا کارتهای حزبی مشکوک
۲۸	ترتسکیستها، منشویکها و غیرو

۴۱	افسران ارتش سفید، ماموران پلیس تزاری
۱۰	ضد یهودیان
۶۱۶	مجموع

همانطور که دیده میشود یک سوم از اتهامات به کولاکها و افرادی مربوط میشود که در جریان طرح اقتصادی جدید، نپ، برای خود ثروتی اندوخته بودند. علاوه بر این بیش از یک سوم از اتهامات به افرادی اشاره مینمود که مرتکب تخلفات شدید اقتصادی و اخلاقی شده بودند.

فقط بخش کمی از اتهامات، کمتر از ۵ درصد، به اپوزیسیون سیاسی و همزمان یکی از شش اتهام، (تقریباً ۱۷ درصد) به کادرهای رهبری کننده و رفتار تبهکارانه کارمندان سیاسی مربوط میشود. این از دیدگاه ملی بدین معناست که از میان ۱،۸ میلیون نفر عضو مورد بازرسی قرار گرفته، ۱۷۰،۰۰۰ یا ۹،۱ درصد از آنها، اخراج شدند.

جلسه حزبی جولای ۱۹۳۵ به یک گردهمایی برای مبارزه بر علیه کارمندان متکبر دولتی و دیگر قلدان حزبی مبدل شد. اگر چه انتقاد و انتقاد از خود از جمله سیاستهای حزب بود اما همیشه مسلم نبود که این امر واقعا در سطوح پایینی به اجرا گذاشته میشود.

اما اکنون، حداقل طی دوره ای، شرایط بصورتی اساسی به سود اعضای پایینی تغییر نموده بود. استالین در مورد نیاز به انتقاد و انتقاد از خود اظهار نظر نمود و نشان داده شد که کمبود انتقاد اشتباهی مرگبار بود، اشتباهی که "کادرها را، بدلیل عدم گفتگو در مورد ضعفهایشان، به نابودی کشاند".

کنترل کارتها در سال ۱۹۳۵ نشان دهنده یک نقصان جدی دیگر نیز در حزب بود: جعل کارت آسان و قابل اعتماد نبودند. کارت حزبی جدید به مسئله ای، که راه حلی فوری را مطالبه مینمود، مبدل شده بود.

کارزارهای کاذب سرمایه داری و واقعیت

اجازه بدهید که برای لحظه ای به اکاذیب منتشر شده در رسانه های خبری سرمایه داری در مورد کنترلهای سال ۱۹۳۵ نگاه کنیم.

همانطور که در مثال جلسه اعضای اسمولنسک میتوان دید گفتگوهای آزاد ضربه شدیدی را بر پیکر سرمایه داران، که بصورتی مخفیانه به داخل حزب نفوذ کرده و به دنبال منافع اجتماعی و اقتصادی بودند، همه از کولاکها و تجار تا دزدها، افسران ارتش و پلیسهای تزاری سابق، وارد آورد.

بر خلاف نقل قولهای ارائه شده از جانب جاعلان تاریخ، به مخالفان در عرصه بسیار محدودی برخورد شد. آنچه که در جریان کنترل کارتهای حزبی رخ داد قبل از هر چیز این بود که حزب-ه کارگران موفق به اخراج سرمایه داران قاچاق شده به درون حزب شد. و همین مسئله جاعلان تاریخ را خشمگین میسازد.

به روال معمول سرمایه داران داشتن آزادیهای مخصوص در جامعه و دادن آزادیهای محدود به کارگران، "اوباش"، را از حقوق مسلم خود بشمار آورده و بر همین اساس خشمگین میشوند

زمانیکه ناگزیر باید به این مسئله تن در دهند که در حزب کارگران، کارگران تصمیم میگیرند و اینکه کشف ارزشهای سرمایه داری برابر است با اخراج.

شانس سرمایه داری در اینکه پس از سالها بهره برداری از کارگران سر خود را بالا بگیرد، به صفر رسیده بود.

سخن کذب دیگر اینست که کنترل کارتهای حزب اقدامی انتقام جویانه از جانب رهبری حزب - آنها البته به استالین اشاره مینمایند - بخاطر ترور کیروف بوده است.

کیروف که یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب و رئیس آن در لنینگراد بود، در ۱ دسامبر ۱۹۳۴ در دفتر مرکزی حزب در این شهر به قتل رسید. (قاتل، نیکلایف، از طریق استفاده از یک کارت بی اعتبار قدیمی وارد دفتر مرکزی حزب شده بود).

ادعای انتقام، که میتوانست هولناک، خونین و همراه با اعدامهای دسته جمعی باشد، از جانب جاسوس پلیس رابرت کانکوست مطرح شد.

کشف اکاذیب کانکوست، برای فردی که کتاب او، "ترور بزرگ"، را میخواند و با مسائل تاریخی آن آشنا نیست، دشوار است.

اما برای فردی که میخواهد به عمق مطالب پی ببرد اتهام انتقام کاملا مهمل است. کنترل کارتهای حزبی در سال ۱۹۳۵ تنها بر اساس تصمیم کمیته مرکزی و در مورد ایجاد یک فهرست جدید از اعضاء در اکتبر ۱۹۳۴ صورت گرفت.

کیروف در حقیقت در جریان این تصمیم گیری، که دو ماه قبل از اینکه ترور بشود به اجرا گذاشته شد، شرکت داشت. آیا کیروف باید در مورد یک اقدام انتقامی در مورد ترور خودش که میخواست دو ماه بعد صورت بگیرد تصمیم گیری میکرد؟!

کانکوست گیج میکند

کانکوست در ادامه، کنترل کارتهای حزب را با وقایع حول تجسس پلیس در مورد ترور کیروف مخلوط مینماید. این نمونه ایست معمولی از روشهای او جهت گیج کردن، وارونه جلوه دادن و جعل نمودن. تحقیقات در مورد کیروف به افشای گروه لنینگراد، یک گروه تروریستی که توطئه ترور کیروف را طراحی نموده بود، انجامید. نیکلایف - ه قاتل و شرکای او به مرگ محکوم شدند.

اما تحقیقات ژانویه ۱۹۳۵ به دادگاهی که اصطلاحا دادگاه زینویف - کامنف نامیده میشود نیز منتهی شد، که در آن شماری از شخصیتهای سرشناس و سیاستمداران بلند پایه به زندان محکوم و یا به اماکنی که با شهرهای بزرگ فاصله بسیاری زیادی داشتند تبعید شدند.

متهمان به دو دلیل محکوم شدند، اولاً بدلیل با خبر بودن از وجود فضای تروریستی در میان مخالفان در لنینگراد، اقامتگاه سیاسی قاتل کیروف نیکلایف، و دوما تقویت آن فضا. نیکلایف - ه جانی با اعتقاد بر اینکه در محاکمه زینویف - کامنف از حمایت سیاسی آن دو متهم برخوردار خواهد شد به انجام این عمل مبادرت ورزیده بود.

آن دو متهم در مقابل دادگاه مسئولیت اخلاقی و سیاسی ترور کیروف را بر عهده گرفتند. توجه داشتید باشید که دادگاه زینویف- کامنف میان ۱۶ تا ۲۳ ژانویه ۱۹۳۵ تشکیل شد. این تاریخ مصادف شد با تهیه فهرست جدیدی از اعضای حزب که در اکتبر ۱۹۳۴ در مورد آن تصمیم گرفته، و اینکه در ژانویه ۱۹۳۵ بدون گرفتن نتیجه ای از آن تقریباً منسوخ، شده بود.

کنترل کارتهای حزبی، که بر اساس اظهارات کانکوست یک اقدام انتقام جویانه بر علیه مخالفان بود، بعنوان نتیجه ای نشان داد که آن کنترل انجام شده در گذشته، در برابر مسائل بزرگی که آشکار شد، کارآمد نبود.

این ابتدا در ژوئن ۱۹۳۵ آغاز شد، پنج ماه پس از اینکه دادگاه زینویف - کامنف به پایان رسیده و مخالفان احکام خود را دریافت نموده بودند.

کنترل کارت حزبی نمیتوانست اثری بر روی دادگاه داشته و بخاطر گرفتن انتقام از متهمان تشکیل شده باشد. کانکوست از جهل و نادانی بزرگ متداول در مورد مسائل تاریخی سوسیالیسم آگاه است و از بهره برداری از ناآگاهی توده ها در جهت انتشار تبلیغات کثیف خود اکراهی ندارد.

از میان برداشتن بلشویکهای قدیمی؟

قول ناحق دیگری که ریشه اش را میتوان در نزد جاسوس پلیس رابرت کانکوست پیدا کرد اینست که هدف کنترلهای سال ۱۹۳۵ از میان برداشتن بلشویکهای قدیمی بود.

این یک داستان قدیمی و تکراری در مورد یک استالین دیوانه قدرت است که میخواست کلیه بلشویکهای قدیمی را از سر راه خود بردارد و به تنهایی بر اریکه قدرت تکیه زند. نابودی کمونیستهای قدیمی داستانیست قلبی که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد.

آرچ گتی در کتاب "ریشه های تصفیه بزرگ" اعلام میکند که "از میان آن ۴۵۵ نفر اخراج شده از کمیته شهرستان اسمولنسک، ۲۳۵ نفر در سالهای میان ۱۹۲۳ - ۱۹۳۲^{۲۲} به عضویت حزب در آمده بودند. حداقل نیمی از آن اخراج شده گان نمیتوانستند بلشویکهای قدیمی باشند.

او در ادامه میگوید "علیرغم اینکه اغلب پاکسازیهای بزرگ به از میان بردن "بلشویکهای قدیمی" ربط داده میشود، به نظر میاید که در مورد اسمولنسک در سال ۱۹۳۵ خلاف این امر اعتبار داشته باشد."

رهبران حزبی - ۵ از کار برکنار شده و یا تقلیل - ۵ درجه داده شده، بطور متوسط، در سال ۱۹۲۸ به عضویت حزب در آمده بودند، در حالیکه جانشینان آنها، بطور متوسط، دو سال قبل، در سال ۱۹۲۶ به حزب پیوسته بودند.

رهبران جانشین تقریباً ۳،۷ سال مسنتر از رهبران خلع شده بودند. در نتیجه "رهبران بی لیاقت" توسط کارکنان حزبی ارشدتر و با تجربه تر جایگزین شدند. نتیجه این بررسیها نشان میدهد که در تحقیقات انجام شده در بایگانی اسمولنسک "از میان برداشتن بلشویکهای قدیمی" ثبت نشده است.

در ادامه گتی میگوید "در میان دبیران جدید- سازمانهای حزبی شهرستانها شمار افراد با پیشینه کارگری (۳۰ نفر از ۳۹ نفر در مقایسه با ۲۶ از ۳۹ در گذشته) از شمار افراد با پیشینه اجتماعی

کشاورزان و کارمندان بیشتر بود^{۲۳} دقیقاً همین امر، افزایش قدرت کارگران در حزب است که تفاله های مرتجعی از قبیل کانکوست تا آمارک و اسکوت را رنجیده خاطر میسازد.

۱۹۳۶ - تعویض کارتهای حزبی

کمیته مرکزی، پس از کنترل کارتهای حزبی در سال ۱۹۳۵ و به دلیل نتایج حاصل از آن، در مورد تعویض کارتهای حزبی کلیه اعضاء تصمیم گرفت. تلاش آنها، تا حد امکان، تفسیم کارتهای حزبی میان اعضای واقعی بود، کمونیستهایی که واقعا به عضویت خود میبایندند.

دستور العملهای کمیته مرکزی بسیار دقیق و مملو از جزئیات بودند، بنحوی که به کسی اجازه بی توجهی به آنها را ندادند.

اولا تا قبل از پایان کنترل سال ۱۹۳۵ در منطقه هیچگونه تعویض کارتی نباید رخ میداد. دوما مسئولیت صدور کارت جدید تنها بر عهده منشی اول حزب گذاشته شده بود. در ادامه این تعویضها باید در حضور عضو مورد سوال، منشی حزب در آن هسته ای که عضو را شامل میشد و ساختمانی که منشی حزب دفتر خود را داشت، انجام میشد.

عضو بمنظور انجام اینکار باید یک پرسشنامه دو نسخه ای را پر میکرد و در آن به سوالات ضروری پاسخ میداد. او باید در حضور منشی حزب بعنوان شاهد، نام خود را بر روی کارت جدید حزبی و دو پرسشنامه مینوشت. همین کار را منشی حزب، که بر روی کارت جدید مهر میزد، نیز انجام میداد.

بر روی کلیه کارتها باید تصویری از عضو چسبانده میشد در غیر اینصورت آن کارت بی اعتبار بحساب میامد. این کارتهای جدید از طریق پست پلیس امنیتی فقط برای منشیهای منطقه ای فرستاده و فقط با جوهری که از جانب کمیته مرکزی فرستاده شده بود پر میشدند.

امضای کلیه دبیران حزب (به عبارت دیگر آنهایی که اجازه صدور کارتهای حزبی را داشتند) در بایگانی مخصوصی در مرکزیت حزب وجود داشت.

تعویض کارت حزبی برای میلیونها عضو تلاشی بود جدی از جانب مرکزیت حزب برای فراهم آوردن مدارک عضویت واقعی، مدارکی که جعل آنها بسیار دشوار باشند. هدف از تعویض کارتهای حزبی کشف و اخراج هر چه بیشتر دشمنان حزب در یک پاکسازی جدید نبود.

کمیته مرکزی در دستورالعمل خود خلاف این امر را برای تعویض کارت برجسته نمود: "اگر سازمانهای حزبی در جریان کنترل کارتهای حزبی، خود را بویژه بر روی نفوذ جاسوسان در حزب، کلاهبرداران و متقلبان متمرکز میکنند، سازمانهای حزبی در جریان تعویض کارتها باید توجه خود را معطوف اعضای منفعل حزبی نمایند، اعضای که ارزش عنوان والای عضو حزب را ندارند و یا بر حسب اتفاق به عضویت حزب درآمده اند."^{۲۴}

فقط دو درصد محرومیت

تعویض کارتهای حزبی باید میان ماههای ژانویه تا آوریل ۱۹۳۶ انجام میشد اما تا اواخر نوامبر ۱۹۳۶ بطول انجامید.

از تعداد اعضای اخراج شده این دوره آماری ملی وجود ندارد اما ارقام بدست آمده از اسمولنسک نشان از این دارد که تعداد قلیلی اخراج شدند. در سازمان حزبی اسمولنسک ۴۳۴۸ کارت حزبی صادر شد و ۹۷ نفر اخراج شدند، تقریباً ۲،۱ درصد از اعضای سازمانی^{۲۵}.

تقریباً همان ارقام درصدی برای بقیه مناطق در غرب گزارش شده است. متأسفانه بخش بزرگی از اخراج شده گان که مهر منفعل بر آنان زده شده بود از اعضای اولیه حزب، افرادی با پیشینه ای کارگری، بودند.

رابرت کانکوست و دیگر جاعلان تاریخ در جنگ کثیف خود بر علیه سوسیالیسم از تعویض کارت سال ۱۹۳۶ نیز بهره برداری نموده اند.

کانکوست میگوید که طی دوران تعویضها پاکسازیهای گسترده ای در حزب رخ داد که در گذشته حزب بیسابقه بود. بر اساس اظهارات کانکوست باعث و بانی همه چیز استالین بود که میخواست در دادگاه پیش روی ۱۹-۲۴ اوت ۱۹۳۶ با انجام مانوری فضا را بر علیه مخالفان مرکز ترتسکی-زینویف آلوده سازد، دادگاهی که زینویف، کامنف و اسمیرنوف از افراد اصلی آن بشمار میامدند.

اتهام آنها این بود که با هدف بدست گیری قدرت در توطئه ای شرکت کرده بودند که توسط ترتسکی از خارج رهبری میشد و ترور رهبران اصلی اتحاد جماهیر شوروی را در نظر داشت.

اتهامات کانکوست در مورد پاکسازیهای دسته جمعی ۱۹۳۶ سالها بدون پاسخ ماند. ارقام ارائه شده در آمار گتی از بایگانی اسمولنسک نادرست بودن اظهارات کانکوست را به اثبات میرساند.

پاکسازیهای ۱۹۳۶ در واقع پایینترین ، میان ۲ تا ۳ درصد، در تاریخ حزب بود.

محاکمات سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۳۶-۱۹۳۸

محاکمات سیاسی و پاکسازیهای در حزب کمونیست دو امر متفاوت، که ارتباط مستقیمی با یکدیگر نداشتند، بودند.

اعضایی اخراج شده از حزب و محاکمه شده در دادگاه بدلیل شرکت در فعالیتهای تبهکارانه و ضد انقلابی بخش کوچکی از اخراج شده گان را تشکیل میدادند. آشنایی با تاریخ محاکمات سیاسی دهه ۱۹۳۰ برای درک هر چه بهتر مطلب از اهمیت خاصی برخوردار است.

توضیحات مورخان سرمایه داری چنین امکانی را در اختیار ما نمیگذارند. این توضیحات حوادث رخ داده در دهه ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی را به داستانی گیج کننده و مجموعه ای بشدت جعل شده از حوادث متفرقه و افسانه ها، اکاذیب و حقایق نیمه واقعی مبدل نموده است، جعلیاتی که در آن پاکسازیهای و محاکمه خائنان بعنوان حادثه ای واحد ارائه میشوند.

محاکمات سیاسی با دادگاه مرکز ترتسکی - زینویف در اوت ۱۹۳۶ آغاز شد، یکی از چهار دادگاه میان سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸.

در رسانه های خبری سرمایه داری این دادگاهها دادگاههای مسکو لقب گرفته اند و همواره بعنوان داستانهایی هراسناک در مورد "انتقام استالین" به تصویر کشیده شده اند، داستانهایی که طی آن

میلیونها انسان در نیمه های شب از خانه یشان بیرون کشیده میشوند برای اینکه تحت بدترین شرایط ممکن اعدام شوند.

بر اساس کتاب پیتر انگلوند *نامه از نقطه صفر* آنها در اطقی "عایق بندی شده" و با شلیک گلوله ای در گردن با "برزنت" برای روی زمین یا "شیارهای عمیق بر روی زمین، از همان نوعی که در کشتارگاهها دیده میشود، به قتل رسیدند".

بر اساس اظهارات او "اجساد" توسط افرادی مجهز به "پالتوهای محافظ، پیش بند، دستکشهای چرمی و قلابهای گوشت" حمل و در کامیونها بار زده شدند، کامیونهایی که اجساد ملبس شده دیگری در آن قرار گرفته و در انتظار بودند. به گفته انگلوند، کامیونها با سرعت میرفتند و میامدند و بدنبال خود آثار خون را بر روی زمین خیابانهای مسکو باقی می گذاشتند!^{۲۶} داستنهای انگلوند از کانکوست و دیگر نویسنده گان مزد بگیر سیا اقتباس شده اند.

انگلوند خود فردیست بیچاره و جاهل، بدون داشتن تمایلی به ارائه دانش ضروری به خواننده گان سوئدی در مورد حقایق رخ داده در دهه ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی. او در مقابل دریافت مبلغی مناسب نام خود را با کمال میل به هر گونه حمله ای به سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی عاریه میدهد.

در به اصطلاح محاکمات مسکو ۵۵ نفر به مرگ و ۷ نفر به زندان محکوم شدند. اغلب مجرمان از میان افراد بلند پایه حزبی، دستگاه دولتی و نظامی بودند. آنها به خیانت، جاسوسی، تروریسم، خرابکاری، فساد و یا همکاری با دشمن، آلمان نازی، متهم شده بودند.

محاکمات مسکو در سایر نقاط کشور دنبال شد. آنها بر علیه افرادی انجام شدند که با متهمان به خیانت در دادگاه مسکو همکاری نموده بودند. در طی این محاکمات صدها خرابکار، جاسوس و خائن، از همه نوع آن، به زندان و یا مرگ محکوم شدند.

به استثنای محاکمات نظامیان، که به دلیل محرمانه بودن طرحهای دفاعی نظامی بر علیه آلمان نازی در پشت درهای بسته تشکیل شد، بقیه محاکمات بصورتی عمومی برگزار شدند.

محاکمات مسکو توسط رسانه های خبری جهان و گروهی از سیاستمداران معتبر، با سندلیهای تخصیص داده شده به آنها در سالن دادگاه، دنبال شد. اسناد موجود از سه دادگاه مسکو به شکل کتابی توسط دولت اتحاد جماهیر شوروی منتشر و به زبانهای متعددی از جمله سوئدی ترجمه شده است.

پیشینه محاکمات خیانت و پاکسازیهای حزبی ۱۹۳۶-۱۹۳۸ " دوران آزادی" دهه ۱۹۲۰

مورخان سرمایه داری و فعالان سیاسی خرده سرمایه دار "سوسیالیست" یا " دست چپی" بسیاری از اوقات، بر خلاف دوران "سخت" دهه ۱۹۳۰، با اشتیاق از دهه ۱۹۲۰ - ۵ اتحاد جماهیر شوروی صحبت میکنند.

بنا بر اظهارات آنها در دهه ۱۹۲۰ آزادی حکومت میکرد، در همه جا بحث و گفتگو انجام میشد، هنر و فرهنگ رشد کرده بود و برای هر فردی امکانات فراوانی جهت ابراز عقیده و تاثیر بر روی توسعه جامعه وجود داشت. این یک تصویر تحریف شده از تکامل تاریخ است.

یقیناً در دهه ۱۹۲۰ برای بحث و گفتگو و شرکت گسترده در فعالیتهای فرهنگی آزادی وجود داشت، اما این امر مخصوص این دهه نبود. همزمان با توسعه جامعه و ساختمان سوسیالیسم در دهه ۱۹۳۰ بخش بزرگی از مردم اتحاد جماهیر شوروی به این امکان دست یافته بودند که در مباحث اجتماعی شرکت و از یک زندگی فرهنگی غنی، در عرصه ای که نظیر آن در گذشته مشاهده نشده بود، بهره مند شوند.

مسئله ای که ما در مورد آن صحبت میکنیم آن دهها و باز هم دهها میلیون نفری هستند که طی این دهه به امکانات جدید فرهنگی، اجتماعی، علم و دانش یک جامعه مدرن دسترسی پیدا کردند. اما با اینحال فقط یک اقلیت بسیار کوچک از این امکانات فرهنگی و اجتماعی بهره مند شدند. مقایسه آن با دهها میلیون نفری که در طول جهش بزرگ دهه ۱۹۳۰ از این امکانات فرهنگی بهره مند شدند امکاپذیر نیست.

با ایجاد سوسیالیسم مخالفت نمود

آنچه که در طی دهه ۱۹۲۰ مورد ستایش سرمایه داران قرار میگردد تکامل اجتماعی و فرهنگی آن دوران نیست، بلکه امکاناتی بود که برای مخالفان سیاسی جهت مبارزه با سوسیالیسم ایجاد شده بود.

سرمایه داران بویژه، فعالیتهای جدایی طلبانه مستمری را مورد ستایش قرار میدهند که گروهها و جناههای مختلف در طول دهه ۱۹۲۰، تحت نام آزادی، در حزب کمونیست به آن مشغول بودند.

کلیه این گروهها طی سالها تقریباً توسط اشخاصی مشخص، مانند ترتسکی، زینویف، کامنف، بوخارین، اسمیرنوف، ریاکف، پیاتاکوف، رادک و اسکولنیکوف در راس آنها، برای فعالیت بر علیه احداث سوسیالیسم، تشکیل شده بودند.

برای اقلیت موجود در کمیته مرکزی امکان برپا نمودن سوسیالیسم در روسیه عقب مانده امری موهوم بود. این موضع ترتسکی بود.

هدف آنها در عوض این بود که از روابط بازاری، در انتظار توسعه بین المللی مطلوب برای دستیابی به جامعه سوسیالیستی در آینده ای دور، بهره برداری نمایند.

نگاه بوخارین به توسعه کشور مثالی دیگر است از ریشه تناقضات در سال ۱۹۲۵.

در آنزمان بوخارین که از اعضای کمیته مرکزی بود در نطقی در مورد سیاست کشاورزی، دهقانان را "به خود غنی سازی" تشویق نمود. این بود پیام او در مورد توسعه کشاورزی در اتحاد جماهیر شوروی.

بوخارین اگر چه در این مورد از خود انتقاد نمود و کمیته مرکزی و استالین آنرا شخصاً پذیرفتند^{۲۷} اما تئوریها در آنجا وجود داشتند و با انتقاد از خود ناپدید نمیشدند.

برای غنی شدن تنها یک راه وجود داشت و آن از طریق استثمار انسانهای دیگر امکان پذیر بود. زمینداران بزرگ و کولاکها قادر به انجام این کار بودند، بوخارین باید میفهمید که برانگیختن کولاکها برای غنی ساختن خودشان به قیمت افزایش استثمار کشاورزان فقیر تمام میشد.

بر اساس این تنوری کشاورزان ثروتمند باید مشاغل جدیدی را برای کشاورزان کوچک فقیر ایجاد مینمودند، همزمان درآمد دولت با دریافت مالیات بیشتر افزایش میافت و بدین ترتیب "چرخها به گردش" در میامدند.

سرمایه داری یا سوسیالیسم؟

آینده کشور را تضاد میان مخالفان و اکثریت کمیته مرکزی تشکیل میداد، سرمایه داری یا سوسیالیسم. این سوال به موضوع اصلی چهاردهمین کنگره در دسامبر ۱۹۲۵ مبدل شد.

کنگره اعلام نمود که اتحاد جماهیر شوروی، "کشور دیکتاتوری پرولتاریا، برای برپایی یک جامعه کامل سوسیالیستی از همه امکانات لازم برخوردار است." و در ادامه اینکه وظیفه اصلی حزب "مبارزه برای پیروزی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی بود"^{۲۸}.

قطعنامه به تصویب رسیده شده به عنوان موضع حزب اعلام شد، موضعی که کلیه اعضاء باید از آن پیروی مینمودند. در قطعنامه ادامه توسعه سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی و در حزب کمونیست به طریقی تعیین کننده مورد تایید قرار گرفته بود.

اما مخالفان مفاد قطعنامه را هرگز دنبال ننمودند. آنها پس از کنگره به روشی سازمان داده شده کار مخالفت با کمیته مرکزی و ساختمان سوسیالیسم را آغاز نمودند.

مخالفان با گذشت زمان و شواهد ملموس در مورد درستی سیاست کمیته مرکزی، از جمله، نتیجه شگفت انگیز تولید در طول اولین برنامه پنج ساله، بطور فزاینده ای منزوی و جایگاه خود را در درون حزب و دستگاه دولتی از دست دادند.

به مرور زمان کار سازمان داده شده و پنهانی مخالفان هر چه بیشتر به توطئه چینی بر علیه دولت کشور مبدل شد، توطئه هایی که در آن همه چیز، از ترور و خرابکاری تا جاسوسی و همکاری با دشمن [آلمان نازی] مجاز بود.

کمبود دانش

در طول دهه ۱۹۳۰، تضادی دیگر و با ماهیتی متفاوت، در درون حزب کمونیست پدیدار شده بود.

بعنوان میراثی از دهه ۱۹۲۰، بدلیل بیسوادی شدید، بروکراتی جایگاه بسیار نیرومندی را در حزب پیدا کرده بود و حزب در طول دهه ۱۹۲۰، بمنظور استخدام افراد با سواد، گاهی ناگزیر، از توجه به برخی از مسائل مهم چشم پوشی مینمود.

برخی از آنها متاسفانه بدنبال منافع شخصی به عضویت حزب در آمده بودند. با گذشت زمان این کارمندان حزبی نیرومندتر و در برخی از موارد این بروکراسی حزبی قدرت کارگران را در حزب مورد تهدید قرار میداد.

شرایط حاصل از عدم وجود کارگران آموزش دیده شهامت خلع افراد فاسد و یا سوء استفاده کننده گان از قدرت را در نزد بسیاری از میان برده بود، اما آه که چه کارمندان سخنوری.

پس از کنگره پانزدهم در دسامبر ۱۹۲۷ و پس از گام نهادن قطعی حزب در راه سوسیالیسم، همراه با در هم شکسته شدن مخالفان از نظر سیاسی، مبارزه حکومت کارگران بر علیه بوروکراسی در درون حزب در دستور کار قرار گرفت.

استالین، سیدانف و دیگر رفقا در کمیته مرکزی حزب از جمله افراد برجسته ای بودند که در این مبارزه شرکت نمودند. کیروف که ۷ سال بعد ترور شد، اول سپتامبر ۱۹۳۴، یکی از آنها بود. به گفته استالین نبرد بر سر "اندیشه انسانها" بود.

استالین، همراه با کیروف و سیدانف، اعلام نمود که بخش بزرگی از مسئله از طریق تعلیم و تربیت سیاسی اعضا در درون حزب قابل حل بود، امری که در سالهای پیش رو بصورتی پیوسته از جمله موارد اصلی بشمار آمد.

مبارزه بر علیه بوروکراسی در دستگاه حزبی

در ژانویه سال ۱۹۳۴ در کنگره هفدهم حزب، مسئله مبارزه با بوروکراسی جای خاصی را برای خود اشغال نموده بود.

رهبران حزب از طریق تشویق به مطالعه، انتقاد از خود، سازمان دهی مجدد و حمله به بوروکراسی در کلیه سطوح، برای تجدید آرمان کمونیستی مبارزه مینمودند. کنگره زمانی بوقوع پیوست که نتایج باور نکردنی در تولید صنعتی و تعاونیهای کشاورزی حاصل، و در تاریخ بعنوان "کنگره پیروز" به ثبت رسیده بود.

استالین در کنگره و در نطق خود وضعیت را بدینسان خلاصه نمود: "اتحاد جماهیر شوروی در طی این دوران از بنیان دگرگون شده، عقب ماندگی و لایه های باقیمانده قرون وسطایی را از خود زدوده و از کشوری با ساختار کشاورزی به کشوری صنعتی، از کشوری با کشاورزی کوچک شخصی به کشوری با یک کشاورزی مکانیزه و جمعی، مبدل شده است.

از کشوری جاهل، بیسواد و غیرمتمدن به کشوری، یا به بیان دقیقتر، در حال تبدیل شدن به کشوریست با فرهنگ و روشنفکر، با پوششی از شبکه های گسترده از مدارس عالی و دبیرستانها، که بر اساس زبان ملل مختلف اتحاد جماهیر شوروی کار میکند.^{۲۹}

پس از ترور کیروف در سال ۱۹۳۴ در این جهت گیری تغییر داده نشد، برعکس کارزار برای حکومت اعضای اولیه در حزب و بر علیه کارمندان فاسد در دفاتر حزب تقویت شد.

رهبری حزب بر روی کنترل کادرهای برجسته حزبی و انتقاد از خود تاکید داشت. آنها در ادامه، کاربرد صحیح ضوابط حزبی را، که بوسیله آن دموکراسی داخلی و مبارزه با سوء استفاده ضمانت میشد مطالبه و بر افزایش تماس میان رهبران محلی و اعضای حزب نیز تاکید داشتند. رهبران حزب بر این عقیده بودند که آشنایی شخصی رهبران محلی با اعضاء قدم مهمی بود در راه بیرون آمدن از روشی بروکراتیک و غیر شخصی.

رهبران محلی در بسیاری از نقاط به درخواستهای اعضا و اعتراضات آنان پاسخ مناسبی نمیدادند. پاکسازیه‌ها، تعداد بسیاری از رهبران محلی حزبی - متهم به سوء استفاده از قدرت، یا به سادگی متهم به انفعال و جهالت را، بدنبال خود کشید. اما کمیته مرکزی در بسیاری از نقاط بطور اساسی موفق به حل مشکل نشد.

درخواستهای ارائه شده به اعضای حزب در مورد پاکسازی رهبران فاسد و بی علاقه، فقط بخشا موفقیت آمیز بود، گاهی ابد. ارگانهای محلی حزب هنگام دفاع از خود در مقابل انتقادات ارائه شده از جانب اعضاء گنجایش عظیمی را از خود نشان میدادند.

کامیابیهای اتحاد جماهیر شوروی و تهدیدات آلمان نازی

در اواسط دهه ۱۹۳۰ وضعیت سیاسی در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی اینچنین بود. حزب کشور را به کسب کامیابیهای، کارگران را در امر تولید و ساخت جامعه و دهقانان را با جنبش نیرومند تعاونیها در مناطق روستایی، هدایت نموده بود.

کشور به قدرتی جهانی مبدل شده بود که میتواند خود کفا باشد. زندگی ارائه جنبه های زیبایی خود را به کارگران عادی آغاز نمود، جنبه هایی که در گذشته هرگز تجربه ننموده بودند. اما در اواسط دهه ۱۹۳۰ فاشیسم در اروپا به چنان جایگاه نیرومندی دست یافته بود که میتواند موجودیت اتحاد جماهیر شوروی را مستقیما مورد تهدید قرار دهد. هیتلر، پشتیبانی و تامین مالی شده توسط سرمایه داران بزرگ آلمانی در اواخر دهه ۱۹۲۰، حزب نازیها را بنیان و پیروزیهای بزرگی را در انتخابات کشوری با نرخ بیکاری بالغ بر ۱۰ میلیون نفر بدست آورد.

او در ژانویه ۱۹۳۳ به عنوان صدر اعظم منصوب شد و نازیها قدرت را در آلمان بسرعت قبضه نمودند. البته دولت اتحاد جماهیر شوروی پیشروی نازیها را در آلمان متذکر شده بود و باید به طرحهایی در جهت توسعه دفاعی کشور میاندیشیدند. نازیها قدرت را از جمله با وعده نابودی کمونیستها و اتحاد جماهیر شوروی بدست گرفته بودند.

نمایش نتایج انتخابات مجلس ۱۹۲۸-۱۹۳۲ در آلمان در رای گیری میلیونی^{۳۱} پنج حزب بزرگ. میزان بیکاری نیز در طی این دوران محاسبه شده است.

	۱۹۲۴	۱۹۲۸	۱۹۳۰	۱۹۳۱	۱۹۳۲	۱۹۳۲	۱۹۳۲	۱۹۳۴
		۲۰ می	۱۴ سپتامبر		۳۱ جولای		۶ نوامبر	
سوسیال دمکراتها		۹,۱	۸,۶		۸,۰		۷,۳	
کمونیستها		۳,۳	۴,۶		۵,۳		۶,۰	
مرکز		۴,۷	۵,۲		۵,۸		۵,۳	
ناسیونالیستها		۴,۴	۲,۵		۲,۲		۳,۰	
نازیها		۰,۸	۶,۴		۱۳,۷		۱۱,۷	
بیکاری	۲ میلیون			۴ میلیون		۶ میلیون		۱۰ میلیون

نمایش نتایج انتخابات پارلمان ۱۹۲۸-۳۲ در آلمان^{۳۱}

تعداد کرسیهای پارلمان

	۱۹۲۸	۱۹۳۰	۱۹۳۲	۱۹۳۲	۱۹۳۳
	۲۰	۱۴	۳۱	۶	۴
	می	سپتامبر	جولای	نوامبر	مارس
سوسیال دمکراتها	۱۵۳	۱۴۳	۱۳۳	۱۲۱	۱۲۰
کمونیستها	۵۴	۷۷	۸۹	۱۰۰	۸۱
مرکز	۶۲	۶۸	۷۵	۷۱	۷۳
ناسیونالیستها	۷۳	۴۱	۳۷	۵۱	۵۲
نازیها	۱۲	۱۰۷	۲۳۰	۱۹۶	۲۸۸
حزب مردم باواریا	۱۶	۱۹	۲۲	۱۹	۱۹
حزب مردم آلمان	۴۵	۳۰	۷	۱۱	۲
جدایی خواهان آلمان	۲۵	۲۰	۴	۲	۵
حزب اقتصاد آلمان	۲۳	۲۳	۲	۲	۰
بقیه احزاب	۲۸	۴۹	۹	۹	۷
مجموع	۴۹۱	۵۷۷	۶۰۸	۵۸۲	۶۴۷

توجه داشته باشید که هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ قدرت را بدست گرفت و اینکه انتخابات در ۴ مارس ۱۹۳۳، زمانیکه نازیها بر مسند قدرت تکیه زده بودند، انجام شد.

این آخرین انتخاباتی بود که با شرکت تعداد بسیاری از احزاب صورت میگرفت. نازیها یک هفته قبل از آغاز انتخابات اعضای حزب کمونیست را در DKP به دروغ متهم نمودند که در تاریخ ۲۷ فوریه پارلمان را در برلین به آتش کشیده بودند.

حزب کمونیست در خلال هفته های انتخابات بصورت بیرحمانه ای ممنوع اعلام شد. هزاران تن از اعضای آن در زمان برگزاری انتخابات در اردوگاههای کار اجباری زندانی و صدها تن از رفقای برجسته بوسیله گشتاپو ترور شدند.

با اینحال و با توجه به شرایط، نتیجه انتخابات برای حزب بسیار موفقیت آمیز بود: ۴،۶ میلیون رای.

بدلیل وجود آزادیهای محدود موجود در پایان دهه ۱۹۲۰ در آلمان و تا بدست گیری قدرت توسط هیتلر کمونیستها در مبارزه طبقاتی خود، طبقه در مقابل طبقه، حمایت بخش بزرگی از کارگران آلمان را جلب خود نموده بودند. همزمان از محبوبیت سوسیال دمکراتهای آلمانی، بخاطر سیاست همکاری طبقاتیشان، بشدت کاسته شده بود.

آلمان نازی که با گذشت زمان قدرت نظامیش افزایش میافت تهدیدی بود بر علیه اتحاد جماهیر شوروی.

هیتلر در اواسط دهه ۱۹۳۰، در حالیکه هدفش مبدل نمودن کشور به یکی از نیرومندترین ارتشهای اروپا بود، به کلیه معاهدات بین المللی که تسلیحات آلمان را محدود میکرد بی اعتنایی نمود.

در سال ۱۹۳۷ در مقابل ۲۰۰۰ فروند هواپیمای نظامی آلمان نازی، فرانسه فقط دارای ۱۳۰۰ فروند هواپیما نظامی و صاحب نیمی از تعداد هواپیمای بمب افکن آلمان بود. شمار تانکهای موجود

در فرانسه به بیش از چند صد دستگاه نمیرسید اما آلمان در همان زمان هزاران نمونه آنرا در اختیار داشت. اتحاد جماهیر شوروی به سهم خود بازسازی نظامی عظیمی را بعنوان بخشی از آمادگیهای رزمی بر علیه آلمان نازی آغاز نموده بود.

بودجه بازسازی نظامی سال ۱۹۳۷ - ارتش اتحاد جماهیر شوروی دو برابر بودجه نظامی هر دو کشور انگلیس و فرانسه بود.

کشور بیش از هر زمان دیگری به یک حزب کمونیست بالنده نیاز داشت، حزبی که میتواند جامعه را در جنگ دفاعی که آنها به خوبی از وقوع آن اطلاع داشتند هدایت نماید.

به همین دلیل مبارزه با بروکراسی و فساد در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، برای حزبی که در حقیقت توسط اعضای اولیه هدایت میشد، به مسئله مهمی مبدل شده بود.

دادگاه بر علیه مرکز ترتسکی - زینویف ۱۹-۲۴ اوت ۱۹۳۶ (دادگاه زینویف - کامنف)

پس از دادگاه قاتل کیروف، نیکلایف، و گروه تروریستی لنینگراد، دادگاه زینویف، کامنف و دیگران در ژانویه ۱۹۳۵، سوء ظنهایی در مورد وجود گروههای مخالف بیشتر در اتحاد جماهیر شوروی برانگیخته شد، گروههایی که ترور و حملات را طراحی و اینکه بخشی از توطئه ای بودند که هدفش سرنگونی دولت اتحاد جماهیر شوروی بود.

بد گمانیهای توسعه یافته از تحقیقات گروه لنینگرادی نیکلایف و ارتباطات آن با گروه زینویف-کامنف، نشان از وجود وجه مشترکی میان این گروههای تروریستی داشت - آنها از جانب مرکزی الهام گرفته و رهبری میشدند، مرکزی متشکل از اعضای مهم اپوزیسیون محکوم شده به زندان و تبعید در دادگاه زینویف - کامنف در ژانویه ۱۹۳۵.

این امر در شرایط حاکم بر آنزمان اتحاد جماهیر شوروی از اهمیت بسیار عظیمی برخوردار بود. لحظه ای حیاتی، با توجه به تهدیدات آلمان نازی، افکار باید در عوض بسوی تلاشی مشترک هدایت میشد، تلاشی برای ساخت و تجهیز کشور بمنظور مقابله با نازیسم.

در اواسط سال ۱۹۳۵ تحقیقات جدیدی بر علیه سیاستمداران بلند پایه قدیمی و کارمندان گروه زینویف - کامنف و فعالیتهای آنان طی سالهای قبل به جریان افتاد. این تحقیقات در سال ۱۹۳۶ به دادگاهی بر علیه مرکز ترتسکی - زینویف یا "مرکز مسکو" منجر شد.

۱۶ تن از ترتسکیستهای قدیمی و هواداران زینویف، اغلب آنها کارمندان بلند پایه قدیمی در حزب کمونیست و دولت، (زینویف، کامنف، باکایف، تر واگانیان، آی. اسمیرنوف، پایاکوف، Mratjkovski، Dreitzer، گولزمن، رین گولد، پیکل، اولبرگ، Berman-Jurip، فریتز دیوید [Krugljanski]، ان لوری، ام لوری) به همدستی با سازمان ترتسکی در آلمان نازی، خرابکاری، جاسوسی، فعالیتهای تروریستی و سازماندهی حمله به شخصیتهای برجسته در دولت اتحاد جماهیر شوروی و حزب کمونیست متهم شدند.

مخالفان سیاسی قدیمی به اعمال خشونت سازمان داده شده روی آورده بودند. متهمان، شکست خورده در رای گیری حزبی سال ۱۹۲۷ در مورد موضع سیاسی حزب، که در آن کمتر از یک درصد از آرا را بدست آورده بودند، خشونت و کودتای دولتی را به عنوان تنها امکان دستیابی به قدرت سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی انتخاب نموده بودند.

نتایج خیره کننده از تولید-ه اولین برنامه پنج ساله و کشاورزی تعاونی متهمان را از لحاظ سیاسی منزوی تر و نتایج تولید جایی را برای یک برنامه سیاسی بر علیه دولت باقی نگذاشته بود.

ترور سازمان داده شده

اینها عباراتیست که کامنف در طول تحقیقات بکار برد. "امید ما این بود که کشور در حل موانعی که با آنها دست به گریبان بود شکست بخوره، اینکه از همان نیمه اول ۱۹۳۲ وضعیت بحرانی در اقتصاد و ورشکستگی سیاست اقتصادی، رهبری حزب و کشور را بصورتی واضح و روشن دچار ورشکستگی بکنه.

کشور تحت رهبری کمیتیه مرکزی حزب کمونیست، با غلبه به تمام مشکلات، با پیروزی در راه رونق اقتصادی به جلو پیشرفت میکرد. ما نخواستیم اونو میدیدیم. همیشه گفت که ما باید از مبارزه دست برمیداشتم.

اما منطق مبارزاتی ضد انقلاب، تلاش بی منطق آشکار بخاطر بدست آوردن قدرت، ما را به جهت دیگه ای کشاند. غلبه بر همه سختیها، سیاستی که کمیتیه مرکزی در آن پیروز شد، موج خشم و نفرت جدیدی رو بر ضد رهبری حزب و بیشتر از همه بر ضد استالین بوجود آورد.^{۳۲} برای متهمان استفاده از هر گونه وسیله ای برای مبارزه با دولت استالین مجاز بود یا همانطور که زینویف در یکی از جلسات گروه در سال ۱۹۳۲ گفت "مارکسیسم یقینا با ترور مخالفه، اما در حال حاضر باید از اون چشم پوشی کرد."^{۳۳}

متهمان از جمله اعتراف نمودند که فرمان ترور کیروف توسط مرکز ترسکی - زینویف صادر شده بود. جزئیات حمله ناموفق به استالین و وروشیلوف نیز آشکار شد. همزمان معلوم شد که حمله جدیدی بر علیه آنها و بر علیه سیدانف، کاکانویچ و دیگران طراحی شده بود. در دادگاه طرح یک کودتای دولتی نیز افشاء شد.

ترسکی در مرکز

در طول دادگاهی که علنی بود، دادگاهی که توسط گروهی از سیاستمداران و رسانه های خبری جهان نظارت میشد و متهمان در جریان آن آزادانه صحبت میکردند، مسائل غیرمنتظره بسیاری افشاء شدند.

برای مثال نشان داده شد که ترسکی، آن شخص برجسته ای بود که توطئه ها را از خارج رهبری میکرد.

او از خارج دستور العمل ارسال مینمود و حمله به اعضای دولت اتحاد جماهیر شوروی، خرابکاری و عملیات تروریستی را مطالبه میکرد. بر اساس اظهارات متهمان در دادگاه، ترسکی بمنظور برقراری ارتباطی مستقیم با بخشی از اعضای گروه از تبعیدگاه خود بارها به برلین و کپنهاک آمده بود.

در ضمن طرح‌های تروریستی ترتسکی بر علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی توسط پسر او لئو سدوف که در برلن زندگی میکرد و مرکز این توطئه بود رهبری میشد.

از میان ۱۶ متهم حاضر در دادگاه مرکز ترتسکی - زینویف، سه نفر (آی. اسمیرنوف، Dreitzer، گولزمان) بمنظور انجام ماموریت‌هایی بارها به برلین یا کپنهاگ رفته، در آنجا فرصت را غنیمت شمرده و با ترتسکی یا سدوف ملاقات و از سدوف در مورد ترور و اقدامات تروریستی در اتحاد جماهیر شوروی مستقیماً دستورالعمل‌هایی را دریافت نموده بودند.

پنج نفر دیگر (اولدبرگ، برمان - یورین، فریتز داوید [Krugljanski] ام. لوری و ان لوری) در آلمان نازی زندگی میکردند و توسط ترتسکی جهت به اجرا درآوردن ترور به اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده بودند.

بخشی هم برای تهیه پاسپورت، اسلحه و دیگر تجهیزات از گشتاپو کمک دریافت نموده بودند. در دادگاه این نیز مورد تایید قرار گرفت که در سال ۱۹۳۳، با توافق ترتسکی، ارتباط سازمان داده شده ای میان ترتسکیستهای آلمانی و گشتاپو برقرار شده بود.

بسیاری از آنها در جریان ورودشان به اتحاد جماهیر شوروی از جاسوسان نازی، که گشتاپو به اتحاد جماهیر شوروی ارسال نموده بود، کمک دریافت نموده بودند. دادگاه تشکیل شده بر علیه متهمان مرکز ترتسکی - زینویف با محکومیت کلیه مجرمان به پایان رسید.
۱۶ متهم مجرم شناخته شده و به اشد مجازات: اعدام و مصادره همه اموال شخصیشان محکوم شدند.^{۳۴}

ارتباطات در حزب کمونیست

در طول دادگاه معلوم شد که شخصیت‌های رهبری کننده ی مرکز ترور، زینویف، کامنف و رینهولد، بمنظور مقاصد توطئه آمیز، با اعضای بلند پایه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در ارتباط بوده اند.

این خبر از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. آیا هدف کارمندان بلند پایه حزبی شرکت در توطئه ای، با هدف خرابکاری، ترور و جنایت، بر علیه حزب بود؟

بدلیل افشای این امر دادستان - ویشینسکی در دادگاه - ۲۱ اوت اعلام نمود که "فرمانی را در مورد بررسی اتهامات وارده بر تومسکی، ریکف، بوخارین، اوگلانف، رادک و پیاتاکوف" را صادر و اینکه "مراجع قانونی با توجه به نتایج تحقیقات اجازه دهند که موضوع مسیر قانونی خود را طی کند".

Serebrjakov و سوکلینکوف نیز که نام آنها در دادگاه برده شده بود، "تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفتند"^{۳۵}. در طول دادگاه به نام ژنرال پیوتنا نیز، یک ترتسکیست قدیمی، بعنوان یک از فعالان در عملیات تروریستی ترتسکیستها، اشاره شده بود.

گروه سیاستمداران حاضر در دادگاه، مجموعه ای از سیاستمداران واقعی سرمایه داری و ضد سوسیالیست، در مورد صداقت، بیطرفی و درجه درستی دادگاه تردید نمودند.

یکی از حقوقدانان بین المللی و معروف آنزمان، قاضی دنیس نوول پریت، عضو پارلمان انگلیس، در تمام طول دادگاه حاضر شد و بعدها در مورد آن در روزنامه لندنی اخبار کرونیکل نوشت.

او تحصیلات حقوقی خود را در دانشگاه وینچستر و لندن گذرانده بود، رسیدگی به دعوای حقوقی را در آلمان، سوئیس، اسپانیا و اتحاد جماهیر شوروی مطالعه و از وضعیت دادگاههای اتحاد جماهیر شوروی به خوبی با خبر بود.

قاضی پریت در اخبار کرونیکل در مورد بیطرفی و اعتبار دادگاه شهادت داد. بر اساس اظهارات او اتهامات وارده به متهمان در دادگاه به اثبات رسیدند. قاضی پریت بعدها در مباحث عمومی در متنی با عنوان "دادگاه زینویف"، کسانی را که در مورد صحت دادگاه تردید داشتند مورد حمله قرار داد.

این متن به زبان سوئدی ترجمه و در سال ۱۹۳۷ توسط "فرهنگ کارگر" به نام "زینویف و کامنف در دادگاه خلق" منتشر شد. در اینجا، بخاطر دل بستگیهای تاریخی ویژه، عرضه درک قاضی پریت در مورد این مسئله جایز است.

کارزار اکاذیب بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بیش از هر زمان دیگریست و ما به همین دلیل انتشار نقل قولهای طولانی قاضی پریت را، از نوشته ۵۰ صفحه ایش، حق خود میدانیم. در ضمن تجزیه و تحلیلهای او از دادگاه محاکمات سیاسی پس از آن، سالهای ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ نیز قابل استفاده هستند، چرا که اشکال آنها، همه بر اساس عرف و عادات اتحاد جماهیر شوروی، همواره یکسان بوده اند.

به ما اجازه دهید که نظرات یک حقوقدان انگلیسی را خوانده و ببینیم که او در مورد روند حقوقی در اتحاد جماهیر شوروی چه چیزی برای ارائه به ما دارد.

"زینویف و کامنف در دادگاه خلق" نوشته ان. پریت^۳

"متداولترین و مهمترین، احتمالاً هستند، انتقادات مطرح شده میگویند، این باور کردنی نیست که افرادی، مانند افراد مورد سوال، بصورتی آشکار و صریح به چنین جرائمی جدی اعتراف نموده باشند.

به این ترتیب در این زمینه، افکار به سویی سوق داده میشوند که این اعترافها از طریق "اعمال فشار" یا دیگر روشهای غیر انسانی دیگر گرفته شده اند ----- روشن است که مدارک ارائه شده، که متهمان با آنها مواجه شده و فرصت بررسی و موضع گیری در مقابل آنها را پیدا کردند، مدارکی بودند انکار ناپذیر. و آنها، بر همین اساس، شیوه اعتراف به گناهان خود را انتخاب نمودند.

آنها افرادی با هوش و با تجربه بودند، و گفتند که خطا کردند، در نتیجه به خوبی میتوان گفت که مسئله بطور کامل حل شده بود.

اما برای بسیاری از منتقدان قضیه بدین نحو آغاز میشود که اعترافات میتوانند از طریق استفاده از خشونت، تهدیدات تا وعده ها گرفته شده باشند ----- اما کوچکترین سندی در این مورد وجود داشته است؟ ---- برای من بر بنا دلایل مختلف روشن شده است که به گونه ای ناممکن میتوان در مورد گرفتن اعترافات اجباری گفتگو نمود.

در مورد اغلب این متهمان باید بیاد داشت که آنها انقلابیونی سرسخت و بسیار با تجربه هستند، مردانی دانشمند و دانا، از روی تجربیات شخصی، آشنا با انواع مختلف زندانها و روشهای تحقیقاتی

و حتی و بیش از هر چیز آشنا با روحیه و مواضع ارگانهای دولتی که اتهامات آنها را بررسی مینمودند.

اگر کمیساریای خلق در امور داخلی، که در پلیس امنیتی شوروی به اطلاعات و کارمندان دسترسی داشت، اعترافات را از طریق دادن وعده های کاذبی از قبیل احکام ملایم گرفته باشد، یقیناً هیچکس، بجز آن انقلابیونی با تجربه ای که من بر روی نیمکت متهمان در مسکو دیدم، شایسته این نیستند که در مورد بی ارزش بودن کامل این وعده ها، تحت چنین شرایطی مانند این دادگاه، قضاوت نمایند.

یکبار دیگر، اگر معمول بود که کمیساریای خلق اعترافات را با توسل به خشونت موجب گشته باشد، چیزی بهتر از این نبود که این افراد در مقابل خشونت مقاومت نموده و پس از آن با امیدواری کامل به بی اعتبار نمودن دشمنان خود و جلب همدردی مردم، در مقابل تمام جهان، شیوه رفتار آنها را افشاء مینمودند.

اگر برای گرفتن اعتراف از برخی از این افراد از نوعی ترفند و یا شوخی بهره برداری شده باشد، یقیناً بیش از هر چیز دیگری مناسب بود که فرد دیگری بر روی زمین توطئه را کشف و آنرا خنثی مینمود.

به هر حال برای فردی که مذاکرات را در دادگاه دنبال نموده آشکار بود که اعترافات شفاهی ارائه شده در آنجا نه تحمیل و نه از حفظ شده بودند. شرکت در چنین نمایش مسخره ای بدون شک از توانایی ذهنی یک انسان عادی خارج است.

اگر مسئله تنها بر سر تعداد اندکی از "حقایق" بخوبی تعریف شده است، میتوانست توسط یک یا دو نفر آموخته و با صدای بلند خوانده شوند.

اما در این دادگاه ۱۶ متهم که طی سالها و در موارد بسیاری در مکالمات پراکنده و حوادث، که در مناطقی مختلف به فاصله هزار میل انجام گرفته بودند و در هر یک این یا آن، دو، سه یا چهار تن از متهمان در آن دخالت داشته اند، مورد بازجویی قرار گرفتند.

من به اینکه بیش از یک یا دو تن از متهمان میتوانستند، بدون خیانت به کل توطئه در چنین نمایش مصقره ای قادر به ایفای نقش خود بوده باشند تردید دارم-----

در جریان تحقیقات، زمانیکه یکی از متهمان چیزی میگفت که به نفر دیگر مربوط میشد یا چیزی را نفی مینمود، که دیگری ادعا میکرد، اتفاق میفتاد که آن دیگری بصورتی خود بخودی از جای خود برمیخاست و یا توسط دادستان به جلو فراخوانده میشد، و به این ترتیب مسئله مورد اختلاف طی یک سوال و جواب سریع روشن میشد، اظهارات و ضد اظهارات.

حتی تمرینات ماهانه، رهبری شده توسط یکی از برجسته ترین هنرپیشگان، نیز نمیتوانست شرکت کننده گان را در شرایطی قرار دهد که بمدت ده دقیقه در محاکمه ای قلابی، بدون اینکه قلابی بودن آن نشان داده شود، شرکت کنند-----

اینکه این روش تحقیقاتی، بدون ارائه انتقادی از جانب بسیاری از شنوندگان منتقد حاضر، مورد استفاده قرار گرفت نمایشی بود بسیار قانع کننده از حقیقی بودن یک پرونده-----

این تفسیر ارائه شده از جانب یک مفسر روزنامه چاپ یکشنبه (در مقایسه با منتقدانی که فاصله بسیاری با سالن دادگاه دارند، تذکرات من). تاثیر بهتری بر روی من گذاشت: "تصور اینکه این دادگاه قلبی بود و اتهامات طراحی شده بودند بیفایده است. بیانیه ادعایی دولت بر علیه متهمان واقعی بود".

مدرک کاملاً مهم دیگر در مورد واقعی بودن اعترافات، فقدان کامل دادگاه هایست که در کلیه کشورها پدیده ایست عمومی، پدیده ای که در آن معمولاً نشانه هایی از گرفتن اعترافات به گونه ای غیر انسانی دیده میشوند، به عبارت دیگر تلاش متهم، در فرصتی مناسب در طول جریان دادگاه، برای باز پس گیری بخشی از اعترافات و یا کلیه اعترافات خود.

باید خاطر نشان نمود که برای انجام یک چنین عقب نشینی اگر به فراست و یا شجاعت نیاز بود، متهمان این دادگاه صاحب هر دو آنها بودند.

اگر برای رهایی از حکم اعدام، تجربه یا عقل سلیم امری بود که متهمان باید به آن توجه مینمودند، فرصتها برای دستکم اغلب آنها که اعدام نشوند، تا زمانی که اعترافات آنها قابل برگشت و قابل تکذیب باقی مانده بودند، حداقل بود.

و دانستن اینکه آنها برای باز پس گیری اعترافات خود فرصتهای بسیاری را در اختیار داشتند میتواند ارزشمند باشد. آنها پس از خواندن کیفرخواست قادر به انجام آن بودند. هر یک از آنها طی سه روز اول مورد بازجویی قرار گرفتند و در طول آن میتوانند اعترافات خود را پس بگیرند، با اینحال از انجام آن امتناع ورزیدند.

حتی بیشتر، هر یک از آن متهمان در طول تحقیقات، در حالیکه بازجویی با برخی از آنها جریان داشت، حق داشتند که در صورت تمایل از جای خود برخاسته و در دادگاه صحبت کنند و هر چقدر که مایل بودند توضیح دهند، مخالفت کنند، تایید کنند و یا اظهارات خود را تصحیح نمایند.

در ادامه، پس از پایان تحقیقات و قبل از سخنان پایانی دادستان، هر یک از ۱۶ متهم، در انطباق با روش معمول، برای دفاع از خود فراخوانده شدند.

بصورتی قابل درک و طبیعی، با توجه به اینکه آنها به معنای واقعی کلمه در جستجوی دفاع از خود برنیامدند و اینکه قوانین عمومی آئین دادرسی همواره سخنان آخر متهم را به رسمیت میشناسد، آنها در آن لحظه، زمانی که دادستان از امکان ارائه پاسخ به سخنان آنان برخوردار بود، از سخن گفتن امتناع ورزیدند.

آنها سخنانی را که مایل به بیان آن بودند برای لحظه ای ذخیره نمودند که اجازه بیان "آخرین سخنان" به آنان داده شد.

و در آخر پس اتمام سخنرانی پایانی دادستان، پرمعنا در ماهیت هر چند آرام و بسیار کنترل شده در شکل، هر یک از آن ۱۶ متهم حق بیان سخنان آخر خود را داشتند، حق داشتند که در آزادی کامل و تا هر زمانی که مایل بودند در دادگاه سخن بگویند.

آنها البته از این حق بهره برداری نمودند. برخی از آنها برای مدت کوتاهی و برخی برای مدتی طولانیتری صحبت کردند، برخی از آنها دادگاه را مورد خطاب قرار دادند، تو گویی انجامش وظیفه

آنها بود، و برخی با بی تفاوتی روی برگردانده و با حضار حاضر در دادگاه سخن گفتند، بدون اینکه به همین دلیل به ایجاد اخلال در نظم فراخوانده شوند.

در جریان دادگاه، متهمان حتی از یک دهم درصد از زمان پذیرفته شده از جانب دادستان و دادگاه استفاده نکردند.

از اینکه این افراد کاملاً مجهز، با تجربه و، اگر چه شجاعان تبهکار، از هیچیک از این فرصتها در جهت اشاره کوچکی (بجز هولزمن که تا اندازه ای در جریان آغازین دادگاه مانند اسمیرنوف شرکت مستقیم در عملیات تروریستی را تکذیب و اگر چه در طول تحقیقات به انجام عملیاتی از این دست اعتراف نموده بود) به اینکه بصورتی غیر عادلانه با آنها رفتار شده بود بهره برداری ننمودند و یا اینکه خواهان فراخواندن قسمتی از اعترافات خود نشدند، نتیجه دیگری بجز این نمیتوان گرفت که آنها اعتراف نمودند بدلیل اینکه گناهکار بودند، و تهدید، و وعده و یا شکنجه ای در کار نبوده است.

و این در زمانی که تنها یک یا دو تن از آنها میتوانند امیدی به ترحم داشته باشند. و این مهمترین بخش مسئله را تشکیل میدهد، چرا که دادستان در وضعیتی بسیار تاسف آور برای همه آنها احکام اعدام را تقاضا نموده بود.

سفارت سوئد در مسکو

پی بردن به محتوای گزارش ارسالی سفارت سوئد در مسکو به وزارت امور خارجه در استکلهم در مورد وضعیت اتحاد جماهیر شوروی در جریان روزهای محاکمات در اوت ۱۹۳۶ خالی از لطف نیست.

به ما اجازه دهید که از این گزارش بلند بالا دو نظر کوتاه ارائه شده به وزارت را تکثیر نماییم. توجه کنید که این سند توسط یک فرد کاملاً دست راستی، با تمام پیش داوریهایی که یک چنین فردی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم میتواند داشته باشد، نوشته شده است. اولین نظر در مورد وضعیت سیاسی کشور سخن میگوید.

"سفیر اعلیحضرت از وزارت امور خارجه. برای عرضه به پادشاه.

مسکو ۲۴ سپتامبر ۱۹۳۶

Eric Gyllenstierna (سفیر)

محرمانه

در مورد. تفتیش عقاید در حزب کمونیست

(۱۱ صفحه، اینجا پایان صفحه ۱۰، یادداشت من)

تاکید بر این امر شاید ضروری باشد - اگر چه احتمالاً بیهوده است - که در تمجید از خود و در ارتباط با محاکمات اوت، داستنهای جعلی، که در سطح وسیعی در مطبوعات خارجی منتشر میشوند، طراحی شده بودند که به مردم زود باور اینچنین بقبولانند که کشور اتحاد جماهیر شوروی در حال انقراض بود، که اینها و امثال این روزنامه نگاران افراطی با واقعیات بیگانه اند، اگر، با اینحال، در مواردی استثنایی، بتوان میان تبلیغات جنگی در مطبوعات خارجی و برخی از حقایق در اتحاد جماهیر شوروی نوعی از ارتباط را ردیابی نمود.^{۳۷}

در طی روزهای محاکمات، تحریکات کشورهای سرمایه داری بر علیه اتحاد جماهیر شوروی چنان بعد گسترده ای، بشکل کارزاری سازمان داده شده در مطبوعات، بخود گرفت که سفارت سوئد را در

مسکو، بمنظور اجتناب از قضاوت‌های غیره منصفانه بزرگ در مورد اتحاد جماهیر شوروی، ناگزیر به انکار آنها نمود.

نقل قول بعدی در مورد فرایند دادگاهها و در مورد جرائم متهمان صحبت میکند. سفیر Gyllenstierna پس از آشفتگی شدن از رفتار دادگاه بر علیه این افراد خوش قلب با اینحال ناگزیر به تایید این امر بود که در پس حوادث تروریسم وجود داشته است.

سفارت سوئد

۱۹۳۶ سپتامبر ۲۵ مسکو

محاکمات توطئه گران بزرگ

محرمانه

(۸ صفحه، در اینجا ص ۳، یاداشتهای من.)

از این گذشته البته گفته نشده است که متهمان را (زینویف و کامنف، یاداشتهای من.) میتوان از هر گونه سوءظنی بری ساخت، اگر چه با برخی از طرحهای کم و بیش تدوین شده ای سر و کار داشتند که هدفش سرنگون نمودن رهبران منفور دولت فعلی، با استالین در راس آن، و برای کسب قدرت برای خودشان طراحی شده بودند.

اینکه چنین برنامه هایی تا این اندازه توسط فعالیت توطئه آمیز آشکار احاطه شده بودند، اینکه توسل به اینگونه روشهای تروریستی، دستکم در میان محافل ناخشنود داخلی مورد بحث و گفتگو قرار میگیرند، محتمل به نظر میرسند.^{۳۸}

دادگاه بر علیه مرکز ضد شوروی ترسکیستی ۲۳ تا ۳۰، ۱۹۳۷ (دادگاه پاتاکوف-رادک)

در بسیاری از مناطق از ایده یک حزب بالنده رهبری اعضای اولیه استقبال نشد. برای مخالفان سیاسی در درون حزب، متحد شده با گروه ترسکی در خارج، یک حزب کارگری واقعی تهدیدی بود بر علیه موجودیت آنها.

پس از کسب نتیجه ای فضاحت بار در رای گیری حزبی سال ۱۹۲۷ توطئه بر علیه رهبری حزب بصورتی مخفیانه ادامه داشت. اما پس از ترور کیروف در دسامبر ۱۹۳۴ جامعه مراقب و شرایط برای توطئه گران جهت دستیابی به مقاصدشان بسیار دشوار شده بود.

همزمان موفقیتها در زندگی اقتصادی کشور و نتایج حاصله از اولین برنامه پنج ساله و تعاونیهای کشاورزی اتحاد میان گروههای توطئه گر را در هم شکسته بود. بخشی از آنها که سالها بصورتی مخفیانه برای سرنگونی دولت اتحاد جماهیر شوروی و جامعه سوسیالیستی فعالیت نموده بودند نمیتوانستند تحت تاثیر نتایج تولید، که صحت آن در سیاست کمتیه مرکزی به اثبات رسیده بود، قرار نگیرند.

اکنون مسئله فقط بر سر تنوری نبود، آنها در زندگی عملی نیز نتایج را میدیدند. شکاف در میان گروههای توطئه گر به پلیس برای گردآوری اطلاعات بیشتر در مورد فعالیتهای این گروهها یاری رساند. با عرضه اطلاعات از جانب توطئه گران نادم نتایج غیر منتظره بسیاری بدست آمده بود.

به جرائم خود اعتراف کرد

در ژانویه ۱۹۳۷ به دلیل محاکمه ۱۷ تن از کارمندان بلند پایه دولت در دادگاه عالی نظامی شوروی به جرم خیانت به کشور، هنگامه عظیمی برپا شد.

شخصیتهای اصلی مرکزیت سازمان از (پیاتاکوف، سوکلینکوف، رادک، نورکین، Serebrjakov، Livschitz، مورالف، دروینیس، بوگوسلاویسکی، نیازوف، Rataitjak، نورکین، سیستوف، توروک، Hrasje، Pusjin، و آرنولد). پیاتاکوف، سوکلینکوف، رادک و Serebrjakov تشکیل شده بود.

آنها در جریان دادگاه عمومی در مسکو به جرائمی که مرتکب شده بودند اقرار و در مورد فعالیتهای خود و دیگر شرکت کننده گان سخن گفتند.

آن ۱۷ کارمند متهم از اعضای یک سازمان سری بودند، سازمانی که با گروهی رهبری شده توسط گروه ترتسکی در آلمان تماس داشت. هدف اصلی این سازمان سری آماده سازی شرایط برای سرنگونی دولت اتحاد جماهیر شوروی، با استفاده از خشونت، بود. دزدی از منابع مالی دولت، جاسوسی، خرابکاری و عملیات تروریستی بخشی از فعالیتهای این گروه را تشکیل میداد.

پی بردن به مطالب گفته شده در بازجویی پیاتاکوف، رهبر مهم مرکز، در خلال دادگاه عمومی از اهمیت بسیاری برخوردار است. پیاتاکوف احساس پشیمانی میکرد، احساس میکرد که ترتسکی او را فریب داده بود و به خوبی میدانست که جرم او از طبیعت و درجه ای برخوردار بود که هیچکس قادر به نجات او نبود.

او در دادگاه اطلاعات مهمی را در مورد توطئه های تروریستی، که همراه با رادک، اسمیرنوف و Serebrjakov رهبری نموده بود، ارائه داد.

پیاتاکوف، یک ترتسکیست قدیمی، در سال ۱۹۲۸ از گروه ترتسکی خارج شده بود. او در سال ۱۹۳۱ کارمند بلند پایه دولت در شورای عالی عمومی خانواده و رئیس هئیت مدیره صنعت شیمی بود.

او تقریباً یکسال بعد قرار بود که به معاونت کمیساریای مردمی اتحاد جماهیر شوروی در صنایع سنگین برگزیده شود. در خلال اولین و بخشا دومین برنامه پنج ساله، پیاتاکوف در مورد بسیاری از طرحهای صنعتی تصمیم گرفته بود و برای ناپود نمودن ساختمان سوسیالیسم امکانات بسیاری را در اختیار داشت و همانطور که خواهیم دید از آنها بهره برداری نیز نمود.

کلیه نقل قولهای ارائه شده در این جزوه از اسناد دادگاه عمومی، ترجمه شده به سوئدی و ارائه شده توسط "فرهنگ کارگر" بعنوان یک کتاب در سال ۱۹۳۷، گرفته شده اند.

بازگشت دوباره پیاتاکوف به ترتسکیسم

پیاتاکوف در دادگاه گفت که او توسط آی اسمیرنوف، که از دوران فعالیتهای ترتسکیستی دهه ۱۹۲۰ بخوبی میشناخت، دوباره به عضویت سازمان ترتسکیستها در آمده بود.

این حادثه طی انجام ماموریتی به برلن، در بهار/تابستان ۱۹۳۱ که پیاتاکوف چند ماهی را در آنجا بسر برده بود، رخ داده بود. ماموریت پیاتاکوف آن بار در برلن این بود که برای صنایع معدن ذغال سنگ شوروی ماشین آلات سنگین و آسانسور خریداری کند.

ایوان اسمیرنوف نیز عضو این هئیت اعزامی بود. او طی دورانی که افسر ارتش سرخ بود در گارد ترتسکی موقعیتی برجسته داشت. دیگر ترتسکیستهای قدیمی مانند لوگینوف، موسکالف و سیستوف نیز عضو این هئیت بودند.

اعطای فرصتی جدید از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی به حامیان مخالف ساختمان سوسیالیسم، آنهم پس از جنگهای دشوار بر علیه مخالفان در پایان دهه ۱۹۲۰، چندان موفقیت آمیز نبود.

به کلیه ترتسکیستها و دیگران، که به سیاستهای دست راستی و گروه اصطلاحاً چپ در حزب تعلق داشتند، کسانی که با دولت اتحاد جماهیر شوروی مبارزه نموده بودند، اجازه داده شده بود که مشاغل مهم خود را حفظ و یا دوباره بدست آورند، امری که در خلال دهه ۱۹۳۰ صدمات فراوانی را بر اتحاد جماهیر شوروی وارد آورد.

اسمیرنوف از ماموریتهای خود به برلن در جهت برقراری تماس با ترتسکی بهره برداری مینمود. این ارتباط از طریق پسر ترتسکی، لنو سدوف، برقرار میشد. او سازمان ترتسکی را در اتحاد جماهیر شوروی از برلن رهبری مینمود. این را اسمیرنوف برای پیاتاکوف در برلن، مسئله ای که پیاتاکوف در دادگاه گزارش داد، تعریف کرده بود.

پیاتاکوف در دادگاه گفت که اسمیرنوف پیغام ترتسکی را توضیح داد، که بر اساس آن مبارزه بر علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی و رهبری حزب در آنزمان با قوای جدیدی مجدداً از سر گرفته میشد، اما شرایط آنچنان بود که آنها باید خود را خارج از مبارزه سیاسی نگاه میداشتند.

بر اساس اظهارات پیاتاکوف اسمیرنوف گفته بود "ما باید از شیوه های مبارزاتی جمعی دوری کنیم، ترور و مخالفت با اقدامات حکومت اتحاد جماهیر شوروی روشهای مبارزاتی هستند که در حال حاضر باید مورد بهره برداری قرار گیرند"^{۳۹}.

به گفته ترتسکی مخالفان مبارزه سیاسی را رها مینمودند و به ترور، خرابکاری و حمله به دولت اتحاد جماهیر شوروی و مهمترین افراد در کمیته مرکزی روی میاوردند. اسمیرنوف همچنین به پیاتاکوف پیغام داده بود که سدوف مایل به برگزاری نشستی با او بود. پیاتاکوف موافقت نمود و این ملاقات چند روز بعد انجام شد.

سدوف برای پیاتاکوف موضع جدید ترتسکی را برای بدست گرفتن قدرت با توسل به ترور، خرابکاری و حمله، و کار سازمان داده شده، که در اتحاد جماهیر شوروی جریان داشت، تایید نمود.

آنها در آنزمان در حال سازماندهی دوباره سازمانهای خود در سراسر کشور بودند. هواداران زینویف از اعضای آن و دست راستیهایی هایی از قبیل بوخارین، ریکف و تومسکی، به آنها دعوت شده بودند.

بر اساس اظهارات سدوف ترتسکی معتقد بود که "مبارزه در چهارچوب یک کشور واحد غیرعقلانیست" و اینکه "در این مبارزه باید به ناچار به راه حلهای بین المللی، یا ترجیحاً، بین دولتی روی آورد."^{۴۰}

ترغیب به دزدی توسط سدوف

سدوف در اواخر این جلسه صراحتاً گفت که ترتسکی این سوال را که، آیا خواست پیاتاکوف همراهی با آنها بود، مطرح نمود.

پاسخ پیاتاکوف مثبت بود. زمانیکه دادستان ویشنسکی در دادگاه از پیاتاکوف سوال کرد: "رضایت شما در مورد از سرگیری مبارزه با حزب و اتحاد جماهیر شوروی را چگونه باید توضیح داد؟" پیاتاکوف پاسخ داد: "مکالمه با سدوف دلیل آن نبود، آن فقط انگیزه ای بود----- بدون شک باقیمانده افکار قدیمی ترتسکیستی در من وجود داشت، چیزی که در ادامه هر چه بیشتر رشد کرد."^{۴۱}

پیاتاکوف ارتباط خود را با ترتسکی بدین ترتیب برقرار نمود. او قبل از ترک برلن با سدوف، که مصرانه خواهان دیدار دوباره با او بود، جلسه ای برقرار نمود. پیاتاکوف در مورد این جلسه کوتاه آنچه را که سدوف صراحتاً گفته بود در دادگاه بازگو کرد "برای مبارزه به پول احتیاج داریم. شما میتونید پولهای مورد نیاز را تهیه کنید".

پیاتاکوف در ادامه در مورد پیشنهاد سدوف صحبت کرد. "او گفت که من بدلیل مقامم به بعضی از منابع دولتی دسترسی دارم، ساده بگم، دزدی کنم."

سدوف به من گفت که خواست اونا فقط یک چیزه: "که من تا جایی که میتونستم از دو شرکت آلمانی- بورسیگ و دماغ- جنس سفارش میدادم، در حالیکه او، سدوف، شرایط را برای دریافت مبالغ ضروری از اونا فراهم میکرد، من نباید قیمتها را پایین میاوردم.

بعد از تجزیه و تحلیل این عبارات، بخوبی روشن بود، که قیمت‌های اضافه شده بر روی سفارشات شوروی کاملاً و یا بخشاً به جیب ترتسکی بخاطر مقاصد ضد انقلابییش ریخته میشد."^{۴۲}. تلاش پیاتاکوف در ادامه تحقق اهداف سدوف بود.

لینل پیج در مورد پیاتاکوف

در اینجا شرح یکی از این معاملات در بهار ۱۹۳۱، که هرگز انجام نشد و صندوق ترتسکی را تقویت مینمود، خالی از لطف نیست. در گذشته به این داستان در جزوه ای به نام "حقیقتی که آشکار نشد" با امضا من اشاره شده است.

مهندس آمریکایی جان لینل پیج، متخصص در صنعت معادن که در استخدام اتحاد جماهیر شوروی بود، در کتاب، *بدنبال طلا در اتحاد جماهیر شوروی*، در این مورد میگوید.

او در بهار سال ۱۹۳۱، بعنوان نماینده مدیر صنعت معدن طلا، به همراه هنیت بزرگ خرید پیاتاکوف به برلن رفته بود. لینل پیج از تایید کیفیت نازل آسانسورهای صنعتی سفارش داده شده توسط پیاتاکوف، امتناع ورزیده بود. البته معامله ای انجام نشد.

روایت‌های او در مورد خرابکاریها در معادن مس - و سرب و سوء ظنه‌هایش نسبت به بالاترین مقام رهبری ترانسه‌های مس - سرب، که پیاتاکوف رئیس آن بود، تا سال ۱۹۳۹، تا زمان تشکیل دادگاه پیاتاکوف، شناخته شده نبودند. کتاب لینل پیج منتشر شده در لندن، ۱۹۳۹، به گونه ای و در بسیاری جهات مجموعه ایست از مدارک ارائه شده از خرابکاری صنعتی مخالفان سیاسی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی.

او مینویسد "البته دادن هشدار به کارفرمایان کمونیستم بخاطر اعضای حزب خودشان مسئله من نبود. اما من پس از چند ماهی کار در معادن مس در اورال، به شهادت تعدادی از روسها از همان سال ۱۹۳۲ در مورد سوء ظنهای خودم تذکر داده بودم."^{۴۳}

معادن بخشی از تراست مس- سرب بود که پیاتاکوف سمت ارشدترین مقام اجرایی آنرا، معاون کمیساریای خلقی برای صنایع سنگین، برعهده داشت. شرایط در معادن هم از نظر تولید و هم از نظر وضعیت رفاهی کارگران، مصیبتبار بود. نتیجه گیری لیتل پیچ این بود که خرابکاری توسط بالاترین مقام رهبری در تراست مس - سرب سازمان داده شده بود.

سازماندهی مرکز ترنسکیستها و خرابکاری توسط پیاتاکوف

پیاتاکوف در شوروی بعنوان جانشینی برای سازمان کامنف - زینویف، در صورت کشف آن توسط پلیس، بر روی سازماندهی یک مرکز ضد انقلابی جدید کار میکرد.

سازمان پیاتاکوف بعدها، با تایید ترنسکی، یک سازمان ترنسکیستی تمام عیار شد، جایگزینی برای زینویف و فعالیتهای احزاب چپ قدیمی، همانی که اصطلاحاً مرکز موازی نامیده میشود.

فعالتهای مرکز موازی از مسکو تا اورال، سیبری غربی و اوکراین، تا شهرهایی مانند خارکف، اودسا، دنیپروپتروفسک، کیف و غیره گسترش یافته بودند.

پیاتاکوف از قدرتی که بالاترین مقام اجرایی به او داده بود بمنظور ارسال خرابکاران و جنایتکاران به سراسر اتحاد جماهیر شوروی بهره برداری مینمود. آنها در بسیاری از کارخانجات و مراکز ساخت و ساز بمنظور به اجرا گذاردن طرحهای صنعتی عظیم و مهم در سراسر کشور بعنوان مدیران اجرایی منصوب شده بودند.

(زینویف: مدیر Schachtstoj در حوضه کوزنتسک، Livschitz: مدیر خطوط راه آهن در اوکراین، کارتسف: مهندس مدیر در اتحادیه کمروو، دروینیس معاون رئیس ساخت و ساز در اتحادیه کمروو، کولگانیف: مدیر کارخانه مس اورال میانی، یولین: مدیر ساخت و ساز کارخانه مس اورال میانی، Rataitjak: مدیر عامل صنایع شیمیایی Glavhimprom، Marjasin: رئیس ساخت و ساز راه آهن اورال، غیره و غیره).

پیاتاکوف در دادگاه فعالیتهای سازمانهای ترنسکیستی را همراه با جزئیات تشریح نمود. اجازه بدهید به چند مثالی اشاره کنیم.

پیاتاکوف و خرابکاری در اوکراین، سیبری غربی و اورال

پیاتاکوف: "من در گذشته نشون دادم که تخریبها، بطور عمده در کک و صنعت شیمی، در اوکراین شروع شدند. تخریبها از براه اندازی کار در صنایع کک - شیمی و قتیکه هنوز کاملاً ساخته نشده بودن تشکیل میشدن، البته نتیجتاً این بود که سرعت ناپود و یا بطور عمده کار بخش شیمی این کارخانه را به تعویق مینداخت و تقریباً بطور کلی ساخت و سازی صورت نمیگرفت، به نحوی که مواد عظیم جا داده شده در کک - و صنایع شیمیایی نه فقط تا نصف بلکه تا دو سوم بی ارزش میشدن. اون بخش با ارزش از کربن، به عبارت دیگه بخش شیمیایی اون، نه تنها جذب نمیشد بلکه تو هوا منتشر میشد. از طرف دیگه باتریهای جدید ککی ناپود میشدن."

"گروه ترترسکیستی در غرب سیبری تخریبها را در صنعت ذغال سنگ فعالانه انجام میدادن. این کار توسط زینویف و گروه او انجام میشد. گروههای نسبتاً زیادی کارشون فقط این بود که انبارهای ذغال را در معادن آتش بززن.

در کارخونه اتحادیه شیمی در کمروو خرابکاری میشد. قبل از هر چیز اینطور برنامه ریزی شده بود که کار راه اندازی کارخانه ها رو عقب بندازن، بودجه رو بخاطر هدفهای فرعی هدر بدن، و اینجوری ساختمانهای بزرگ بجای اینکه برای استفاده آماده بشن تو همون مرحله اولیه باقی میموندن.

در ایستگاههای برق فعالیتهایی انجام میشد که بدلیل اونا ظرفیت شبکه برق حوضه کوستنت پایین میومد." تو اورال دو هدف اصلی بیشتر از همه مورد توجه بودن. اولین هدف صنایع مس و اون یکی کارخونه واگن راه آهن تو اورال بود.

در صنعت مس منظور کاهش امکانات تولیدی اون بود. برنامه های تولیدی در کارخونه های مس Karabasj و Krasnouralsk بدرستی پیش نمیرفت، سنگ مسی که به کارخونه میومد ضایع میشد و ضررهای زیادی بوجود میآورد.

در کارخونه Karabasj همیشه بحران بود. کار غنی سازی کارخونه کاتالین همیشه بد پیش میرفت، حتی اونجا هم خرابکاری پیش اومد. این کارها اساساً بوسیله کولگایف، رئیس کارخانه اورال میانی رهبری میشدند.^{۴۴}

دلسردی و سرشکستگی در میان ترترسکیستها

پیاتاکوف در دادگاه به توضیحات خود در مورد خرابکاریها ادامه و نشان میدهد که فعالیتهای خرابکارانه در کارخانجات اغلب توسط رئوسای تحت نظر او صورت میگرفتند. او در صنعت دفاع به نورکین ماموریت داده بود که "خود را، در صورت بروز جنگی، برای نابود نمودن کارخانجات، توسط به آتش کشیدن و یا ایجاد انفجار در آنها، آماده نگاه دارد".^{۴۵}

اما نشانه های شک و تردید در پیاتاکوف و رادک بتدریج نمایان شدند. مسئله این بود که ترترسکی در رهنمودهای خود به پیاتاکوف و رادک بر این اعتقاد بود که مرکز موازی ترترسکی "فقط صحبت میکند" و "اقدامات عملیتری" در مورد به اجرا گذاردن ترور و خرابکاری مطالبه مینمود. این بر اساس نامه ترترسکی "نه یک امر موقتی و یا به سادگی نه یکی از روشهای مبارزاتی" بلکه "یک عنصر لاینفکه بسیار مهم"^{۴۶} از سیاست ترترسکی بود.

و پیاتاکوف ادامه میدهد: "او در همان دستور العمل - ۵ اواسط سال ۱۹۳۴ بود که این مسئله را مطرح کرد: در حال حاضر بدست گیری کامل قدرت توسط هیتلر، موضع او، ترترسکی، را در مورد عدم امکان ایجاد سوسیالیسم در کشوری واحد تایید میکنه، اینکه جلوی یک درگیری نظامی را همیشه گرفت و اینکه ما، ترترسکیها، باید بعنوان نوعی از قدرت سیاسی باقی بمونیم، بنابراین نباید بیعمل بشینیم و فقط تحسین کنیم، بلکه باید از پیش در برابر شکست در جنگ موضع گیری و بخاطر ایجاد اون فعالیت کنیم.

و به همین دلیل باید کادرها را آماده کرد، و آماده کردن کادرها با حرف عملی همیشه در نتیجه باید شرایط لازم را برای انجام خرابکاریها فراهم بیاریم.

من یادم میاد که ترتسکی تو اون فرمان گفته بود که یک دولت ائتلافی (ائتلافی - مخالفهای متحد با ترتسکیستها در راس آنها، تذکرمن، M.S.) بدون پشتیبانیهای ضروری از طرف دولت‌های خارجی نه میتونه قدرتو بدست بگیره و نه میتونه اونو حفظ کنه.

به همین دلیل مسئله ما برای آینده باید این باشه که از پیش قرارداد مشابهی با وحشیت‌ترین دولت‌های خارجی، از قبیل آلمان و ژاپن، امضاء کنیم، و اینکه من، ترتسکی، به سهم خودم، اقدامات ضروری را برای ایجاد ارتباط با دولت‌های آلمان و ژاپن اتخاذ کردم.^{۴۷}

فرمان ترتسکی برای فراهم نمودن شرایط شکست در جنگ

با دستور العمل ترتسکی گزینه دیگری ظاهر شد، موضعی جایگزین برای چگونگی بدست گیری قدرت توسط سازمان ترتسکیستی. در آن زمان عملیاتی از قبیل ترور افراد برجسته در کمیته مرکزی، دولت و خرابکاری تنها عوامل ایجاد بی ثباتی در کشور بشمار نمیامدند.

اکنون راه حل جدیدی ظاهر شده بود! سازمان ترتسکیستی باید برای شکست اتحاد جماهیر شوروی در جنگ آینده تلاش و با کمک آلمان نازی و ژاپن فاشیست قدرت را بدست میگرفت. بر اساس اظهارات ترتسکی "بازگشت به کاپیتالیسم" و "کسب حمایت لازم برای حفظ قدرت از طریق ارائه مجموعه ای از امتیازات به این کشورها، بر اساس شرایط توافق شده قبلی، ضروری بود."^{۴۸} رادک، مهمترین فرد وفادار به پیاتاکوف، در پاسخ به سوالی از جانب دادستان ویشنسکی گفت، در صورت شکست اتحاد جماهیر شوروی در مقابل آلمان نازی در جنگ آینده دستور العمل ترتسکی در رابطه با تصاحب قدرت توسط ائتلاف ترتسکیستها این بود: "بازگشت به کاپیتالیسم، بازسازی سرمایه داری----- مسئله بر سر واگذاری موارد مهم اقتصادی، در قالب امتیازات، به آلمانیها و ژاپنیها بود، تعهدات در مورد تحویل مواد خام، مواد غذایی و مواد روغنی ارزانتر از قیمت بازار به آلمان"^{۴۹}.

عواقب داخلی این مسئله روشن بود. برای منافع سرمایه خصوصی در روسیه بهتر بود که خودشو حول و حوش امتیازات ژاپنیها و آلمانیها متمرکز کنه". بنا بر اظهارات رادک ترتسکی همچنین معتقد بود که "در صورت نیاز، کارخانجاتی را به آنها بدید که از نظر اقتصادی برایشون اهمیت داره".

رادک در ادامه گفت که ترتسکی در نامه های خود اعلام کرد "شاید واگذاری مناطق ضروری بشه--- مسئله راضی کردن آلمان در جریان پیشرفتنش تو اوکراینه. ترتسکی در مورد ژاپن از چشم پوشی از منطقه امور و منطقه اقیانوس آرام صحبت کرده بود."^{۵۰}

تایید همکاری با نازیها توسط ترتسکی

پیاتاکوف و رادک از دستور العمل ترتسکی وحشتزده و متحیر شده بودند و تصمیم گرفتند که از ترتسکی برای انجام ملاقاتی دعوت بعمل آورند. این فرصت در دسامبر ۱۹۳۵ زمانی بدست آمد که پیاتاکوف به برلن مسافرت کرده بود.

پیاتاکوف تحت اشکالی توطئه آمیز، سازمان داده شده توسط ترتسکیستها آلمانی و با پاسپورتی آلمانی دریافت شده از سدوف به اسلو، محل زندگی آنزمانه ترتسکی، پرواز کرد.

جلسه آنها دو ساعت بطول انجامید و ترتسکی دستور العمل نامه را مورد تایید قرار داد. او در ضمن از فعالیت مرکز موازی ترتسکیستها، بسیار ناخوشایند به اعتقاد او، ناخشنود بود.

ترتسکی در کوتاه مدت خرابکاریها و تخریبهای گسترده تری را بر ساختمانها و کارخانجات مطالبه نمود و اینکه بمنظور ترور افراد برجسته در اتحاد جماهیر شوروی و، آنزمان استالین، باید حملات متعددی به اجرا گذاشته میشدند.

ترتسکی هنگام گفتگو در مورد ارائه امتیازات به آلمانیها به پیاتاکوف گفت، او "مذاکراتی طولانی را با هس، معاون رئیس حزب ناسیونال سوسیالیست، انجام داده"^{۱۰} و قراردادی منعقد شده بود.

اما ترتسکی پا را از این هم فراتر گذاشت. او از پیاتاکوف خواسته بود که مرکز موازی "در صورت بروز جنگ کادرهایی را آموزش میداد، به عبارت دیگر کادرهایی برای عملیات انحرافی و تخریبی، نیروهای کمکی برای تجاوز فاشیستی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی."^{۱۱}

پیاتاکوف در دادگاه گفت که در جریان این گفتگو با ترتسکی عامل جدیدی وارد شد "عامل جدید این شد، اگر شما مایلید، فرمول بندی شده به زبان دقیقتر: سازمان ترتسکیستی در حقیقت به ضمیمه ای از فاشیسم تبدیل بشه. تازه اون موقع برای من روشن شد"^{۱۲}.

از صحبت با ترتسکی "به من و رادک احساس خیلی بدی دست داد و ما فکر کردیم که امتناع کنیم - اما نه تنها امتناع نکردیم بلکه به انجام همون کاری که انجام داده بودیم ادامه دادیم" و پیاتاکوف فهمید که "ما تو چه بن بستگی گیر افتاده بودیم"^{۱۳}.

مرکز موازی ترتسکیستی به انجام درخواستهای ترتسکی ادامه داد، اکنون هدف سازماندهی حملاتی بود که ترور اعضای برجسته در کمیته مرکزی - استالین، مولوتف، کاکانوویچ، ووروشیلوف، ارژنیکیدزه و دیگران در نظر داشت.

همه اینها را پیاتاکوف در دادگاه عمومی در مقابل رسانه های خبری و گروه سیاستمداران جهان بازگو نمود. عملیات مرکز موازی تا آغاز سال ۱۹۳۶ زمانیکه کشف و اعضای آن دستگیر شدند ادامه یافت.

عملیات ترتسکیستها در آلمان نازی و آمریکا

ترتسکیستها امروزی و شیفتگان لیبرال ضد کمونیست شان با اطلاعات ارائه شده در مورد همکاری ترتسکی با حزب نازی و گشتاپو با سوء ظن بزرگی برخورد مینمایند.

آنها تمایلی به قبول حقایق ندارند، حقایقی که در بسیاری از دادگاههای عمومی ارائه شده اند. اما برای گرفتن نتیجه ای از این همکاری نیازی به پذیرش اظهارات عمومی ارائه شده در دادگاهها نیست.

از سال ۱۹۳۴ آلمان نازی به کشوری کاملاً پلیسی مبدل شده بود. کشوری که در آن، کمی کمتر از یکسال پس از بدست گیری قدرت، هزاران تن از کمونیستها آلمانی ترور و دهها هزار تن از کمونیستها در اردوگاههای کار اجباری آلمان زندانی شده بودند. در آلمان نازی بدون اجازه گشتاپو هیچ اتفاقی رخ نمیداد و مطلقاً هیچ فعالیت سیاسی، دستکم انقلابیون روسی، در هیچیک از این جریانها دخالتی نداشتند.

سازماندهی بزرگ مجددی که لئو سدوف وقت خود را به آن تخصیص داده بود تنها با اجازه و همکاری با گشتاپو و کمکهای مالی و مادی آنها امکان پذیر بود.

یک گروه ترتسکیستی در آمریکا، با هدف انجام تبلیغات برای جلب حمایت گسترده مردم بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، خود را برای حمایت از مبارزه ترتسکی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی سازماندهی نمود.

این گروه تعدادی از روشنفکران را سازماندهی و در رسانه های خبری امکانات گسترده ای به آن داده شده بود. اما نشریه ای که اجازه انتشار جزوه های ترتسکی را دریافت نموده بود نشریه ای معمولی نبود. ترتسکی مقالات خود را مستقیماً به انتشارات هوادار نازیها، هرست، ارسال مینمود.

ویلیام هرست روزنامه نگاری بود آمریکایی که آشکارا با هیتلر و نازیسم همدردی مینمود. پس از سال ۱۹۳۴، پس از دیدارش با هیتلر، روزنامه او در آمریکا به عظیمترین ابزار تبلیغاتی نازیها مبدل شده بود.

ترتسکی مقالات خود را برای انتشار به آجا ارسال مینمود. در کنار نوشته های ترتسکی ستون بندیهای موسولینی را میتون پیدا کرد. او و و گورینگ، با تبلیغات نازیستی آشکار خود، ستونهای اختصاصی خودشان را در روزنامه های هرست داشتند. در میان تبلیغات نازیها بر علیه اتحاد جماهیر شوروی مقالات ترتسکی جای خاص خودشان را داشتند.

احکام اعضای مرکز ترتسکیستی در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۷ ساعت ۳ صبح صادر شد. ۱۳ تن از متهمان - پیاتاکوف، Serebrjakov، مورالف، دوروبنیس، Livschitz، بوگوسلاویسکی، Knjasev، راتایتیک، نورکین، سیستوف، توروک، Pusjin و Hrasje به اشد مجازات محکوم شدند - اعدام.

سه تن از متهمان - رادک، سوکلینکوف و آرموند - به ده سال و استوریلوف به هشت سال زندان محکوم شدند. محکومان به زندان تا پنج سال پس از پایان احکام از حقوق سیاسی خود محروم و اموال شخصی آنها مصادره شد.

نظرات سفیر آمریکا جوزف دیویس در مورد دادگاه

پیاتاکوف- رادک

جوزف دیویس، سفیر آمریکا در مسکو در خلال این دوران، یکی از کسانیست که اطلاعات جامعی را در این مورد و دیگر موضوعات مربوط به شرایط اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۳۶ - ۳۸، ارائه داده است.

او کتابی را به نگارش در آورده است که من خواندن آنرا شدیداً توصیه میکنم. این کتاب در سال ۱۹۴۲ تحت عنوان "ماموریت در مسکو" منتشر شد.

این کتاب مجموعه ایست از "گزارشات محرمانه، تفاسیر و متون مجلات - یاداشتهای رسمی و شخصی"، اسنادی که دیویس در ارتباطات خود با رئیس جمهور آمریکا پرزیدنت روزولت، وزارت امور خارجه و اقوام خود در آمریکا به نگارش در آورد.

سفیر دیویس جزوه کوچکی را نیز به مناسبت سالگرد جنگ جهانی دوم ۱۹۴۲ تحت عنوان "بدهی ما به متحدان شوروی" نوشت. این جزوه با اشاره به اتحاد جماهیر شوروی و جنگ جهانی دوم استدلال میکند که آمریکا جبهه جنگی دیگری را در اروپا در مقابل آلمان نازی باز مینمود.

او نه یک دیپلمات حرفه ای بلکه یک وکیل، سرمایه دار و تاجر بود. او از جمله زعمای سرمایه داری در آمریکا و از دوستان شخصی پرزیدنت فرانکلین روزولت بشمار میرفت.

دیویس یکی از شیفتگان بزرگ دمکراسی آمریکایی و از سخنوران ضد سوسیالیسم بود. در سخنرانی خداحافظی خود برای کارکنان سفارت، زمانی که ماموریت او در مسکو به پایان رسیده بود، از جمله گفت

"ارزش انسانی، آزادی، حرمت زندگی و حس شرافت نفس انسانی، بهترین دستاوردیست که تمدن به جهان اهدا نموده است. و اینها در ایالات متحده آمریکا در ابعادی وجود دارند که در هیچ کجای جهان نظیرش دیده نشده است. برای من مهم نیست که دولتهای خودکامه و یا دیکتاتورها برای سلامتی کودکان یا رفاه حال سالخوردگان چه میکنند. برای قربانی نمودن حقوق فردی - و آزادیها باید بهای سنگینی را پرداخت نمود"^{۵۶}.

تحسین برانگیزترین صفت دیویس تلاش نیست که او در جریان زندگیش در اتحاد جماهیر شوروی برای آموختن از کشور و حکومت سوسیالیستی بکار گرفت.

او از دولت اتحاد جماهیر شوروی اجازه مسافرت به سراسر کشور را درخواست نمود، امری که با آن، و با گرفتن هر گونه حمایت قابل تصور، موافقت شد.

سفیر دیویس به بالا و پایین اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد و از شهرها، کارخانجات، تعاونیهای کشاورزی، مدارس، بیمارستانها و نقاط بسیار دیگری بازدید نمود. او آنچه را که دیده بود بصورتی منصفانه برای وزارت امور خارجه و بوسیله نامه برای اقوام خود نوشت.

نامه دیویس به وزارت امور خارجه آمریکا

در ۱۷ فوریه ۱۹۳۷ دیویس در مورد دادگاه پیاتاکوف - رادک نامه "بسیار محرمانه ای" را به وزارت امور خارجه آمریکا (منتشر شده ماموریت در مسکو) نوشت:

"من مذاکرات را با کمک یک مترجم که در کنار من بود دلسوزانه دنبال کردم و با کمال میل اقرار میکنم که نسبت به صداقت و درستی متهمان شک و تردید داشتم. وحدت نظر آنها، دوران طولانی بازداشت آنها امکان اجبار و فشار بر آنها و یا نزدیکان آنها، در من شک و تردید شدیدی را در مورد قابل اطمینان بودن داده هایشان بیدار نموده بود.

با اینحال من با اکراه، پس از یک قضاوت بدون غرض و با استفاده از تجربه قبلی خودم از روند مراحل قانونی و اعتبار اطلاعات، به این نتیجه رسیدم که دادستان موضوع را روشن نموده است، حداقل تا جایی که او نشان میدهد، در میان محافل رهبری کننده سیاسی توطئه ای بزرگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته است، امری که طرح جرائم را با کاربست قوانین جاری به اثبات میرساند."^{۵۷}

کانکوست و دادگاه خیانت

از روی علاقه پی بردن به واکنش سرمایه داران در مقابل مسائل مطرح شده در دادگاه خیانت فوریه ۱۹۳۷ میتواند جالب باشد.

به روال معمول "ترور بزرگ" نوشته جاسوس پلیس کتاب مرجع سرمایه داران است. باصطلاح نویسندگان دیگر سوئدی و خارجی که در این باب صحبت میکنند فقط نوچه های کانکوست بشمار میروند. در اینجا امکان بررسی کلیه اکاذیب کانکوست در مورد دادگاه وجود ندارد. ما خود را با توضیحات او در مورد دادگاه پیاتاکوف خوشنود میسازیم.

او مینویسد: "اشاره به قربانی شدن پیاتاکوف شاید روشنترین انگیزه استالین باشد. او یقیناً از اعضای اپوزیسیون و یکی از مهمترین آنها بود. اما او در سال ۱۹۲۸ از اپوزیسیون جدا و از آن پس کاملاً وفادار و ثابت قدم باقی مانده بود.----- پس چه مدرکی بر علیه او وجود داشت؟ او در دهه ۱۹۲۰ یکی از منتقدان سرسخت استالین بود. او بدست گیری قدرت توسط استالین را بعنوان یک بد اقبالی پذیرفته بود. او بیش از هر چیز هنوز - بدون در نظر گرفتن جاه طلبی شخصیش - یک رهبر بالقوه بشمار میامد."^{۵۸}

ما در گذشته و در اسناد مربوط به دادگاه در مورد "وفاداری خلل ناپذیر" پیاتاکوف خوانده ایم. اما ادعای کانکوست، پیاتاکوف "هنوز" میتوانست "یک رهبر بالقوه باشد"، با حقیقت ارتباطی ندارد. مخالفان در آن زمان از مدتها قبل از نظر سیاسی شکست خورده بودند و نفوذی در سیاست اتحاد جماهیر شوروی نداشتند.

برای مثال سفیر سوئد در مسکو، اریک جیلنرتیرنا اینچنین میاندیشید. او در ۲۸ ژانویه ۱۹۳۷ در نامه ای به وزارت امور خارجه نظرات خود را در مورد دادگاه پیاتاکوف - رادک نوشت. او میگوید "از هیچ اپوزیسیون سیاسی، که به معنای واقعی کلمه حکومت حاکمان را مورد تهدید قرار دهد، نمیتوان صحبتی بمیان آورد."^{۵۹}

بر اساس اظهارات کانکوست دادگاه خیانت فقط وسیله ای برای استالین جهت از میان برداشتن تعداد دیگری از رقبای بالقوه خود، البته برای اینکه به تنهایی حکومت کند! برای آنهایی که با شهادت پیاتاکوف در دادگاه عمومی آشنایی دارند متن کانکوست یاره هایی بیش نیستند.

کتاب لیتل پیچ نیز، ۱۹۳۹، اکاذیب کانکوست را نقش بر آب و پیاتاکوف را بعنوان دزد و خرابکار افشاء مینماید. اما این افسانه های کانکوست هستند که در رسانه های خبری منتشر میشوند و انسانهای غیر آماده را تحت تاثیر قرار میدهند، چنین افسانه هایی هستند که طبقات حاکمه با آنها مغز توده ها را شتسو میدهند.

در میان محافل طبقات حاکمه برای شرح ماجرا از زبان دیگری استفاده شد و میشود. اجازه بدهید به سندی محرمانه از جانب سفیر سوئد در مسکو، اریک جیلنرتی ارنا، به وزارت امور خارجه در استکهلم نگاهی کنیم.

سفیر جیلنرتیرنا در مورد دادگاه پیاتاکوف
"نمایندگی سیاسی سوئد"

نقطه نظراتی بر اعترافات در دادگاه اخیر ترسکیستی. (۶ صفحه)
مسکو ۳ فوریه ۱۹۳۷ محرمانه" (ص ۳):

"وضعیت متهمان نیز حیرت انگیز بود، چرا که آنها با چند مورد استثناء، علیرغم مدت زمان طولانی در زندان و فشارهای روحی - و یقیناً در بسیاری از موارد حتی شکنجه های بدنی، چندان شکسته یا افسرده به نظر نمی آمدند. برعکس هوشیار و سرحال بودند، برخی از آنان حتی لبخندی هم بر لب داشتند."
(ص ۴:)

"یافتن یک توضیح روانی خشنود کننده در مورد رفتار متهمان و شور و شوق آنها در ارائه بهترین تعامل با دادستان دشوار است. همانطور که ناظران در دادگاههای مشابه قبلی در مورد حدسیات مختلف گمانه زنی نموده اند.

همانطور که میدانیم فرضیه هایی نیز مطرح شده اند، اینکه در مورد متهمان از نوعی داروی پزشکی، مخدر و یا هیپنوتیزم، استفاده شده - فرضیه ای که برای آن مدرکی وجود ندارد، به همین دلیل تا اطلاع ثانوی باید بر روی آن حساب نکرد.

توضیح اساسی پذیرفته شده معمولی این است که برای دستگیر شده گان امید به نجات زندگی خود، یا دستکم عضوی از میان اعضای خانواده شان، تعیین کننده بود، چرا که آنها در مقابل دادستان بطرزی بسیار غیر عادی سست اراده بودند، و بنابراین شور و شوق اعتراف، باید به یک مشخصه خاص صیانت نسبت داده شود.

من به سهم خودم به واقعی بودن این توضیح اطمینان چندانی ندارم. تجربیات گرفته شده از زینویف و دیگر دادگاههای مشابه آن باید اینچنین درس عبرتی را به من داده باشند، که حتی دیوانه وارترین حس خود مقصر دانستن و اتهامات علیه شریک جرم، برای متقاعد نمودن دادگاه جهت صدور احکامی ملایمتر کفایت نماید.

علاوه بر این بنظر نمی آمد که بسیاری از آن متهمان در زمان تحویل اعترافات خود برای دادگاه و حاکمان از حربه چاپلوسی بهره برداری نموده باشند. ضمناً تمام رفتار شخصی آنها، بطوریکه من تلاش کردم به آن اشاره کنم، با این فرضیه در تضاد بود.

بطور خلاصه، این به صرفه نیست که به بطن این اعترافات رفته و در جهت درک رمز و راز آن تلاش نماییم. این هست و باید معمایی غیر قابل حل نیز باقی بماند. اریک جیلنرتیرنا.^{۲۰}

۱۹۹۹ آرچ گتی و ۱۹۳۷ جیلنرتیرنا

بر اساس اظهارات سفیر جیلنرتیرنا متهمان در دادگاه پیاتاکوف، هنگام بازجویی و پس از اعتراف به جرائمشان "هوشیار و سرحال بودند، برخی از آنان حتی لبخندی هم بر لب داشتند". متهمان در ضمن آزادانه صحبت و به جرائم خود اعتراف نمودند، امری که برای سفیر یک "معمای روانی حل نشدنی" بود.

اینکه متهمان واقعا گناهکار بودند و در مقابل مدارک غیر قابل انکار دادستان به جرائم خویش اعتراف نمودند، جیلنرتیرنا را هرگز متقاعد ننمود. تقریباً همه بوژوازی و روزنامه نگارانشان، با چند مورد استثناء، آنزمان مانند حال، کاملاً از اعترافات متهمان سر در گم شده اند.

زمانیکه طی سالها این مسئله، مسئله روز بود، برای مثال در جریان تحقیقات یا انتشار کتابها، برای توجیه جرائمی که متهمان در حقیقت مرتکب آن شده بودند تئوریهای جدیدی ساخته شدند.

آخرین مجموعه از این دست تئوریهای بی همتا و کاملا تدریجی، که بدون هیچ پایه و اساسی و تنها بر اساس تصورات نویسنده بنا شده اند، در کتاب اخیر آرچ گتی، "راه ترور، استالین و خودکشی بلشویکها ۱۹۳۹-۱۹۳۲"، در دسترس قرار دارد.

استاد گتی که یکی از معدود محققان جدی سرمایه داری در زمینه تاریخ اتحاد جماهیر شوروی بشمار میرود، در مورد اعترافات متهمان در دادگاههای سیاسی چیزی نفهمیده است. او قادر به پذیرش این حقیقت نیست که متهمان گناهکار بودند.

چنین موضعی مناسب حال محافل دانشگاهی است، محافلی که گتی متعلق به آنست و در آن مواضع عداوت جویانه و نگرشی متعصبانه به اتحاد جماهیر شوروی و تقدیس از ترسکی کاملا حکفرماست. او در نتیجه از اعترافات متهمان در جهت توضیح تئوریهای خویش بهره برداری مینماید. این موردیست که او آنرا "مراسم اعتراف" مینامد.^{۲۱}

برای گتی این اعترافات تنها بخشی از مراسمی بود که اساس روابط را در حزب بلشویک، پس از لنین، تشکیل میداد، تشریفاتی برنامه ریزی شده بر این اساس که کلیه اعضاء خود را تسلیم مقامات حزب مینمودند و به جرائم خود زمانیکه از آنان مطالبه میشد اعتراف میکردند، حتی زمانیکه بیگناه بودند.

بر اساس اظهارات او بیگناهان در مورد خودشان دروغ میگفتند و اجازه میدادند که در مقابل دیگر رفقای خود، کلیه مردم زحمتکش اتحاد جماهیر شوروی و همه جهان و برای همیشه بی آبرو و در ضمن اجازه میدادند که بخاطر اتحاد حزب و گذاشتن احترام به سیستم اجرایی به مرگ محکوم و تیرباران بشوند!

و آنکسانی که خود را در مراسم اعتراف گتی پیدا نمیکردند و از اعتراف به جرمی که مرتکب نشده بودند امتناع میورزیدند با اینحال به مرگ محکوم میشدند! این اگر بدور از ذهن نباشد دست کم مصقره است.

البته وجود افراد گجی که اینگونه بیاندیشند امکانپذیر است، اما پذیرش اینکه کلیه متهمان خود را علیرغم بیگناه بودن گناهکار اعلام نمایند تنها از جانب محقق گجی و منگ امکانپذیر است. او در آزمون بدنبال کشف حقیقت نیست، بلکه بسادگی خواهان حقیقی جلوه دادن تئوریهای خویش است.

پشت هم اندازیها و افکار احمقانه گتی

در ادامه باید تایید نمود که اغلب متهمان در دادگاههای مسکو کارمندان سابق حزب کمونیست بودند، افرادی در مقامات اجرایی حزبی، دولتی.

اگر گناه و یا جرمی رخ نداده بود چرا باید بخشی از مقامات دولتی به بخش دیگری حمله میکردند؟ گتی در کتاب "جاده ترور"، علیرغم صدها صفحه خسته کننده از مدارک و تئوریهای پیشرفته، جایی که تاریخ در آن به همه نوع افکار احمقانه و پشت هم اندازیها در هم ریخته مبدل میشود، قادر به ارائه پاسخی به این سوال نیست.

آنچیزی که در پایان برجسته میشود - مانند همیشه - اینست که با اینحال در همه جا استالین مقصر بود، او با عطش قدرت خود باعث و بانی همه چیز بود و بمنظور از دست ندادن کنترل بر روی سیستم سیاسی از وحشت ضربه میزد.

و گتی تا بدان جا پیش می‌رود که در آخرین عبارات کتاب خود مینویسد، در اتحاد جماهیر شوروی "اساساً انقلاب کارگری وجود نداشت" و اینکه "مقامات دولتی از سوسیالیسم جان سالم بدر برده و کشور را به ارث برده بودند" و "نه تنها نخبگان هدایت کننده و "جدید" دهه ۱۹۹۰ بلکه مالکان قانونی منابع و داراییهای کشور نیز شدند"^{۲۲}.

آیا این تاریخ است؟ اینکه ما را متقاعد نمایند که همه چیز به همین سادگی است و اینکه مقامات دولتی ۶۰ سال پیش همانهایی هستند که در سال ۱۹۹۰ کشور را به سرمایه فروختند؟

اینکه بمنظور اثبات صحت "تئوری" خود پرشی طولانی ۶۰ ساله را انجام دهیم و هر چیزی که میان آنها رخ داد نادیده بگیریم؟ نادیده گرفتن مبارزه طبقاتی در مبارزه برای سوسیالیسم و جامعه ای بدون طبقه.

و بخصوص بزرگترین تراژدی انسانی را، جنگ جهانی دوم بر علیه نازیسم و فاشیسم، نادیده بگیریم. جنگی که بخش بزرگی از آن مبارزه ای بود که اتحاد جماهیر شوروی در آن پیروز شد، که بخش بزرگی از بهترین کمونیستها و جوانان جان خود را در راه آزادی، نه تنها برای کشور خود بلکه برای تمام بشریت، اهدا نمودند.

جنگی که کار دهها سال مبارزه شدید را صرف خود نموده بود و بخش بزرگی از اتحاد جماهیر شوروی را با مسائل عظیم اقتصادی، اجتماعی در خاکستر باقی گذاشت. آیا میتوان از تمامی اینها چشم پوشی نمود؟ آیا بزرگترین تراژدی انسانی هیچ تاثیری بر روی توسعه اجتماعی کشوری که بخش بزرگی از آن در آنجا روی داد نداشت؟

گتی با "جاده ترور" محصول قابل قبولی را برای طبقه سرمایه دار حاکم ساخته و پرداخته است. او در مورد اتحاد جماهیر شوروی برخی از اکاذیب کهنه شده را به زیر سوال میبرد، اکاذیبی که امکان دفاع از آنها، زمانیکه بایگانی باز شده است، وجود ندارد.

او اما در مورد تئوریهای کاذب جدید میگوید، تئوریهایی که اتحاد جماهیر شوروی را بدنام و مورد سوءظن قرار میدهد.

پاکسازیهای حزبی سال ۱۹۳۷ و مبارزه بر علیه بروکراسی

در آغاز سال ۱۹۳۷ برای ادامه ساخت و ساز سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، برخوردی جدی با دو مسئله بزرگ کاملاً روشن و یافتن راه حلی برای آنها به امری ضروری مبدل شده بود.

یکی از آنها در ارتباط با دادگاههای پیاتاکوف – رادک و زینویف – کامنف قرار داشت. در آنزمان اینکه اپوزیسیون قدیمی به مبارزه خود ادامه میداد به اثبات رسیده بود. آنها در گذشته از خود انتقاد نموده بودند اما آن انتقادات نمایشی بیش نبودند، و تنها بمنظور دستیابی دوباره به مقامات برجسته در جامعه انجام شده بودند.

عملیات زیر زمینی آنها از آغاز دهه ۱۹۳۰ بصورتی مداوم ادامه یافته و هیچکس دقیقاً نمیدانست که چه تعدادی در این جریان شرکت داشتند.

مسئله دیگر مبارزه با بروکراسی، فساد و فرصت طلبی در درون حزب بود. این امر بخصوص شامل رهبران قدرتمند منطقه ای میشد، رهبرانی که اعضای اولیه نمیتوانستند و یا شهادت افشای آنها را نداشته و به همان دلیل، پایدار و مطمئن در مقام رهبری منطقه ای و محلی باقی مانده بودند. کمیته مرکزی در فوریه ۱۹۳۷ برای حل این دو مسئله اصلی در جلسه ای گرد هم آمد.

این نشست آغاز مبارزه ای حزبی شد که در خلال سالهای ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ بشدت ادامه یافت. در جریان آغاز نشست بوخارین و ریکوف، اعضای کمیته مرکزی، حضور داشتند. آنها به همکاری با دشمنان حزب متهم شدند و اینکه جهت سرنگون نمودن دولت اتحاد جماهیر شوروی با ترسکی، به گروهی ضد انقلابی نیز پیوسته بودند.

اتهامات بر اساس تحقیقات انجام شده از دادگاه تازه به پایان رسیده پیاتاکوف - رادک مطرح شده بودند و بر علیه بوخارین و ریکوف، در خلال خود دادگاه، توسط پیاتاکوف، رادک و دیگران مطرح شده بودند.

بوخارین و ریکوف به دفاع از خود برآمدند اما توسط کمیته مرکزی بعنوان خائن محکوم و از حزب اخراج شدند. پرونده آنها جهت انجام تحقیقات و صدور احکام به دادستان تحویل داده شد. ما در آینده به دادگاه بوخارین، ریکوف و دیگران در سازمانشان بازخواهیم گشت.

سخنرانی استالین

استالین در خلال نشست کمیته مرکزی نطق مهمی را تحت عنوان "کمبودها در کار حزب و اقدامات جهت نابودی ترسکیستها و دیگر جاسوسان"^{۶۳} ایراد نمود. این سخنرانی و "سخنان پایانی" استالین در جریان این نشست سندیسست اساسی برای آنهایی که میخواهند با جدیت در مورد حوادث جاری در اتحاد جماهیر شوروی در خلال دهه ۱۹۳۰ اطلاعاتی کسب نمایند. در این نشست رفقای دیگر، مولوتف، سیادانف و یژوف، نیز مسائل مهمی را مطرح نمودند.

استالین نطق خود با اشاره به بقیه اعضای کمیته مرکزی و با این سوال که چگونه برای جاسوسان خارجی، ترسکیستها و متحدان سیاسی آنها این امکان فراهم آمد که بتوانند در دستگاه اقتصادی، سازمان اداری دولت اتحاد جماهیر شوروی و در سازمانهای حزبی نفوذ نموده، خرابکاری، جاسوسی و تخریب کنند، آغاز نمود.

او در ادامه سوالی دیگری را مطرح نمود، چه شد که این عناصر خارجی مناصب پرمسئولیت را در اختیار خود گرفتند و حتی با دریافت کمک از رفقای برجسته، توانستند پستهای مهمی را دریافت نمایند؟

استالین پس از آن با ارائه فهرستی از خرابکاریها و عملیات جاسوسی در خلال سال قبل و نامه های هشدار دهنده کمیته مرکزی به سازمانهای حزبی ادامه داد:

"حقایق نشان میدهند که رفقای ما علانم و هشدارها را کندتر از آنچه از آنجیزی که انتظار میرفت درک نمودند. کارزار کنترل و تعویض کارتهای عضویت در حزب به طرز گویایی در مورد حقیقت شناخته شده عمومی شهادت میدهند. اینکه چرا این هشدارها و علانم آن نتیجه مورد نظر را فراهم نیاورد چگونه باید توضیح داده شود.

----- رفقای حزبی ما در مقایسه با گذشته احتمالا بدتر شده اند، آیا آگاهی طبقاتی و نظم و ترتیب آنها کاهش یافته؟ نه، مطلقاً نه! شاید که فساد در میان آنها آغاز شده است؟ باز هم نه! اینچنین تصویری کاملاً بی اساس است. پس قضیه چیست؟ پس این همه سستی، بی دقتی، این افراط و نابینایی از کجا ناشی میشوند؟

مسئله اینست که رفقای حزبی ما، که در کارزارهای اقتصادی و در کامیابیهای شگفت انگیز در ساختمان اقتصادی کاملاً ترقی کرده اند، حقایقی مهم و کلیدی را فراموش نموده اند، حقایقی که بلشویکها حق فراموش نمودن آنها را ندارند.

آنها در مورد وضعیت اتحاد جماهیر شوروی یک حقیقت اساسی را فراموش کرده اند ----- اینکه حکومت اتحاد جماهیر شوروی فقط در یک ششم کره زمین پیروز شده است----- در ضمن کشورهای بسیاری وجود دارند، کشورهای سرمایه داری که به شیوه سرمایه داری زندگی میکنند و اتحاد جماهیر شوروی را محاصره نموده و برای حمله بدنبال فرصتی هستند، آنرا متلاشی سازند یا حداقل اینکه حکومت آنها به تحلیل برده و تضعیف نمایند.^{۶۴}

جاسوسان کشورهای سرمایه داری

استالین پس از آن به توضیح روابط میان کشورهای سرمایه داری پرداخت.

"اینکه دولتهای سرمایه داری، جاسوسان، خرابکاران و گاهی تبهکاران خود را به کشورهای یکدیگر میفرستند به اثبات رسیده است.

به آنها این مأموریت داده میشود که راه خود را در موسسات و شرکتهای بزور باز کنند، اینکه در آنجا شبکه خود را بوجود بیاورند و [در صورت نیاز] جهت تضعیف و به تحلیل بردن قدرتشان، سازماندهی آنها از داخل تخریب نمایند ----- در حال حاضر در فرانسه و انگلیس از جاسوسان و انشعاگران آلمانی موج میزند و برعکس، جاسوسان فرانسوی - انگلیسی به نوبه خود در آلمان کار میکنند. آمریکا غرق در جاسوسان و انشعاگران ژاپنیست و در ژاپن از آمریکاییها. قانون حاکم بر روابط داخلی میان کشورهای سرمایه داری اینچنین قوام یافته است.

چرا- سوال میشود - آیا کشورهای سرمایه داری باید آرامتر رفتار نموده و روابط بهتری را، بجز آن روابطی که با کشورهای از نوع خودشان دارند، با دولتهای سوسیالیستی داشته باشند؟

چرا آنها باید جاسوسان، خرابکاران، کلاهبرداران و تبهکاران کمتری را، در مقایسه با تعدادی که به کشورهای سرمایه داری همجنس خود میفرستند، به اتحاد جماهیر شوروی بفرستند؟ چه شد که شما اینچنین تصور نمودید؟

آیا از نقطه نظر مارکسیستی این واقع بینانه تر نیست که دولتهای سرمایه داری، در مقایسه با هر کشور سرمایه داری دیگری، دو یا سه برابر بیشتر خرابکار، جاسوس، خائن و تبهکار به اتحاد جماهیر شوروی اعزام نمایند؟

آیا اینکه ما، تا زمان موجودیت محاصره سرمایه داری، از آفات خرابکاران، جاسوسان، طمعکاران و تبهکارانی که نمایندگان دولتهای خارجی برای ما میفرستند در امان نخواهیم بود، کاملاً روشن نیست؟^{۶۵}

به عقیده استالین رهبران برجسته این عوامل را فراموش نموده بودند، عواملی که بصورتی کاملاً غیر منتظره کشور را قربانی تعداد بسیاری از خرابکاریها و عملیات جاسوسی نموده بود.

در مورد کامیابیهای اقتصادی دلایلی برای ستسی و بی خیالی وجود داشت. موفقیت‌های بزرگ واقعی در ساختمان سوسیالیسم، که در ارزیابی نیروی خودی مبالغه میکند و نیروی دشمن را دستکم میگیرد، تمایلات لاف زدن را با خود به همراه آورده بود.

کامیابیهای بزرگ "فضایی از رژه پیروزمندانه و تمجید داخلی را بوجود میآورد، امری که احساس تناسب را ناپود، بینش سیاسی را کم اثر و اینکه توده ها را تکه تکه کرده و به آنها میآموزد که به موفقیت‌های خود دل خوش کنند".^{۶۶}

محاصره سرمایه داری؟

و استالین با مطرح نمودن افکار کارمندان محلی حزب بصورتی طعنه آمیز ادامه میدهد.

"محاصره سرمایه داری؟" این چه حرف بیپوده ایست! اگر ما به طرحهای اقتصادی خود جامعه عمل پوشانده و از آن هم فراتر برویم محاصره سرمایه داری چه معنایی میتواند داشته باشد؟

اشکال جدیدی از خرابکاری، مبارزه با ترسکیسم؟ همه اینها چرندیات است! جزئیاتی از این دست، اگر ما به طرحهای اقتصادی خود جامعه عمل پوشانده و از آن هم فراتر رویم، چه اهمیتی خواهند داشت؟ ضوابط حزبی، انتخاب ارگانهای حزبی، تعهدات مالی رهبران حزب در مقابل توده های حزبی؟ بله، آیا همه اینها ضروری هستند؟

آیا اساساً، در حالیکه اقتصاد ما رشد میکند و وضعیت زندگی کارگران و دهقانان بصورت فزاینده ای بهبود یافته، به صرفه است که وقت خود را معطوف این مسائل جزئی بنماییم؟

همه اینها مزخرفات هستند! طرحهای ما به جلو میروند - کمیته مرکزی حزب ما نیز خوب است، پس به چیز بیشتری نیاز داریم؟ افرادی عجیب و غریب که در آنجا، در مسکو در کمیته مرکزی حزب نشسته، در حال کار کردن بر روی برخی مسائل هستند و در مورد نوعی از خرابکاریها بحث میکنند، نه خودشان میخوانند و لذت خواب را بر دیگران نیز حرام میکنند".^{۶۷}

دوره های حزبی و دوره های لنینی

استالین پس از آن به بررسی برخی از اشتباهات در کار حزب پرداخت و اقداماتی را گوشزد نمود که به تصور او جهت بر طرف نمودن نتایج غلط ضروری بودند.

او با ارائه پیشنهادی در مورد مطالعات سازمان داده شده برای کادرهای برجسته حزب، از هسته های پایینی تا رهبری مناطق و سازمانهای حزبی جمهوری شوراهای، سخنان خود را به پایان برد.

برای هسته ها در مناطق "دوره های حزبی" چهار ماهه و برای رهبران نواحی در شهرهای بزرگ اتحاد جماهیر شوروی یک "دوره هشت ماهه لنینی" سازماندهی میشد.

برای رهبران سازمانهای شهری یک "دوره شش ماهه در مورد تاریخ و سیاست حزب" دانه میشد. در پایان در کمیته مرکزی حزب کمونیست نیز برای رهبران حوزه ها - و سازمانهای استانی و در

کمیته های ملی مرکزی حزب کمونیست "کنفرانسی شش ماهه در مورد سیاست داخلی و بین المللی" سازمان داده میشد.^{۶۸}

بمنظور حل مسائل و اختلافات در حزب تحصیلات صحیحترین راه است، موضعی که استالین، سیدانف و کیروف از ژانویه ۱۹۳۴ پایه ریزی نموده بودند.

استالین در "سخنان پایانی" خود به جلسه کمیته مرکزی اختلافاتی را گوشزد نمود که در خلال گفتگوها روی داده بودند.

او از جمله به این مسئله اشاره نمود: آنهایی که زمانی ترسکیست و یا از هوادارن ترسکی بودند اما تغییر عقیده داده، بدرستی کار کرده و به حزب وفادار بوده اند، از اهداف مبارزه بر علیه جاسوسیها و خرابکاریهای ترسکی بحساب نیامدند. "در این مورد، مانند دیگر موارد، وضعیت هر فرد باید بصورت جداگانه ای مورد ارزیابی قرار گیرد. با همه نباید به گونه ای مشابه رفتار بشود."^{۶۹}

کنترل کارمندان حزبی

بقیه مسائل در سخنان پایانی تماما به یک انتقاد شدید از روابط کارمندان حزب با اعضای اولیه اختصاص داشت.

استالین مواضع خویش را بروشنی اعلام و با انتقاد از انتخاب کارمندان حزبی آغاز نمود. "کارکنان در اکثر موارد نه بر اساس زمینه های عادلانه و بیطرف بلکه به طریقی بی روح و نامناسب استخدام میشوند.

در اغلب موارد آنکسانی انتخاب میشوند که اصطلاحا آشنا و دوست هستند، افرادی از همان محله و یا کسانی که شخصا به آنها وابسته هستیم، افرادی که در تعریف و تمجید رئوسای خود، بدون در نظر گرفتن شایستگیهای سیاسی و دانشی آنها، قهرمانند.

این واضح است که دسته ای خودمانی به جای انتخاب یک گروه پیشرو از کارکنان مسئول افرادی را برمیگزینند که بهم نزدیکند، نوعی کارتل، که تلاش اعضای آن بر آنست که در آرامش زندگی کرده و اینکه با یکدیگر درگیر نشوند، که برای یکدیگر چاپلوسی نموده و هر از گاهی در مورد کامیابیها گزارشهایی بی محتوا و نفرت آور به کمیته مرکزی حزب ارسال نمایند.

در چنین فضای آشنایی درک این امر چندان دشوار نیست که برای انتقاد در مورد کمبود کار یا ارائه انتقاد از خود از جانب افرادی که مسئولیت انجام کارها را بر عهده دارند، نمیتواند جایی وجود داشته باشد.

این روشن است که چنین فضای خودمانی شرایط خوبی را برای چاپلوسان بوجود میآورد، افرادی بدون ارزش که به همین دلیل هیچ گونه وجه مشترکی با بلشویسم ندارند.^{۷۰}

در ادامه استالین ضرورت کنترل بر روی کارمندان حزب، نه فقط از جانب رئوسا بلکه مهمتر، از جانب اعضای اولیه، را مطرح نمود.

"برخی از رفقا، هنگامیکه رهبران کارمندان زیر دست خود را بر اساس نتایج کاریشان مورد قضاوت قرار میدهند، تصور میکنند که میتواند مردم را از بالا کنترل کنند. این صحیح نیست. البته

کنترل از بالا بعنوان اقدامی موثر برای آزمایش کارمندان و کنترل اینکه ماموریت انجام میشود ضروری است.

اما کنترل از بالا با یک آزمایش واقعی و تعیین کننده فاصله بسیاری دارد. نوع دیگری از آزمایش نیز وجود دارد، کنترل از پایین، آنزمان توده ها، آنهایی که کنترل میشوند، رهبران را کنترل میکنند، اشتباهات آنها را گوشزد مینمایند و چگونگی رفع آنها را ارائه میدهند. این روش کنترل یکی از موثرترین روشها برای آزمایش مردم است.^{۷۱}

بکار بستن لنینیسیم

استالین همچنین آنهایی را که نمیخواستند آشکارا از خود انتقاد کنند، چرا که این کار در مقابل دشمن میتوانست بعنوان نقطه ضعفی تلقی و اینکه در ضمن به از هم پاشیدگی سازمانی و ضعف منجر میشد، بشدت مورد انتقاد قرار داد.

"رفقا این بی معنی است، پاک و پاکیزه یک حرف مهم. یک اعتراف آشکار در مورد اشکالاتمان و تصحیح صادقانه آنها میتواند برعکس حزب را تقویت و قدرت آنرا افزایش بدهد ----- مخفی نمودن اعمال خلاف کادرها از طریق ترحم به آنها، برابر است با نابودی کادرها"^{۷۲}.

استالین در پایان رهبران سازمانهای حزبی را به گوش دادن به سخنان توده ها، بعنوان راهی مطمئن در جهت انجام یک رهبری واقعی، ترغیب نمود.

او "رابطه بروکراتیک قانون پرستانه و عاری از احساسات برخی از رفقای حزبی را با سرنوشت بخشی از اعضای حزب، مسئله اخراجها از حزب یا مسئله بازگرداندن حقوق اعضای اخراج شده از حزب، مورد انتقاد شدید قرار داد"^{۷۳}.

بر اساس اظهارات استالین رهبران، برای انجام یک ارزیابی فردی و منصفانه از تک تک اعضای حزب، باید در جهت شناخت شیوه زندگی و پیشرفت اعضای گام بردارند. آنها بدون داشتن چنین دانشی "معمولا بدون هدف اقدام و یا دریایی از ستایش را نثارشان میکنند، یا با همان روش به آنها حمله میکنند و بدین ترتیب دهها هزار نفر را از حزب محروم مینمایند"^{۷۴}.

استالین با کلیه اخراجها، به دلیل آنچه که اصطلاحا انفعال نامیده میشود، یا اینکه اعضاء وقت خود را صرف برنامه حزبی نموده اند، کاملا مخالفت نمود.

او برای عضویت در حزب رهبران حزب را به استفاده از فرمولهای لنینی، که به گفته او آنکسی عضو حزب محسوب میشود که "برنامه حزب را برسمیت میشناسد، حق عضویت میپردازد و در یکی از سازمانهای حزبی فعالیت میکند"^{۷۵} ترغیب نمود.

هیچ عضوی نباید از حزب به دلیل کمبود دانش در مورد برنامه و سیاست آن اخراج میشد. استالین اخراج کارگران را بدلائل خطاهای کوچکی از قبیل حاضر نشدن بموقع در جلسات حزبی یا نپرداختن حق عضویت عقب مانده، سیاستی بی رحمانه و بینهایت بروکراتیک خواند.

قبل از اینکه مسئله اخراج مطرح شود باید، تذکر، اخطار، یا زمانی جهت اصلاح به فرد مورد نظر داده شود. استالین سخنان خود را با این درخواست از رهبران حزبی، که واقعا مراقب اعضاء باشند پایان داد. "این دقیقا همان موردیست که بسیاری از رفقای ما کمبود آنرا احساس میکنند"^{۷۶}.

مورد بحث قرار گرفتن انتقادات توسط اعضای حزب

انتشار سخنرانی استالین، همانند سخنرانیهای ایراد شده توسط مولوتف، سیادانف و یژوف، نقطه آغاز گفتگویی در جامعه شد.

"سخنان پایانی" استالین و پیشنهاد سیادانف در مورد برگه های رای مخفی در انتخابات حزب، تصویب شده در نشست کمیته مرکزی، موضوعات اصلی گفتگوها را تشکیل میدادند. قدرت و رفتار رهبران حزب بعلاوه دموکراسی حزبی بیشترین نظرها را بخود جلب نموده بودند.

دادگاه بوخارین - ریکوف، نیاز به داشتن آمادگی در برابر جاسوسان و خرابکاران بعلاوه انتقاد بر علیه جرائم برخی از اعضاء بر علیه ضوابط حزبی مورد بحث قرار گرفتند. اما مسئله اصلی استبداد و فساد در میان رهبران محلی حزبی بود.

کمیته مرکزی در خلال دهه ۳۰ انتقاد به رهبری و افشای دبیران فاسد و بی علاقه را ترغیب نموده بود. گفتگو در این موارد بالاخره آغاز شد! نشستهای حزبی بخاطر جلسه ی فوریه کمیته مرکزی در همه جا سازمان داده شدند.

جلساتی که به تازگی و بر اساس عادات مرسوم بروکراتیک، با دو دلیله در مورد دوستی بر اساس فساد، فیصله یافته بودند پس از درخواستهای فراوان از جانب اعضاء به ناگهان از سر گرفته شدند.

بایگانی اسمولنسک مثال خوبی را در مورد جلسه رهبران محلی ارانه میدهد، جلسه ای که در آن رهبران به معنای واقعی کلمه در مقابل واقعیات قرار داده شدند و از آنها خواسته شد که داوطلبانه موارد ذکر شده را تایید و بدینسان در مقابل اعضاء ناگزیر به انتقاد از خود شدند.

توده های عضو رئوف و بخشنده نبودند. رهبران محلی در بسیاری از جلسات کمیته های ناحیه ای، هسته های کار - و مسکن از پایه و بنیان افشاء و بسرعت از سمتهای خود محروم شدند. بجای آنها رهبرانی انتخاب شدند که از اعتماد اعضاء برخوردار بودند.

این انتخابات بخشی از برنامه کمیته مرکزی برای انتخات جدید رهبران، با رای مخفی، نبود. طرحها در آنزمان فقط در مرحله آمادگی بودند. اما برای خارج نمودن قدرت از چنگ بروکراتهای فاسد حزبی هیچ عاملی قادر به ایجاد تزلزل در اراده اعضاء نبود.

نمونه ای در منطقه بیلی

در اینجا باید به نمونه ای اشاره نماییم که فضای سیاسی جاری در میان طبقه کارگر را در آنزمان، پس از جلسه کمیته مرکزی در فوریه ۱۹۳۷، تشریح مینماید.

در منطقه بیلی (Belyi Raion) برای بررسی فعالیتهای حزب جلسه ای چهار روزه تشکیل شد. مدارک بدست آمده از این جلسه در بایگانی اسمولنسک موجود هستند^{۷۷}.

اعضای اولیه که در گذشته بندرت در جلسات صحبت میکردند یا مهر منفعل بر پیشانی آنها خورده بود، عنان سخن را بدست گرفتند و "بدون در نظر گرفتن اینکه در مورد چه کسی میگفتند"^{۷۸} انتقادات خود را شدیداً آغاز نمودند.

در خلال جلسه در منطقه بیلی از میان ۲۴۰ نفر عضو ۲۲۰ نفر حاضر بودند. ۷۷ نفر در جلسه صحبت کردند و رهبر منطقه ای، کولوف، را بشدت مورد انتقاد قرار دادند.

او به بروکرات بودن، میان اعضاء تفاوت قائل شدن، جعل گزارشات - ه دوره های مطالعات سیاسی و بستن سائهای مطالعاتی به بهانه ضروری نبودن آنها، متهم شده بود.

کولوف از روشهای جانبدارانه، خشن و دیکتاتورمابانه استفاده میکرد. اعضایی که بدلیلی به منطقه احضار میشدند احساس راحتی نمیکردند و میدانستند که برای انجام کارشان باید زمان درازی منتظر مانده و چندین بار به منطقه باز میگشتند.

رئیس حزب کمونیست در منطقه بیلی، وینوگرادوف، به کمک کولوف آمد. او اعضاء را به عدم گفتگو در مورد کار حزب ترعیب نمود.

بنا بر اظهارات او دستور العمل صادر شده از جانب کمیته مرکزی به معنای این بود که اعضاء در مورد کشت و کار بهار صحبت میکردند و تلاش نمود که انتقادات را متوجه مقامات پایینی، هسته های حزبی، بنماید. به گفته او، در آنجا، و نه در منطقه، مسئله حل نشده بود.

حتی Golovashenko ، نماینده کمیته ولایتی، نیز به کمک کولوف آمد. او در جهت آرام نمودن مباحث تلاش و به اعضایی که بشدت به کولوف انتقاد میکردند حمله کرد.

اما تمام تلاشها برای دادن یاری به کولوف بی نتیجه ماند. انتقاد اعضاء، بدون وقفه در طی تمام جلسه، ادامه یافت و فهرست اتهامات طولانی شد. نشست با اخراج کولوف، در محل، توسط اعضاء و انتخاب Karpovsskij بعنوان دبیر اول منطقه ای حزب پایان یافت.

"سخنان پایانی" استالین ابزاری برای مبارزه

داستان در اینجا تمام نمیشود. رئیس حزب کمونیست در محل و نماینده منطقه در جهت کمک به کولوف تلاش نموده بودند. حکمی از جانب دبیر منطقه، انتخاب دبیر جدید ناحیه Karpovsskij را متوقف و عضو دیگری را، Boradulin را پیشنهاد نمود.

جلسه بزرگ جدیدی تشکیل و طی آن اعلام شد که Boradulin نالایقتر از کولوف بود. در آنجا اعضاء یکبار دیگر Karpovsskij را بعنوان دبیر ناحیه انتخاب نمودند.

این امر در شرایطی رخ داد که شخص Karpovskij خودش اعضاء را به پذیرش پیشنهاد دبیر منطقه ترعیب نموده بود.

شرایط پس از جلسه فوریه کمیته مرکزی این چنین بود. اعضای اولیه با "سخنان پایانی" - ه استالین بعنوان راهنما، جاه طلبان و بروکراتهای فاسد را بسرعت اخراج و رهبران خود را بدون توجه به تشخیص مقامات بالاتر انتخاب نمودند.

از گزارشات بایگانی اسمولنسک چنین برمیاید که این یک مبارزه خودبخودی بود و به همراه خود، در آینده ای نزدیک، نتایج گسترده ای را ببار آورد.

همزمان بروکراتهای فاسد در قدرت به حمایت از یکدیگر ادامه دادند. برای مثال در بخش کارگزینی منطقه به کولوف شغل خوبی داده شد. اما از سویی دیگر مبارزه تازه آغاز شده بود.

انتخابات حزبی سال ۱۹۳۷

یکی از بیانیه های تایید شده در نشست فوری کمیته مرکزی تصمی بود در مورد انتخابات عمومی که تحت یک چهارچوب دقیق و شدیداً دمکراتیک، با رای گیری مخفی در انتخابات فردی، انجام میشد.

کمیته مرکزی دو هفته پس از نشست کمیته مرکزی، ۲۰ مارس ۱۹۳۷، دستورالعملی را در مورد "انتخابات سازمانهای حزبی" صادر و در نشریات در مورد ضرورت انتقاد از خود، دمکراسی در حزب و کنترل کارکنان ارشد گفتگوهای را آغاز نمود.

انتخابات در خلال آوریل سال ۱۹۳۷ به اجرا گذاشته شد. رهبران محلی در نشستهای انتخاباتی بصورت گسترده ای مورد انتقاد قرار گرفتند.

نشستهای حزبی برای بحث و انتقاد، پیش از آن و در بسیاری از مناطق به انجمنی برای انتقاد از عدم رعایت نظم و انضباط توسط اعضای اولیه یا شیوه زندگی نامناسب آنها مبدل شده بود. اکنون وضعیت برعکس و انتقادات بر روی رهبران محلی متمرکز شده بودند.

به روال معمول بسیاری از اعضاء در جلسات، بعنوان هیئت اجرایی حزب انتخاب میشدند. مباحث طولانی بودند و با دقت یادداشت میشدند. در آخر انتخابات مخفی برگزار میشد. در بایگانی اسمولنسک مدارک بسیاری در مورد انتخابات فردی به اضافه برگه های نگاه داشته شده انتخاباتی از رای گیریها وجود دارند.

رهبران قدیمی جایگزین شدند

نتیجه انتخابات داخلی حزب بعدها در نشریات گزارش داده شد. از میان ۵۴ هزار سازمان حزبی، که نتیجه انتخابات در آنها در می ۱۹۳۷ معلوم شده بود، بطور متوسط ۵۵ درصد از رهبران قدیمی جایگزین شده بودند.

نتیجه بدست آمده باور کردنی نبود. این اولاً وجود عدم اعتماد شدید به رهبران قدیمی را نمایان میساخت، دوماً اینکه اعضای اولیه، در عمل، بمنظور برکناری سیاستمداران نالایقی که از قدرت خود سوء استفاده مینمودند دارای نیروی جمعی مورد نیاز بودند. نشست کمیته مرکزی ظاهراً تبلور وجود ناخشنودی موجود در گذشته بود.

اما انتخابات حزبی جنبه دیگری نیز داشت. اغلب - رهبران اخراج شده در سطوح محلی، مناطق و هسته ها فعال بودند، سطوحی که اعضای معمولی حزبی در آن به راحتی میتوانند درست و غلط را تعیین و فساد، سوء استفاده از قدرت یا خرابکاری را افشاء نمایند.

در سطوح بالایی کمیته های شهری - و منطقه ای انتخابات حزبی همان نتیجه را نداد. آنها ای برای نشان دادن مقاومت در برابر انتقادات قابلیت فراوانی را از خود نشان دادند.

موارد شناخته شده ای از سیاستمداران فاسد در سطوح منطقه ای، که در مناطق خودشان همانند پادشاهان - کوچک بروکرات عمل مینمودند، رای گیری را به سود خود تمام کرده بودند. اعضای اولیه برای ارزیابی وقایع حول این رهبران از همان امکانات، مانند زمانیکه رهبران محلی را مورد ارزیابی قرار دادند، برخوردار نبودند.

به زیان اعضای اولیه عامل دیگری نیز سخن میگفت. رهبران نالایق شهرستانها و مناطق توسط گروهی احاطه شده بودند که از آنها در اینگونه شرایط همواره حمایت مینمودند. برای اعضای اولیه نفوذ در این گروهها برای یافتن حقیقت امر چندان آسانی نبود.

رهبران منطقه ای جایگزین شدند

اما در رده های بالایی حزب کمونیست مبارزه بر علیه بروکراسی و فساد ادامه یافت.

در آغاز ژوئن کنفرانسهای حزبی منطقه ای به روال معمول آغاز شدند. این کنفرانسها اهمیت بسیار زیادی نداشتند، مسائل بیشتر حول و حوش گزارشها در مورد کار رهبران منطقه ای دور میزد. اما اینبار اتفاق تازه ای رخ داد.

در کنفرانسهای منطقه ای رهبران حزبی نیز مورد انتقاد قرار گرفتند. مرکزیت حزب میدانست که برای اعضای اولیه رساندن صدای اعتراضات خود به گوش دیگران باید دشوارتر باشد. مرکزیت حزب اینبار حکمی را در مورد ارسال نمایندگانی از کمیته مرکزی به کنفرانسهای منطقه ای صادر نمود.

این نمایندگان آمدند، گاهی کاملاً ناشناس، جایی نشستند، و در مباحث شرکت نمودند. این امر در بسیاری از کنفرانسهای منطقه ای کفه ترازو به زیان رهبران حزبی منطقه ای سنگینتر نمود. از ۲۵ کنفرانس حزبی منطقه ای، گزارش شده در نشریات، چهار کنفرانس با اخراج رهبری حزب پایان یافت.

مشکل حل و فصل شده بود اما در اغلب مناطق بسیاری از پادشاهان کوچک منطقه ای به تصمیم گیری، و اینکه بکنند آنچه را که مایلند، بدون توجه به دستورالعملهای حزب، ادامه دادند.

دادگاه نظامی بر علیه ژنرالها

همزمان با تشکیل کنفرانسهای حزبی منطقه ای، حادثه ای در زندگی سیاسی اتحاد جماهیر شوروی رخ داد که اهمیت تعیین کننده ای را برای آینده کشور در بر داشت.

در ۱۱ ژوئن ۱۹۳۷ در روزنامه پراودا منتشر شد که مارشال توخاچوسکی بعلاوه ژنرالها پوتنا، یاکیر، Uborevitj، فلدمن، کروک، پریماکوف و Eideman به جرم خیانت به وطن به زندان محکوم شده بودند.

این افسران بلند پایه در ۲۶ می ۱۹۳۷ دستگیر و متهم شده بودند به اینکه "طی مدت زمانی دراز، به شیوه ای خائنانه، اسرار محرمانه نظامی را به یک قدرت فاشیستی خصمانه تسلیم و بعنوان جاسوس در جهت فراهم نمودن شرایط برای سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بازگرداندن سرمایه داری عمل نموده بودند"^{۷۹}. توطئه ژنرالها بخش نظامی مبارزه مخالفان بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل میداد.

دادگاه خیانت پیاتاکوف - رادک ضربه محکمی بود برای مخالفان، اما ژنرالها از انجام تصمیمات خود مبنی بر یک کودتای نظامی منصرف نشده بودند، بر عکس فهمیده بودند که هر تاخیری به زیانشان تمام میشود.

برنامه ها از قبل طراحی شده بودند، اکنون زمان عمل فرا رسیده بود. توطئه گران نظامی پس از دادگاه پیاتاکوف و افشای گروه بوخارین - ریکف که در آن زمان در زندان بسر میبردند بر تلاشهای خود افزوده بودند.

آنها در پایان ماه مارس ۱۹۳۷ در مورد زمان اجرای کودتای دولتی تصمیم گیری نموده و این عملیات در عرض شش هفته، آخرین فرصت ۱۵ می، به اجرا گذاشته میشد.

بازگشت کمیسرهاى سیاسى

دولت اتحاد جماهیر شوروی با آگاهی در مورد اقدامات رهبران کودتا بسرعت وارد عمل شد.

در ۸ می قطعنامه بسیار مهمی اتخاذ شد: کمیسرهاى سیاسى در ارتش و در تمام سطوح یکبار دیگر جایگزین میشدند.

به پیشنهاد فرانز، یک بلشویک قدیمی و کادر بلند پایه حزبی که با گذشت زمان یکی از افسران برجسته نظامی شده بود، سیستم کمیسرهاى سیاسى که افسران و تصمیمات نظامی را زیر نظر میگرفتند ده سال پیش، در ۱۳ می ۱۹۲۷، لغو شده بود.

فرانز از همان ابتدا انقلابی بود اما با گذشت زمان علاقه او به حرفه اش در ارتش تشدید و نظرات خود را بسود سرمایه داری تغییر داده بود. او کمیسرهاى سیاسى را لغو و حاکمیت افسران بر سربازان را، به تقلید از زمان تزار، دوباره جاری نموده بود و با تمام توان در جهت انتخاب افرادی تلاش میکرد که از او برای بدست آوردن پستهای ارشد نظامی حمایت مینمودند.

در ادامه در ۱۱ می ۱۹۳۷ مارشال توخاچفسکی از مقام خود بعنوان معاون کمیسر جنگی عزل و با تنزل درجه به منطقه ولگا فرستاده شد. ژنرال گامارنیک، توطئه گری که خودکشی کرد، در همان روز بعنوان معاون کمیسر جنگی از کار برکنار شد. ژنرالها یاکیر و Uborevitj تنزل درجه داده شدند و ژنرالها کروک و Eideman به اتهام جاسوسی به نفع آلمان نازی روانه زندان شدند. توطئه گران برای به اجرا گذاردن یک کودتای نظامی امکانات عملی را از دست داده بودند.

جامعه سوسیالیستی از خود دفاع میکند

دخالت سریع دولت اتحاد جماهیر شوروی اینبار مانع از تلاشی شد که هدفش کودتای نظامی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بود، اما در جامعه مدنی و در میان نظامیان دامنه این توطئه و جهات مختلف آن هنوز بر همه روشن نبود.

ژنرالها دارای شبکه ارتباطی بودند که تعداد بسیاری از کارمندان مهم حزبی و افسران را گرد خود آورده بود. زندگی سیاسى با احساسى از عدم اطمینان و نا امنی به راه خود ادامه میداد. دامنه توطئه ابتدا در دادگاه بوخارین در سال ۱۹۳۸ آشکار شد.

برای مثال توطئه گران فهرستی را، با نام هزاران کادر حزبی، که قرار بود دستگیر و نابود شوند، تهیه نموده بودند. جامعه سوسیالیستی با اینحال با دنبال نمودن نشانه های بر جای گذاشته شده از جانب ژنرالها و گروه پیاتاکوف از خود دفاع مینمود.

قبل از آغاز دادگاه نظامی، در یک کنفرانس بزرگ نظامی در مسکو مدارک جرائم ژنرالها به تعداد کثیری از افسران و نمایندگان کلیه مناطق نظامی در اتحاد جماهیر شوروی، ارائه شد. بدلیل اینکه در

خلال دادگاه اسرار نظامی مورد رسیدگی قرار می‌گرفتند، مذاکرات پشت درهای بسته انجام شد. تنها افسران بلند پایه اجازه ورود به دادگاه را داشتند. دادگاه از قاضی اولریش و ۸ افسر ارشد دیگر تشکیل میشد.

دادگاه متهمان را مجرم شناخته و کلیه آنان را به مرگ محکوم نمود. احکام اعدام توسط دو تن از اعضای دادگاه، مارشال Blücher و مارشال قدیمی بلشویک Budjonnyz، اعلام شدند. در روزنامه پرودا، ۱۲ می، خبر احکام اعدام ۸ نفر منتشر شد.

توطئه گران و روابط خارجی

محاکمه نظامی ژنرالها موضوع گمانه زنیهای بی پایانی در طول سالها بوده و بدنبال خود ایده های مضحکی را رقم زده است. کلیه گمانه ها متفقا مدعیند که توسط ارتش اتحاد جماهیر شوروی توطئه ای، با توسل به خشونت، بمنظور سرنگون نمودن دولت ساخته و پرداخته شده بود.

حتی مرتجعترین مفسران تاریخ معتقدند که چنین توطئه ای وجود داشته است. تفاوت میان نویسندگان ابتدا پس از کند و کاو در مورد متحدان ژنرالها ظاهر میشود.

در چند سال اخیر تحقیقات تاریخی با اینحال اتهامات دولت اتحاد جماهیر شوروی را تایید نموده است: اینکه توخاچفسکی و گروه او برای کودتای دولتی خود از آلمان نازی تقاضای حمایت نموده و گروه پیاتاکوف و بوخارین بخشی از این توطئه بودند.

در سال ۱۹۳۷ یک کودتای دولتی در اتحاد جماهیر شوروی، میتوانست حامل پیامدهایی مهمی باشد، پیامدهایی که پیش بینی تمامیت آن دشوار بود.

از جانی دولت اتحاد جماهیر شوروی در میان مردم و قوای نظامی از حمایت گسترده ای برخوردار بود. از جانی دیگر توطئه گران طی سالها بصورتی مخفیانه عمل نموده و نیروهای خود را آماده کرده بودند، افرادی که عمدتا، مانند توخاچفسکی، از میان افسران ارتش تزار آمده بودند. بسیاری از آنها برای ادامه خدمت در ارتش سرخ انتخاب و در سال ۱۹۳۷ مشاغل مهمی را در اختیار خود داشتند.

ارتش اتحاد جماهیر شوروی در زمان برگزاری دادگاهها تا سطح یک ارتش بزرگ، مدرن و نیرومند با میلیونها عضو مسلح رشد نموده بود.

یک رویارویی در چنین ارتشی، میان نیروهای وفادار به دولت و توطئه گران، اگر چه شمار دومی بسیار نازل بود، میتوانست پیامدهای گسترده ای را در بر داشته و زیانهای جبران ناپذیری را ایجاد نماید.

شرایط مشابه تاریخی به ما آموخته است که حوادثی از این دست به روال معمول چنان وضعیت گیج کننده ای را بوجود میاورند که نیروهای نظامی، بدون اینکه مجال زیادی برای اندیشیدن در مورد صحت اعمال خود در اختیار داشته باشند، به تاثیر از آن فرماندهان خود اطاعت مینمایند.

در صورت وقوع یک کودتای نظامی، یک جنگ کوچک با نتایجی ویرانگر در انتظار بود. امید توطئه گران نیز همین بود.

آنها باید بالااجبار، جهت داشتن امکاني برای پیروزی، از خارج، از نیروهای نظامی کشورهای مقتدر که مدتها اتحاد جماهیر شوروی را تهدید نموده بودند، کمک دریافت مینمودند: از آلمان نازی، ژاپن و ایتالیا. برنامه آنها نیز همین بود.

نازیها یورشی را برای "آزاد نمودن" اوکراین آغاز و ژاپن سواحل اقیانوس آرام در اتحاد جماهیر شوروی را اشغال مینمود.

نشستهای منطقه ای حزبی و مبارزه با ضد انقلاب

اتحاد جماهیر شوروی در ژوئن سال ۱۹۳۷ در وضعیت بسیار پرتنش بسر میبرد. هیچکس از وسعت توطئه های نظامی بطور قطع با خبر نبود اما همه چیز نشان از این داشت که آنها بزرگتر از آن گروههای افشاء شده باشند.

کمیته مرکزی تحقیقات گسترده ای را آغاز نمود. توطئه های نظامی از بالا میامدند و ریشه های آن نیز در جامعه مدنی، در میان افراد برجسته، وجود داشتند.

با شرکت اعضاء در مناطق جلسات فوق العاده ای، با اهداف ارزیابی نظم و ترتیب کار در میان رهبران حزب در مناطق و تحقیق در مورد دامنه توطئه ها، سازماندهی شد.

این جلسات در منطقه غرب در طی سه روز میان ۱۹ و ۲۱ ژوئن سال ۱۹۳۷ تشکیل شدند. کاگانویچ بعنوان نماینده کمیته مرکزی در این آنها شرکت کرد. مسئله اصلی ارزیابی کار دبیر حزب Rumjantsev در منطقه و فعالیتهای مورد علاقه او بود.

انتقاد به Rumjantsev

Ivan Petrovich Rumjantsev یک "بلشویک قدیمی"، در سال ۱۹۰۵ به عضویت حزب در آمده بود. او در سال ۱۹۲۹ از جانب کمیته مرکزی بعنوان دبیر اول در اسمولنسک انتخاب شد، محلی که Rumjantsev تعداد زیادی از رفقای قدیمی خود را، بسیاری از مشاغل مهم را به تصرف خود درآورده بودند، به آنجا برده بود. استالین در نشست فوریه کمیته مرکزی این روش دوستی را ضد مارکسیسم خواند، اما تاثیری بر روی Rumjantsev نگذاشته بود.

در ژوئن سال ۱۹۳۷ Rumjantsev ۶۱ ساله بود و عضو کمیته مرکزی، با موقعیتی بسیار قوی در منطقه غرب، تا جایی که شرکتها و کارخانجات نام او را بر خود گذاشته بودند.

انتقاد به او عملا غیر ممکن بود. "بلشویک قدیمی" Rumjantsev طی سالها راه را برای یک بروکراسی زرق و برق دار، که بیش از هر چیز منافع خود او را تامین مینمود، هموار نموده بود. ناخشنودی از Rumjantsev در منطقه غرب قابل ملاحظه بود اما امکانات برای حذف او از قدرت در عمل ناچیز.

در جلسه ۱۹-۲۱ ژوئن سال ۱۹۳۷ شرایط بصورت حیرت انگیزی تغییر کرده بود. نه فقط به دلیل اینکه کاگانویچ در آن حضور داشت و از منتقدان پشتیبانی مینمود. یقینا مسئله ای مهم دیگری وجود داشت که بر روی صراحت و رک گویی اعضا تاثیر گذاشته بود.

نشان داده شد که یکی از ژنرالهای توطئه گر و محکوم به اعدام، Uborevitj، عضو کمیته منطقه بود و در آنجا با Rumjantsev صمیمانه همکاری مینمود.

در مورد شرکت Rumjantsev در توطئه های نظامی حدس و گمانهایی زده میشد. تجاوزات قدیمی Rumjantsev و گروه او به حقوق برخی از اعضاء بدون چشم پوشی به پیش کشیده شدند. وضعیت برای رهبری منطقه غرب بطور فزاینده ای غم انگیز شد.

از جمله مسئله اخراج دبیر حزب، کولوف، مطرح شد. کولوف در نشست اعضاء در ناحیه بیللی توسط اعضاء حزب از کار برکنار اما در کارگزینی منطقه شعل خوبی به او داده شده بود، توسط Rumjantsev.

اکنون اعضاء موارد رخ داده یادآوری و ادعا مینمودند که Rumjantsev چگونگی مخالفت با خواست اعضاء حزب را به کولوف آموخته و شرایط را برای سوء استفاده از قدرت و افراط در ناحیه بیللی فراهم آورده بود.

Rumjantsev و گروه او با ایجاد روابط دوستانه در رهبری منطقه غرب، نقد و انتقاد از خود را سرکوب نموده بودند^{۸۰}. فهرست اتهامات در مورد فساد و استبداد بر علیه رهبری منطقه غرب طویلتر و طویلتر شد. نتیجه، در آن جلسه تمام رهبران از کار برکنار شدند. در تحقیقات بعدی Rumjantsev و گروه او به جرم فساد و سوء استفاده از قدرت دستگیر شدند.

کمیته مرکزی در یک حمله متقابل گسترده

در جولای سال ۱۹۳۷ کمیته مرکزی شواهد قانع کننده ای را در اختیار داشت که بر اساس آنها توطئه ناموفق نظامی بخشی از دسیسه ای بود که تعداد کثیری از کارمندان بلند پایه در آن شرکت داشتند.

اوضاع بشدت جدی بود. تعدادی از نماینده گان فاسد در کمیته مرکزی نیز در این توطئه دست داشتند. برای برخی از بلشویکهای قدیمی و کارمندان جدیدتر حزب ساختمان سوسیالیسم نتایجی را ببار آورده بود که آنها مایل به پذیرفتن اش نبودند.

آن تصویر دور و کمی رماتیک از حکومت کارگران در خلال روزهای انقلاب ۱۹۱۷، اکنون در حکومت کارگران اتحاد جماهیر شوروی، به واقعیت مبدل شده بود. برای بخشی که به خوبی زندگی میکردند و برای خود امتیازاتی کسب نموده بودند این یک توسعه ترسناک بود. آنها راه ضد انقلاب را انتخاب نمودند و بمنظور متوقف نمودن توسعه سوسیالیستی متحدان بالقوه خویش را در خارج از اتحاد جماهیر شوروی پیدا کرده بودند. کمیته مرکزی برای مبارزه با ترور و خیانت سفید تصمیم قطعی خود را اتخاذ نمود.

وظیفه پیگیری رد پای کودتاچیان نظامی خانن بر عهده پلیس امنیتی، تحت رهبری، یژوف نهاده شد. افراد شناخته شده در سراسر کشور به دلیل داشتن ارتباط با توطئه گران در گروه پیاتاکوف یا ژنرالها مورد بازجویی قرار گرفتند. بسیاری دستگیر شدند. وضعیت سیاسی عمیقاً نامطمئن و ارتباطات خارجی توطئه گران کاملاً روشن نبود.

ژنرالها اسراری را در مورد وضعیت دفاعی اتحاد جماهیر شوروی به بیرون فرستاده بودند و این روشن نبود که این امر تا چه میزان کشور را تضعیف نموده بود.

پیروزی نازیسم در اروپا

ارتشهای فاشیستی در اروپا عملیات خود را آزادانه آغاز نموده بودند. جنگ در اسپانیا با حمایت ایتالیا که ۵۰۰۰۰ سرباز به کمک فرانکو فرستاده بود با تمام قوا جریان داشت.

آلمان نازی با مساعدتهای اقتصادی، هواپیماهای شکاری و بمب افکن، سلاح، تانکها و دیگر ابزار جنگی، به تجهیز ایتالیا و فاشیستهای فرانکو کمک میکرد. بمباران مادرید و بارسلون با هواپیما یکی از اولین حملات تروریستی در تاریخ بر علیه غیر نظامیان بود.

در آفریقا، ایتالیا کشور پادشاهی اتیوپی - آبسینین (نام سابق اتیوپی) را، پس از یک جنگ بیرحمانه بر علیه مردم بی دفاع در مقابل یک ارتش مدرن، به اشغال خود درآورده بود. در مارس ۱۹۳۸ نازیها اتریش و در مارس ۱۹۳۹ چکسلواکی را اشغال نمودند.

در همان ماه مادرید بدست فاشیستها سقوط کرد و در سپتامبر ۱۹۳۹ آلمان نازی لهستان را شکست داد و آنرا به اشغال خود درآورد. در آوریل ۱۹۴۰ دانمارک پس از یورش نازیها از پای درآمد و در ژوئن ۱۹۴۰ نروژ پس از یک مقاومت قهرمانانه ناگزیر به تسلیم شد.

در همان ماه هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و قدرت نظامی بزرگ فرانسه، پنج هفته پس از حملات آلمان سقوط نمودند! ارتش انگیس جهت کمک به فرانسه در محل حضور داشت اما شکست خورد و با تحمل زیانهای فراوان ناگزیر به عقب نشینی شد.

موجودیت اتحاد جماهیر شوروی در معرض تهدید قرار داشت. تجاوز فاشیستی با گامهای بزرگ نزدیکتر میشد. صدمات ایجاد شده توسط خیانت ژنرالها، که بازسازی آنها به زمان زیادی نیاز داشت، تهدیدی بود بر علیه کشور. دولت میدانست که کشور برای مقاومت در برابر نیروهای آلمان نازی، بزرگترین و مجهزترین ارتش جهان، راه درازی را در پیش داشت.

آلمان نازی در ژوئن ۱۹۴۱، در روز آغاز تجاوز، ارتشی متشکل از ۸ میلیون نفر را در اختیار داشت. در تاریخ بشریت، نه در گذشته و نه پس از آن، هیچگاه چنین ارتشی وجود نداشته است. اتحاد جماهیر شوروی صنعتی مدرن را بسرعت بر پا و با تلاشی شگفت انگیز ارتش خود را تا پنج میلیون نفر افزایش داده بود.

پاکسازیها به مقامات ارشد ضربه میزند

پاکسازیها در حزب، پس از به زیر سوال بردن وفاداری رهبران حزبی منطقه ای توسط کمیته مرکزی، تشدید شده بود.

نشستهای حزبی تحت تاثیر شدید تنشهای جامعه قرار گرفته و صدای اعتراضات اعضای اولیه بر علیه فساد یا کارمندان ناکارآمد افزایش یافته بود. افرادی که خود را غیر قابل دسترسی میدیدند به ناگهان توسط توده های حزبی از مقام رهبری خود برکنار شدند، بخشی از آنها توسط رهبران جلسات بخاطر جرائم خود تسلیم عدالت شدند.

سرمایه داران غربی در تشریحات تاریخی خود از ترور کارمندان و مدیران شرکتها سخن میگویند، افرادی که وضعیت اقتصادیشان در مقایسه با بسیاری بهتر بود. مورخان سرمایه داری میگویند، هیچیک نمیتوانست "سر راحت بر روی بالش بگذارد".

اما چرا کسانی که با اموال مردم بصورتی غیر قانونی معامله میکردند، از پولهای دولت در جهت انجام معاملات خود بهره برداری مینمودند و بصورتی سخاوتمندانه هدایا و رشوه ها را میان دوستان و آشنایان خود تقسیم میکردند، نباید مورد بازجویی قرار میگرفتند؟

چرا باید توجه خاصی مبذول رهبران حزبی میشد که از قدرت خود در جهت ظلم و ستم به اعضای اولیه بهره برداری نموده و با آنها ظالمانه رفتار مینمودند؟

چرا ژنرالها و دیگر افسران ارشدی که به اسرار امنیتی کشور خیانت و با دشمن همکاری نموده بودند نباید مورد تعقیب قرار میگرفتند؟ چرا اینها باید آزادانه زندگی مینمودند و مانند تبهاران با آنها رفتار نمیشد؟

در اتحاد جماهیر شوروی، بر خلاف دمکراسیهای غربی، همه در مقابل قانون برابر بودند.

در ضمن اعطای مقامی به فردی در جامعه بر اساس اعتماد بود، امری که آنها باید بصورتی مثال زدنی از آن بهره برداری نموده و قوانین را با دقت تمام دنبال مینمودند. اینها در واقع قابل توجهند فقط بدلیل اینکه سرمایه داری همواره در جرم و جنایت، حقه بازی و گمانه زنی زندگی کرده است.

محرومیتها و "بلشویکهای قدیمی"

مورخان سرمایه داری در مورد آزار و اذیت "بلشویکهای قدیمی"، کسانی که قربانی اصلی محرومیتها بودند، بسیار گفته اند. تحقیقات در بایگانی اسمولنسک مدرکی در جهت اثبات این تنوری پیدا نمیکند.

اخراج و یا بازداشت "بلشویکهای قدیمی" به این دلیل ساده رخ داد که آنها از کادرهای برجسته در حزب بودند و اعضای اولیه به آنها بعنوان فاسد، قلدز یا بی علاقه به انجام ماموریت خود اشاره نموده بودند.

تحقیقات انجام شده در مورد ۱۲۷ رهبر "قدیمی بلشویکها" از نسل استالین، که در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در مسکو شرکت نموده بودند، نشان میدهد که آنها هدف اصلی پاکسازیهایی نبودند. اخراج آنها تنها به دلیل شیوه رهبری و انتقاد اعضای اولیه بود. زندگی ۱۰۹ نفر از این ۱۲۷ نفر "بلشویک قدیمی" تا پایان عمر دنبال شد. از میان آنها ۳۸ نفر اخراج و یا در سال ۱۹۳۷ در دادگاه محاکمه شدند.^{۸۱}

مقایسه ای میان سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۷ نیز نتیجه جالب توجهی را بدست میدهد.^{۸۲}

در سال ۱۹۳۴ تعداد "بلشویکهای قدیمی" در کنگره ۱۷ حزب، ۱۸۲۶۰۰ بود. در کنگره هجدهم حزب در سال ۱۹۳۹ تعداد آنها به ۱۲۵۷۰۰ کاهش یافته بود. کاهش "بلشویکهای قدیمی" در طی این پنج سال، با توجه به کلیه دلایل، حتی بیماریها و مرگ بصورتی طبیعی، ۵۶۹۰۰ یا تقریباً ۳۱ درصد بود.

بخشی، مطمئناً بخش بزرگی از این ۵۶۹۰۰ نفر، در خلال پاکسازیهایی در سال ۱۹۳۷ اخراج شدند. اما هنوز در سال ۱۹۳۹، ۱۲۵۷۰۰ تن از "بلشویکهای قدیمی"، در حقیقت اغلب آنها در مقامات رهبری حزب در سراسر کشور، فعال بودند.

این که "استالین بلشویکهای قدیمی را از ریشه برکند" فقط یک اسطوره است. و باز هم دروغی دیگر از سیا- کانکوست که در زمان خودش توسط ترسکی آغاز شد. تحقیقات همچنین نشان میدهند

که اغلب اخراج شده گان در خلال این دوران افرادی از میان محافل رهبری کننده بودند. اجازه بدهید مثالی روشن را از منطقه حزبی بیلی ارائه بدهیم.^{۸۳}

در سال ۱۹۳۷ از ۲۴۴ عضو و نامزد در سازمان حزبی بیلی ۳۶ نفر اخراج شدند. از میان آنها ۳۰ نماینده از میان رهبران بودند.

دو نفر اول از میان دبیران حزب، یک رئیس و دو تن از معاونان در کمیته اجرایی حزب کمونیست، یک دبیر منطقه ای در سازمان جوانان، دادستان منطقه، رئیس سازمان جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه و یکی از افسران او، سه گرداننده مدرسه، چهار تن از مدیران کارخانه ها، دو رهبر اتحادیه، پنج رئیس از رئوسای تعاونیهای کشاورزی و پنج تن از رئوسای اتحاد جماهیر شوروی.

افسانه ها در مورد اخراجهای سال ۱۹۳۷

اسطوره ی سال وحشتناک ۱۹۳۷، در حقیقت از طریق جاسوس پلیس رابرت کانکوست و ام آی ۵ / سیا پدران واقعی این افسانه ها، که سرمایه داری آنرا به یکی از ابزار عمده خویش مبدل نموده است، به بهترین نحو توسط آماری افشاء میشود که در خلال دهه ۱۹۳۷ وجود داشته اند.

اعضای اخراج شده از حزب^{۸۴}

سال اخراج	تعداد اخراج شده گان	درصد
۱۹۲۹	۱۷۰۰۰۰	۱۱
۱۹۳۳	۷۹۲۰۰۰	۱۸،۵
۱۹۳۵	۱۷۰۰۰۰	۹
۱۹۳۶	-	-
۱۹۳۷	۱۰۰۰۰۰	۵
۱۹۳۸	۷۰۰۰۰	۲

تذکر! برای سال ۱۹۳۶ آماری داخلی وجود ندارد. در اسمولنسک ۲ - ۳ درصد از اعضاء اخراج شدند.

دامنه اکاذیب سرمایه دارن با تجزیه و تحلیل آمار افشاء میشوند. ارقام اخراجیها در سال ۱۹۳۷ در حقیقت کمتر از هر زمان دیگری بود، تنها پنج درصد! سرمایه داران و نوکران آنها بنا بر چه دلایلی سال ۱۹۳۷ را به سال باور نکردنی استالین" با " میلیونها اتهامات کاذب، میلیونها تبعید شده، میلیونها قتل عام و کشتار"^{۸۵} مبدل نموده اند، سالی که پیتر انگلوند با کمال میل در مورد آن مینویسد؟ چه منافعی در پشت این تبلیغات پنهان شده اند؟

اینکه در جریان چنین جنبش عظیمی از انتقاد و انتقاد از خود، که میلیونها نفر در آن شرکت داشتند، تصمیمات نادرستی گرفته شد که افراد بیگناهی را قربانی خود نمود، برای ما قابل درک است. اما در جریان محرومیتهای قبلی نیز چنین حادثه ای رخ داد.

دهها هزار نفر از اعضاء حزب به خطا از حزب اخراج شدند اما پس از ارائه تقاضای تجدید نظر در نزد مرکزیت حزب به حزب بازگشتند.

در حقیقت کسی در غرب به این بی عدالتیها که قبل از هر چیز کارگران را قربانی خود نمود اشتیاقی نشان نمیدهد. در اینصورت چگونه میتوان چنین اشتیاقی را برای سال ۱۹۳۷ توضیح داد؟ اینکه سرمایه داران دقیقا سال ۱۹۳۷ را بعنوان سالی مطرح مینمایند که شنیعترین حوادث در طی آن رخ دادند؟

مسئله طبقاتی پاسخ میدهد

این امر توضیحی طبقاتی دارد. تفاوت بزرگ میان پاکسازیهای سال ۱۹۳۷ و دیگر پاکسازیهای حزب در اینست که در خلال دیگر پاکسازیها این اعضای اولیه، کارگران معمولی بودند که حذف شدند – آنها تا ۸۰ درصد از اخراجیها را تشکیل میدادند. وضعیتی تقریبا برعکس با سال ۱۹۳۷.

تقریبا ۸۰ درصد از اخراج شده گان از میان دم کلفتان حزب و مقامات بلند پایه نظامی بودند^{۸۶}

افرادی که برای خود امتیازات و منافع اقتصادی دست و پا نموده و برای حفظ آنها آماده بودند که با آلمان نازی نیز همکاری نمایند. افرادی بودند که اعضای اولیه را با کمال میل زیر چکمه های خود پایمال و کسانی را اخراج مینمودند که بر اساس خواسته های آنها عمل نمیکردند.

در سال ۱۹۳۷ این افسران و کارکنان حزبی هوادار غرب و افکار سرمایه داری بودند که اخراج شدند. این جماعت آنهایی بودند که میخواستند مسیر حرکت اتحاد جماهیر شوروی را بسوی سوسیال دمکراسی و بازگشت به سرمایه داری منحرف نموده و سرمایه داران به آنها دلبسته بودند.

اینها همانهایی بودند که اتحاد جماهیر شوروی را تضعیف و با غرب جهت بازگرداندن سرمایه داری که واژگون شده بود همدردی و همکاری مینمودند. آنها جایگاه حکومتی خود را از دست داده بودند، از حزب اخراج و در مقابل دادگاه قرار گرفتند. برای ما تنفر سرمایه داران از سال ۱۹۳۷ اتحاد جماهیر شوروی قابل درک است.

سیاست حزب و مشکلات مبارزه توده ای

هدف پاکسازیها اخراج بروکراتهای فاسد و خائن از حزب و ارتش بود. به اجرا گذاردن بدون اشتباه چنین مبارزه گسترده ای با میلیونها تن از اعضای حزب که در گیر آن بودند امکان ناپذیر بود.

تضادهای قدیمی شخصی میتوانست به اتخاذ تصمیمات غیر عادلانه منجر بشود. از جانبی دیگر بی اعتمادی شدید در مورد کلیه کادرها در یک سازمان حزبی، هنگامیکه فاسد بودن فردی از میان کارکنان ارشد حزبی به دلیل بروکرات بودنش به اثبات میرسید، به آسانی منتشر میشد.

کمیته مرکزی با آگاهی بر این دشواریها از همان آغاز در مورد مبالغه هشدار داد. مبارزه بر روی بروکراسی و خیانت، و در مجموع نه بر روی کادرهای حزبی در مقامات رهبری، متمرکز شده بود.

در برخی از مناطق انطباق این قوانین دشوار بود. برای مثال اعضای که با مشاغل اداری کار میکردند و علاقه خاصی به زندگی حزبی نشان نمیدادند، علیرغم نشان دادن وفاداری خود به سوسیالیسم، به آسانی کنار گذاشته میشدند.

کمیته مرکزی با این امر مخالفت و عملکردهای غیر عادلانه را، هنگام دریافت تقاضای تجدید نظر آنها، تصحیح نمود. در اکتبر سال ۱۹۳۷ استالین در جریان استقبال از کادرهای فنی ناحیه دونباس شخصا بر علیه کلیه کسانی که کادرهای برجسته را مورد سوال قرار میدادند سخن گفت.

بنا بر اظهارات استالین مهندسان و اقتصاددانان جدید اتحاد جماهیر شوروی از میان طبقه کارگر آمده و سزاوار احترام مردم بودند.

سازمان جاسوسی و مبارزه بر سر قدرت

توسط کمیته مرکزی به سازمان جاسوسی و رئیس آن یژوف نیز، که نقش بسیار مهمی را در افزایش توطئه ها در ارتش ایفا نموده بود، اخطار داده شد.

به پلیس اجازه حکمرانی بر جامعه سوسیالیستی داده نشده بود بلکه فقط باید خدمتگزار آن و به قوانین سوسیالیستی احترام میگذاشت. کار سازمان جاسوسی مهم بود، این سازمان کشور را از جنگ داخلی نجات، اما قدرتش وابسته به حزب کارگران و دهقانان بود.

برخی از نیروها در سازمان جاسوسی، با عضو کمیته مرکزی یژوف در راس آن، خودشان میخواستند در مورد اینکه چه کسی ضد انقلاب بود و اینکه یک دشمن چه مشخصاتی داشت تصمیم بگیرند. این نیروها، بدون چشم پوشی از کوچکترین جرم، خواهان تصفیه های گسترده بودند.

هدف نابودی کامل افراد بی علاقه و غیر متعهد بود. کسانی که در محل کار خود کوچکترین ارتباطی با بروکراتهای فاسد یا خائن برقرار مینمودند اخراج میشدند. البته این مسئله ای بود سیاسی که توسط نه سازمان جاسوسی بلکه کمیته مرکزی و حزب در مورد آن تصمیم گرفته میشد.

یژوف بدلیل اینکه سازمان جاسوسی در شکار خانمان گاهی زیاده روی نموده بود، که بر اثر آن افراد بیگناه زندانی و سختیهای بسیاری را تحمل نموده بودند، بشدت مورد انتقاد قرار گرفت.

علاوه بر این در جامعه و بخصوص در رسانه های خبری، علیرغم انتقادات کمیته مرکزی، تمایلاتی مبنی بر تمجید از یژوف وجود داشت. استالین شخصا با اینگونه تمجیدها مخالفت نمود.

در ۲۰ دسامبر ۱۹۳۷ در سالگرد سازمان جاسوسی، که در یک نشست علنی با تجمل به افتخار پلیس در تئاتر بولشوی برگزار شد، صندلی افتخار خالی ماند. استالین در نشست حاضر نشد و به میکویان اجازه داده شد که بدون مقدمه بعنوان رئیس جلسه عمل نماید.

انتقاد به یژوف و سازمان جاسوسی باید جدی گرفته میشد. استالین جلسه سازمان جاسوسی را تحریم نمود اما در طول شب با خیالی آسوده به کنسرت موزیک در تئاتر بولشوی رفت.

به غیبت استالین باید به این مطلب نیز توجه نمود که او اغلب در جلسات دیده میشد، از جلساتی به خاطر خلبانان قهرمان، محققان قطبی و زنان کالخوزی تا جلساتی با رهبران صنایع یا انتخابات در حوزه او.

دادگاه خیانت بوخارین-ریکف ۲-۱۳ مارس ۱۹۳۸

در ۲۷ فوریه ۱۹۳۸ در نشریات محاکمه ۲۱ تن از افراد برجسته در دادگاه بخاطر خیانت به وطن رسماً اعلام شد.

در میان آنها ۹ تن از اعضای قدیمی کمیته مرکزی و دیگر کارکنان ارشد (بوخارین، ریکف، یاگودا، کرسستینسکی، راکوفسکی، روزنگولز، ایوانف، چرنف، گرینکو، سلینسکی، بسانف، ایگراموف، Sjarangovitsj، Chodsajev، سوباروف، بولانف، لوین، پلتنف، کاساکف، ماکسیموف – (Krjutsjkov، Dikovskij)^۷ وجود داشتند.

آنها به تشکیل گروهی تحت نام "بلوک ترسکیستها و دست راستیها"، با هدف سرنگون نمودن دولت اتحاد جماهیر شوروی و بازگرداندن سرمایه داری به کشور، متهم شده بودند.

فعالیت‌های این گروه شامل خرابکاری، ترور، همکاری با آلمان نازی، ژاپن و انگلیس، حمله به اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست و دولت، مشارکت در ترور کیروف و قتل ماکسیم کورگی، پسر او ماکسیم پشکوف، رئیس اداره جاسوسی منزینسکی و عضو دفتر سیاسی Kujbysjev میشد.

اعتراف به جرائم خود

متهمان در ضمن سالها از توطئه ای که طی دادگاههای زینویف – کامنف و پیاتاکوف – رادک افشاء شده بود اطلاع و با این گروهها بصورتی بسیار صمیمانه همکاری و علاوه بر این بخشی از توطئه نظامیان و کودتای دولتی در می ۱۹۳۷ بودند.

اعضای سابق کمیته مرکزی بوخارین، ریکف، و یاگودا رئیس سابق سازمان جاسوسی، افرادی با نفوذ در امر سیاست و با قدرت در جامعه، اصلیتزین متهمان بشمار میرفتند.

اما شماری از متهمان دیگر، کارکنان بلند پایه ای بودند که بر روی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی نفوذ فراوانی داشتند.

در مورد این دادگاهها متون و مقالات بسیاری منتشر شده اند، متونی که تقریباً جملگی اتهامات وارده بر بوخارین و شرکای او را انکار مینمایند، اگر چه کلیه متهمان به جرائمی که به آن متهم شده اند اقرار نموده اند و اینکه به نظر عموم سیاستمداران حاضر در دادگاه گناهکار بودند.

برای مثال از جانب سفیر آنزمان آمریکا جوزف دیویس، حاضر در دادگاه در کلیه روزهای برگزاری آن، در مورد واقعی و بیطرف بودن دادگاه مدارکی ارائه شده است. ما در آینده به این موضوع بازخواهیم گشت.

هشیاری در برابر فاشیسم

دادگاه بوخارین – ریکف عمومی بود و توسط گروه سیاستمداران و رسانه های خبری جهانی فعالانه دنبال میشد.

به روال معمول – دادگاههای اتحاد جماهیر شوروی، کلیه متهمان در طی تمام ساعات برگزاری دادگاه با صندلیهایی در کنار هم در دادگاه حضور داشتند. آنها در طول همه ساعات برگزاری دادگاه برای بیان نظرات خود از آزادی کامل برخوردار بودند، نظرات خود را در مورد گفته های دیگران ابراز و در صورت لزوم از متهمان دیگر سوال میکردند.

در حال حاضر، بیش از هر زمان دیگری، شناخت از دادگاه، اتهامات دادستان و پاسخهای متهمان بعلاوه امکان دفاع و داشتن آزادی در بیان نظرات خود از اهمیت خاصی برخوردار هستند.

پی بردن به حقایق بهترین راه مبارزه با لجن پراکنیهای دست راستیها بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم است. در ادامه این ماجرا مطالبی را ارائه خواهیم نمود که به اسناد دادگاه عمومی باز میگردند. این اسناد در کتابی به زبان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی در اتحاد جماهیر شوروی بسال ۱۹۳۸ و به سوئدی توسط موسسه انتشاراتی "فرهنگ کارگر" تحت نام "هشیاری در برابر فاشیسم" منتشر شده است.

بدلیل کمبود فضا این مرور محدود میشود اگر چه با اینحال روایتها طولانی با نقل قولهای بسیاری همراه است. ما خواندن این کتاب، هشیاری در برابر فاشیسم، را به آنهایی که امکان دسترسی به آنرا دارد شدیداً توصیه مینماییم.

ما ابتدا با طرح بخشی از بازجوییها، که سه تن از متهمان، چرنوف، زلینسکی و ایوانف، را بعنوان مثالی در مورد فعالیت‌های عمومی دست راستیها در بر میگیرد، آغاز و پس از آن به سراغ دادگاه رهبر دست راستیها بوخارین، ریکف و یوگادا میرویم.

تحقیقات برابر با صفر

یک چنین اقدامی، معرفی دادگاه بوخارین - ریکف (و پیاتاکوف - رادک) با حقایق موجود، بندرت انجام شده است.

در کتابها و مقالات تازه نوشته شده در رسانه های خبری امپریالیستی نظرات در مورد این دادگاهها بارها و بارها منتشر شده اند. اما اغلب آنها یادداشت برداریهای ساده ای هستند از کتابهای متعلق به پلیسها (مانند کانکوست) فاشیستها تا ترسکیستها. تحقیقات در مورد این دادگاهها در مجموع برابر است با صفر.

این را من تجربه کردم زمانیکه میخواستم نسخه انگلیسی پروتکل مربوط به دادگاه پیاتاکوف - رادک و بوخارین- ریکف را از کتابخانه دانشگاه اوپسالا در نوامبر سال ۱۹۹۹ قرض بگیرم. نشان داده شد که پروتکل دادگاه از می سال ۱۹۶۷ قرض داده شده و در نزد همان فرد تا زمانیکه فرد دیگری آنرا تقاضا کند باقی مانده بود.

من شخصا اولین نفری بودم که پس از ۳۲ سال پروتکل دادگاهها را قرض میگرفتم. پیتر انگلوند - نویسنده، اهل اوپسالا، برای مثال یکی از اعضای آکادمی سوئد و آکادمی سلطنتی علوم نظامی، هرگز این پروتکلها را قرض نگرفته، اما در مورد این دادگاهها صفحاتی بسیاری را سیاه نموده است!

متأسفانه باید بگویم که پروتکل این دادگاهها به زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی در کتابخانه دانشگاه اوپسالا، کارولینا ردیویوا، دیگر وجود ندارد.

این را من زمانی کشف کردم که میخواستم ترجمه این نوشته را به زبان انگلیسی و فرانسوی آماده کنم. ابتدا در کتابخانه کسی آماده نبود که در مورد غیبت کتابها توضیحی ارائه بدهد. بتدریج معلوم شد که آنها به آتش کشیده شده بودند!

پس از طرح این سوال در روزنامه های محلی پاسخ گرفتم که آنها در آتش سوزانده شده بودند. کتابخانه دانشگاه گفت که بدلیل کمبود مالی برای پرداخت کرایه محل، ناگزیر بسیاری از کتابهای قدیمی و مجلات را در آتش سوزانده بود.

آنها تصمیم گرفتند که انباری از کتابها را آتش بزنند. تعداد بسیاری از کتابهای تاریخی که در مورد سوسیالیسم صحبت میکردند آتش زده بودند. مثال خوبی برای احترام طبقه سرمایه دار برای فرهنگ.

بازجویی از چرنوف، کمیسر مردمی برای کشاورزی

متهم در خلال دادگاه به جرائم وحشتناکی اعتراف نمود، جرائمی که خود را بیش از هر چیز بر روی خرابکاری بر روی دستگاههای تولیدی متمرکز نموده بود. چرنوف، کمیسر مردمی برای کشاورزی^{۸۸}، کمیسر سابق مردمی برای تجارت در اوکراین^{۸۹}، در خلال بازجوییها گفت که ماموریت او و ریکف در اوکراین این بود که "که کشاورزان میانه حال را خشمگین کنن".

این روش دست راستیها بود برای خرابکاری و غیرممکن نمودن مبارزه برای تشکیل تعاونیهای کشاورزی. در دستورالعمل ریکف به چرنوف همچنین گفته شده بود که "با برجسته نمودن تحریفات سیاسی، روی احساسات ملی توده های اوکراینی دست بگذاریم و در همه جا آنها را نتیجه سیاستهای مسکو قلمداد نماییم"^{۹۰}!

چرنوف در دادگاه از ماموریت دیگری نیز سخن گفت، که در جریان سفرهای خارجی به آلمان، "در برلن سازمانی دست راستی را میان کارکنان هنیت امور تجاری یا سفارت سازماندهی کند"^{۹۱}.

چرنوف این ماموریت را زمانی که به آلمان وارد شد انجام داد. در این مورد دستور العمل به چرنوف در خارج این بود "بمنظور تضمین مواضع کینه جویانه دولتهای سرمایه داری بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، با کمک انترناسیونال دوم افکار عمومی را در کشورهای سرمایه داری بر علیه اتحاد جماهیر شوروی آشفته کند".

بلوک دست راستی آماده بود که "پس از بدست گیری قدرت ---- توافقتنامه هایی را در هر دو زمینه، اقتصادی و حتی، و در صورت نیاز، ارضی با دولتهای سرمایه داری منعقد نماید."^{۹۲}.

ریکف به چرنوف پیغام داده بود که "اگر ما برای کسب قدرت به شکست اتحاد جماهیر شوروی نیاز داریم، پس نه تنها باید در تسریع جریان این شکست تلاش کنیم بلکه به همان ترتیب باید از طریق تضعیف نیروی نظامی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی به جریان شروع جنگ نیز سرعت ببخشیم"^{۹۳}.

ریکف در دادگاه عمومی و در مقابل رسانه های خبری جهان، به ارائه کلیه این دستور العملها به چرنف اعتراف نمود.

دست راستیها آماده بودند که در ازای دریافت کمک برای سرنگون نمودن اتحاد جماهیر شوروی و بدست گرفتن قدرت، برای فراهم نمودن شرایط شکست و اعطای اوکراین و بخشهایی از روسیه سفید به آلمان و سواحل اقیانوس آرام به ژاپن، فعالیت نمایند.

جاسوسی برای آلمان نازی

اما عملیات چرنوف در آلمان به ناگهان چرخش جدیدی به خود گرفت. یکی از اعضای بلوک دست راستی که برای پلیس آلمان نیز کار میکرد، فعالیتهای توطئه گرانه چرنف را به پلیس آلمان گزارش داد.

به چرنف التیماتوم داده شد، یا برای آلمان کار کند یا در مقابل ارگانه‌های شوروی افشاء میشود. او در دادگاه گفت که پیشنهاد آلمانیها را پذیرفت.

او ارسال اطلاعات محرمانه در مورد نتایج کشاورزی و فعالیتهای صنعتی را بصورتی منظم برای پلیس آلمان آغاز و در ادامه دست به انجام خرابکاریهایی زده بود که پلیس آلمان درخواست نموده بود.

"وظیفه اصلی که سازمان جاسوسی آلمان به من داده بود"، چرنوف در دادگاه گفت، "از نابود کردن غله ها تشکیل میشود. برای رسیدن به دو هدف: نابود کردن غله ها و خشمگین کردن کشاورزان، متوقف کردن ساخت و ساز انبارها و آسانسورها برای ایجاد شکاف بین انبارهای در حال رشد غله و گنجایش انبارها ضروری بود."

آنها در ادامه از من خواستند که با کمک آفت ذرت سوسک مسمومیت وسیعی را در انبارها و انبارهای غله ایجاد کنم" و "بخصوص بر روی مسموم کردن انبار تجهیزات با باکتریها تاکید داشتن"^{۹۴}.

چرنف کلیه این اعمال خرابکارانه وحشتناک را برای آلمانیها انجام داد، اعمالی که زیانهای جبران ناپذیری را برای اتحاد جماهیر شوروی به همراه داشت. توجه کنید که او در خلال سالها یکی از کارکنان ارشد در امور کشاورزی بود.

خرابکاری در کشاورزی

چرنف در دادگاه در مورد بخشهای دیگری از فعالیتهای خرابکارانه ضد انقلابی خود نیز صحبت کرد.

از جمله اینکه از طریق "مخلوط کردن بذره‌های جدا شده در بذر افشانی سر در گمی ایجاد کنیم و در نتیجه کشور را در مقابل کاهش برداشت قرار بدیم" و در مورد کشت آیشی طرحهای غلط برنامه ریزی کنیم و در نتیجه زمینهای کشاورزی تعاونی را در شرایطی قرار بدیم که کشت آیشی درستی انجام نشه". اینها بر اساس اظهارات چرنف "باید به کاهش برداشت منتهی بشه و کشاورزها رو خشمگین کنه"^{۹۵}.

در مورد ماشینها - و ایستگاههای تراکتورها "ماموریت ما این بود که تراکتورها، کمباینها و ماشین آلات کشاورزی را غیر قابل استفاده کنیم و اینکه در معاملات تجاری ماشینها بی نظمی بوجود بیاریم"^{۹۶}.

دستور العمل ریکف در مورد مدیریت احشام از جمله این بود "حیوانات اصیل و اصل نسب دار را سلاخی کنید، مرگ و میر را بین آنها بالا ببرین، مانع از افزایش منابع غذایی بشید، حیوانات را از طریق مبتلا کردن آنها به انواع مختلف باکتریها بکشید"^{۹۷}.

کلیه سازمانهای دست راستی در سراسر کشور، بعنوان دستیار در کار خرابکاری، به چرنف کمک میکردند. از جمله ممانعت از ورود دارو بر علیه بیماریهای مصری احشام به سبیری شرقی، که در سال ۱۹۳۶ مرگ ۲۵۰۰۰ هزار اسب را سبب شد، یکی از وظایف آنها بود.

اعضای دست راستی با انتشار بیماریهای عفونی، بیماری طاعون خوکی را در منطقه لنینگراد و طاعون را در وورونژ - آسف، واقع در مناطق دریای سیاه، شایع نمودند. در کارخانه هایی در Kasjinzev، اورولوسک و استاوروپول، تحت رهبری گروههای دست راستی، مواد شیمیایی با مواد آلوده تولید شد. در این جریان حدود ده هزار خوک جان دادند.

چرنف، کسی که بمنظور سازماندهی کشاورزی اتحاد جماهیر شوروی مورد اعتماد کامل قرار گرفته بود، وقت خود را صرف این گونه عملیات مینمود.

زنسکی، دبیر هنیت رئیسه در مسکو، رئیس در **Centrosojus**^{*۹۸}

(Centrosojus: سازمان مرکزی اتحاد جماهیر شوروی برای طراحی، حمل و نقل و توزیع تولیدات کشاورزی، بعلاوه خرید و توزیع کالاهای شوروی و خارجی در میان تولید کننده گان مواد کشاورزی).

اجازه بدهید که در مورد فعالیتهای یک خائن به مثال دیگری اشاره کنیم.

زنسکی خود در دادگاه گفت که او در دوران تزار برای پلیس سیاسی بعنوان خبر چین کار و رفقای حزبی خود را در ازای پول به پلیس معرفی میکرد.

او یکی از آنهایی بود که موفق به پنهان نمودن گذشته خود شد و به فعالیت و ساختن آینده ای در حزب کمونیست ادامه داد.

زنسکی در سال ۱۹۲۹ توسط بوخارین و ریکف به عضویت سازمان اسمیرنوف در آمده بود. اولین ماموریت او خرابکاری در تعاونیهای آسیای میانه بود. او از اسمیرنوف دستور گرفته بود که "یک کشاورزی کولاکی نیرومند را بوجود بیارم" و "در ساختن تعاونیها وقفه ایجاد کرده و آنها را تضعیف کنم."^{۹۹} ماموریت زنسکی این بود که در مسکو و در Centrosojus، که در آنجا فعال بود، به انجمن تعاونیها صدمه وارد آورد.

این سازمان در کلیه جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی دارای بخشهای فرعی بود، که آنها نیز به نوبه خود تا سطح دفاتر مرکزی دارای بخشهای فرعی بودند.

هدف این بود "با عرضه ضعیف و ایجاد هرج مرج در بخشهایی که بیش از همه با مردم تماس داشتند ناخشنودی بوجود بیاریم"^{۱۰۰}.

زنسکی گفت که آنها در سال ۱۹۳۶ چگونه "در کورسک و در معاملات شکر آشفتگی را سازمان داده بودند" جایی که "بسیاری از مغازه ها طی دو هفته شکری برای عرضه نداشتند"^{۱۰۱}. او در مورد همان شکل از خرابکاریها با کالاهای تنباکویی در لنینگراد، نان در روسیه سفید و نمک در سراسر کشور صحبت کرد.

کره ای که گلو و شکم مردم را پاره کرد

زنسکی، پس از طرح سوال مستقیمی از جانب دادستان ویشنسکی در مورد خرابکاریهای سازمان داده شده توسط دست راستیها و بلوک ترسکیستها در کره، ابتدا تمایلی به تایید آن نداشت، اما ویشنسکی به طرح سوالات خود ادامه و او بالاخره ناگزیر به ارائه همه داستان شد.

سازمان دست راستیها به شیوه ای برنامه ریزی کرده بود که کره با کیفیت خوب و با قیمتی بالا، فقط بصورت دوره ای تولید بشود. این امر ناخشنودی وسیعی را در میان مردم بوجود آورد. اما شرایط

بدتر شد. بمنظور اطمینان خاطر در مورد ایجاد ناخشنودی، اعضای سازمان دست راستی در کره شیشه و میخ مخلوط نمودند "که گلو و شکم مردم را پاره کرد".

زنسکی مسئول کلیه این خرابکاریها و حتی خرابکاریها در تخم مرغها نیز بود. بر اساس اظهارات او دست راستیها موفق شدند که "در سال ۱۹۳۶، ۵۰ واگن قطار را با تخم مرغ نابود کنند و مسکو را بدون تخم مرغ باقی بزارن. شعار این بود "به هر چیزی که میتونی آسیب بزن"^{۱۰۲}.

حزب کارگران انگلیس موافق با کودتای دولتی

توجه داشته باشید که زنسکی ریاست Centrosojus را بعهده داشت و وظیفه اش فراهم نمودن غذا و کالاهای ضروری برای مردم بود.

او در دادگاه همچنین در مورد سازماندهی "هرج و مرج در گردش کالاها و تحویل کالاهای غیر واقعی و یا نامناسب" سخن گفت. کالاهای تابستانی در زمستان و کالاهای زمستانی در تابستان تحویل میشدن"^{۱۰۳}.

برای مثال چکمه ها در تابستان و کفشهای تابستانی در زمستان. در ضمن دامنه فعالیتهاى ضد انقلابی زنسکی گسترده بود، از اختلاس پول از سازمان بزرگ Centrosojus تا استفاده از بخشهای سازمان در سراسر کشور بعنوان مرکزی برای سازماندهی ضد انقلابیون.

او همچنین از مقام خود بعنوان رئیس Centrosojus بمنظور برقراری تماس با حزب کارگر انگلیس و طرح سوالات خود برای دریافت کمک، در صورت وقوع کودتایی در اتحاد جماهیر شوروی، بهره برداری مینمود.

از جانب این حزب پیغام داده شد که از یک کودتای ضد انقلابی استقبال خواهد شد و از جانب تعاونیهای انگلیسی به آنها پرداخت کمک مالی پیشنهاد شد.

ایوانف، دبیر دوم حزب در قفقاز شمالی^{۱۰۴}

توضیحات چرنوف و زنسکی در دادگاه جرائم دهشتناکی بود بر علیه توده های زحمتکش. با اینحال اینها فقط تعداد اندکی از آن جرائمی هستند که توسط سازمان تحت رهبری بوخارین و ریکف رهبری شدند.

متهم دیگری در دادگاه، ایوانف، دبیر دوم حزب در قفقاز شمالی، در مورد ماموریتی که از جانب بوخارین به او داده شده بود گفت "اینکه در صورت یک حمله، با کمک سازمان دست راستی شرایط لازم را برای شکست اتحاد جماهیر شوروی آماده کنم" و در این رابطه "از دادن هیچ گونه کمکی به (لوبف)، نماینده ای که برای رفع نیازهای خدمات سازمان جاسوسی انگلستان منصوب میشد دریغ نکنم".

ایوانف به فرامین دیکته شده بوخارین عمل نمود و کشف کرد که "دستورات ارائه شده از جانب سازمان جاسوسی انگلیس به او، مطابق با فرامینی بودند که از جانب سازمان دست راستیها به او ابلاغ شده بودند"^{۱۰۵}.

به گفته ایوانف بوخارین در مورد منافع انگلیس در قفقاز شمالی گفته بود "اینکه میان این کشور و مرکز دست راستیها توافقنامه ایی در مورد کمک به دست راستیها پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بدست گرفتن حکومت بدست سرمایه داران در اتحاد جماهیر شوروی منعقد شده بود".

در این توافقنامه آنها "خود را بر روی تضمین منافع صنایع چوب انگلیس در کارخانجات قفقاز شمالی متمرکز کرده بودن".

بر اساس اظهارات ایوانف بوخارین گفت که "کارنجات باید به انگلیسیها به عنوان امتیاز واگذار بشن، در حالیکه کارخانجات چوب بری جدید، که تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی بودن، باید برای پرداخت بدهیهای تزار واگذار میشدن".

و در ادامه اینکه بوخارین از سال ۱۹۳۴ "پیشنهاد کرده بود که ما از حالا چیزی باید پرداخت کنیم. او گفت که ما باید به طبقه سرمایه دار انگلیس از پیش پرداخت کنیم برای اینکه حمایت و اعتماد اونارو از دست ندیم".

در تطابق با دستورات بوخارین "لوبوف و روزنگولز این اقدامات را دنبال کردند: بهترین چوبها با قیمتی کمتر از قیمت واقعی قیمت بازار فروخته شدند، و به این ترتیب چندین میلیون روبل به اتحاد جماهیر شوروی خسارت وارد آمد"^{۱۰۶}.

ترور در قفقاز شمالی

ایوانف در دادگاه گفت که بوخارین ماموریت سازماندهی گروهی تروریستی را در قفقاز شمالی به واگذار نموده بود

بوخارین پس از ترور کیروف به ایوانف گفته بود که "ترورهای جداگانه نتیجه ای نداره، ما باید ترورهای دسته جمعی را آماده کنیم، و فقط اون موقع است که به نتیجه ای دست پیدا میکنیم. موضع او نابود کردن رهبران حزب بود".

اگر این استراتژی، پیش از جنگ پیش رو، بر علیه اتحاد جماهیر شوروی موفق نشود "ما میایم که این کار را طی جنگ انجام بدیم، امری که گجی بوجود میاره، نیروهای نظامی کشور را ضعیف میکنه و بطور کامل موجب شکست اتحاد جماهیر شوروی میشه".

گروه ترور در آرخانگلسک فعالیت میکرد "برای اینکه در صورت تجاوز ارتباط میان آرخانگلسک و خطوط مرکزی ارتباطی در کشور را قطع و اینطوری اشغال مناطق جنگلی و مهمترین بنادر را توسط انگلیسیها آسان کنه"^{۱۰۷}.

گروه ایوانف خرابکاریهایی را نیز در کارخانجات چوب بری، در قفقاز شمالی، سازمان دهی نموده بود "برای اینکه تجهیزات جدید در کارخانجات چوب بری را نابود کنیم، اینکه اونارو کثیف و خراب کنیم طوری که مقدار چوبهای شناور تو کشور کاهش پیدا کنه.

علاوه بر این گروه خود را بر روی اینکه "ساختمانهای نوسازی شده را، بخصوص در cellulosa و صنایع کاغذ سازی نابود کنن، برای اینکه کشور را تو مرز قحطی کاغذ قرار بدن و اینطوری ضربه ای به انقلاب فرهنگی بزنن، اینکه امکان تهیه کتابو برای کشور غیر ممکن کنن و در نتیجه میان بخش بزرگی از مردم عدم رضایت بوجود بیان"^{۱۰۸} متمرکز نموده بودند.

اما در ایوانف، بخاطر امکان پیروزی در این مبارزه، بتدریج آثار دودلی ظاهر شد امری که او به بوخارین اعلام نمود.

"من در سال ۱۹۳۶ به بوخارین هشدار دادم که سازمانون متلاشی و اینکه اعضای ما توسط توده ها افشاء شدن، و من وقتی در مورد این موضوع در سراسر کشور تحقیق کردم معلوم شد که بطور ناامیدانه ای محکوم به ورشکستگی بودیم. ----- ۱۹۳۷ تمام سازمان در اضطراب بسر میبرد. در حقیقت به راحتی میشه گفت که عملیات دست راستیها در اساس در حال افشاء شدن بود"^{۱۰۹}.

بوخارین در مورد بازجویی ایوانف

اعترافات ایوانف به گناهان خود همزمان اتهامات بسیار جدی بودند بر علیه بوخارین که در چند قدمی او در سالن دادگاه بر روی صندلی نشسته بود.

دادستان ویشنسکی طی بازجویی از ایوانف از فرصت استفاده و در مورد تایید یا انکار اطلاعات داده شده از جانب ایوانف از بوخارین سوال کرد.
" ویشنسکی:- متهم ایوانف میگه که شما به او سازماندهی یک گروه دست راستی را در قفقاز شمالی با وظایف مشخص پیشنهاد دادی.

بوخارین:- من تایید میکنم که به او دستوراتی در مورد ساختن این سازمان دادم.
ویشنسکی:- آیا شما آن بار به ایوانف گفتید که در همان زمان یک مرکز دست راستی فعال دیگه ای هم وجود داشت؟

بوخارین:- بله، گفتم.
ویشنسکی:- با چه ترکیبی؟
بوخارین:- متشکل از سه نفر، تومسکی، ریکف و من، بوخارین.
ویشنسکی:- آیا شما گفتی که این مرکز زمینه های سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی آماده میکرد؟
بوخارین:- گفتم، اما این به او زمان مربوط میشد.
ویشنسکی:- کدام؟

بوخارین:- تصور میکنم که تقریبا ۱۹۳۲-۱۹۳۳ بود
ویشنسکی:- به عبارت دیگه بعدها، اما شما وجود همچین گفتگویی را با ایوانف تایید میکنی؟
بوخارین:- تایید میکنم. من نه اون روز و نه اون ماه، هیچکدام را یادم نمیداد، اما روز آشنایی عمومی با مرکز دست راستیها بود"-----

ویشنسکی:- آیا شما سوال در مورد گروههای شورشی را چه زمانی مطرح کردید؟
بوخارین:- گذار به اقدامات خوشونتبار تقریبا در سال ۱۹۳۲ انجام شد"-----
ویشنسکی:- ایوانف مدعیه که از شما در مورد وجود بلوکی میان ترتسکیستها، گروههای دست راستی و گروههای ناسیونالیستی اطلاعاتی کسب کرده بود. اینو تایید میکنید؟
بوخارین:- بله، تایید میکنم.

ویشنسکی:- آیا شما از ایوانف و مذاکرات دیگران با کشورهای سرمایه داری خبر داشتید؟
بوخارین:- بله، اما خیلی طول کشید. من در جریان آشنایی با سیاست خارجی مرکز دست راستیها ایوانف را عضو این سازمان کردم و به او گفتم که از شرایط جنگی میشه در مبارزه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و تعداد زیادی از چیزهای دیگه استفاده کرد.

در یک کلام، من بعنوان یکی از رهبران مرکز دست راستی وظیفه داشتم که مواضع خودمونو به یکی از رهبران مراکز دست راستی اطلاع بدم. این موضع چی بود؟ مختصرا، اینکه در مبارزه بر علیه حکومت اتحاد جماهیر شوروی امکان استفاده از شرایط جنگی وجود داره، و اینکه به

کشورهای سرمایه داری امتیازاتی بدیم برای اینکه یا اونارو بیطرف کنیم یا اینکه کمک گرفتن از اونارو امکان پذیر کنیم.

ویشنسکی:- به عبارت دیگه، آشنایی به منظور کمک به چندتا کشور خارجی؟؟؟
بوخارین:- بله، میشه اینطوری گفت.

ویشنسکی:- به عبارت دیگه، آشنایی به منظور شکست اتحاد جماهیر شوروی؟
بوخارین:- من بطور کلی و خلاصه جواب میدم: بله." ^{۱۱۰}

بازجویی از بوخارین

اکنون به ما اجازه بدهید که به سراغ بازجویی سه متهم اصلی: بوخارین، ریکف و یاگودا برویم.

ما با بوخارین، رهبر ایدئولوژیک و واقعی مرکز دست راستی که همراه با ریکف در مورد عملیات سازمان تصمیم میگرفت، آغاز میکنیم. جاعلان مشکوک تاریخ گاهی ادعا میکنند که دادستان ویشنسکی در گفتگوی خود با بوخارین بازنده بود. اینکه بوخارین بصورتی شگفت انگیز از دادگاه جهت ترویج مواضع سیاسی خود بهره برداری نمود.

به دام انداختن خواننده گان به دلیل عدم آشنایی آنها با بازجوییهای دادگاهها آسان است. با مدارکی حاضر و آماده، خودتان قضاوت کنید. اجازه بدهید که از پروتکل دادگاهها نقل قول کنیم.

"ویشنسکی: بصورتی خلاصه بگو که دقیقا به چه جرمی اعتراف میکنید؟

بوخارین:- اولاً عضویت در بلوک ترتسکیستها و ضد انقلابیون دست راستی.

ویشنسکی:- این سازمان ضد انقلابی چه مقاصدی را دنبال میکرد؟

بوخارین:- اگر چه هیچوقت صاف و پوست کنده گفته نشد و این سازمان ضد انقلابی به اندازه کافی آگاه نبود، اما هدف اصلی این سازمان ضد انقلابی در اساس این بود که روابط سرمایه داری رو به اتحاد جماهیر شوروی برگردونه.

ویشنسکی:- اینکه اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون کنید؟

بوخارین:- اینکه حکومت اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون کنیم، این وسیله ای بود برای واقعیت بخشیدن به هدفمون.

ویشنسکی:- بنابراین سرنگونی خشونت آمیز این حکومت؟ با کمک کی؟

بوخارین:- از طریق استفاده از دشواریهایی که اتحاد جماهیر شوروی در این راه با اونا برخورد میکرد، بخصوص استفاده از جنگی که احتمالاً در دستور کار قرار خواهد گرفت.

ویشنسکی:- با کمک کی؟

بوخارین: با کمک دولتهای خارجی.

ویشنسکی:- با چه شرایطی؟

بوخارین:- بصورتی مشخص، مجموعه ای از امتیازات. امتیازات عرضی.

ویشنسکی:- به عبارت دیگه؟

بوخارین:- اگر بخوام دقیق بگم - تکه پاره کردن اتحاد جماهیر شوروی.

ویشنسکی:- برای مثال متلاشی کردن اتحاد جماهیر شوروی.

بوخارین:- اوکراین، مناطق ساحلی در خاور دور، روسیه سفید.

ویشنسکی:- به چه کسانی؟

بوخارین:- به آلمان، ژاپن، بخشا انگلیس" ^{۱۱۱}.

بوخارین در خلال بازجوییهای دادگاه گفت، که او در تابستان ۱۹۳۴ از رادک اطلاعاتی را "در مورد دریافت پیغامی از ترتسکی بدست آورده بود، اینکه ترتسکی با آلمانیها در حال مذاکره بود، اینکه

ترتسکی در همان زمان به آلمانیها وعده مجموعه ای از امتیازات منطقه ای، از جمله اوکراین، را ارائه داده بود^{۱۱۲}.

ترور کیروف

دادستان ویشنسکی در ادامه بازجوییهای عمومی در دادگاه در مورد حمله به رفقای برجسته حزبی سوالی را مطرح نمود.

ویشنسکی:- آیا مواضع بلوک سازماندهی حملات و ترور رهبران حزب و حکومت اتحاد جماهیر شوروی بود؟

بوخارین:- بله بود و من تصور میکنم که ما برای یک تاریخ گذاری مناسب باید تقریباً تا پاییز سال ۱۹۳۲ به عقب برگردیم.

ویشنسکی:- آیا ترور سرگنی کیروف با شناخت و دستور بلوک انجام شد؟
بوخارین:- من از این خبری ندارم.

ویشنسکی:- متهم ریکف، شما از ترور کیروف چی میدونی؟

ریکف:- من از شرکت دست راستیها یا فالانژ دست راستیهای بلوک در این ترور چیزی نمیدونم.

ویشنسکی:- آیا با Jenukidse ارتباط داشتید؟

ریکف:- خیلی کم.

ویشنسکی:- آیا او از اعضای بلوک دست راستیها و ترتسکیستها بود؟

ریکف:- او بود، بعد از سال ۱۹۳۳.

ویشنسکی:- متهم یاگودا، آیا Jenukidse فالانژ دست راستی بلوک را نمایندگی میکرد؟ آیا او در سازماندهی ترور کیروف شرکت داشت؟

یاگودا:- هر دو، ریکف و بوخارین دروغ میگن. ریکف و Jenukidse در جلسات با مرکز شرکت داشتند، اونا اونجا راجع به ترور کیروف تصمیم گرفتند.

ویشنسکی:- آیا ریکف و بوخارین ارتباط بخصوصی با این ترور داشتند؟

یاگودا:- مستقیم.

ویشنسکی:- آیا شما بعنوان یکی از اعضای بلوک دست راستیها و ترتسکیستها با این ترور ارتباطی داشتی؟

یاگودا:- بله

ویشنسکی:- آیا بوخارین و ریکف، زاینکه میگن از این جریان هیچی نمیدونستند، حقیقت را میگن. یاگودا:- این امکان نداره بدلیل اینکه Jenukidse به من پیغام داد که اونا - به عبارت دیگه بلوک

دست راستیها و ترتسکیستها، در یک جلسه مشترک تصمیم گرفته بودند که حمله ای را بر علیه کیروف ترتیب بدن^{۱۱۳}.

ضد انقلابیون بد خلق

پرده برداری یاگودا از دخالت بوخارین و ریکف در ترور کیروف در دسامبر ۱۹۳۴ با سکوت کامل آندو روبرو شد.

آنها میدانستند که رئیس سابق سازمان جاسوسی، یاگودا، از جزئیات ترور کیروف با خبر بود و به ادامه گفتگو در موردی که نتیجه اش تنها به روشن شدن هر چه بیشتر دخالت آنها در این ترور میانجامید تمایلی نداشتند.

ویشنسکی پس از آن به سراغ مسئله تازه ای رفت، این که چرا بلوک دست راستیها و ترتسکیستها این مبارزه تبهکارانه را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به اجرا گذاشتند.

"بوخارین:- من متهم هستم و باید مسئولیت این کار را بعنوان جنایتکاری که در برابر دادگاه یک کشور کارگری ایستاده بپذیرم.

ما ضد انقلابیون بد خلقی شدیم، خانینی بر علیه کشور سوسیالیستی، ما جاسوس شدیم، تروریستها و بازگرداندگان سرمایه داری. ما یک گروه شورشی شدیم، گروههای سازماندهی شده تروریستی که به خرابکاری روی آوردیم و میخواستیم حکومت کارگری اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون کنیم.

ویشنسکی:- مبارزه ضد انقلابی شما بر ضد اتحاد جماهیر شوروی به چه ترتیبی شکل گرفت؟
بوخارین:- اگر من برنامه خودمو بصورتی عملی فرموله کنم، خوب از نظر اقتصادی سرمایه داری دولتی معنی میدهد، کاهش استفاده از تعاونیها، امتیازات به خارجیها، کنار گذاشتن مونوپل دولتی در معاملات خارجی. و کشور به این ترتیب سرمایه داری میشه.

ویشنسکی:- کار شما روی چه چیزی متمرکز شده بود؟ پیش بینی های عمومی شما چی بود؟
بوخارین:- پیش بینیهای ما این بود که بتونیم سیستم کاپیتالیستی رو بسرعت به کشور برگردونیم.
ویشنسکی:- اما در حقیقت چه اتفاقی افتاد؟

بوخارین:- در حقیقت به یک پیروزی مطلق برای سوسیالیسم و یک شکست کامل برای پیش بینی ما مبدل شد.^{۱۱۴}

توطئه بر علیه لنین، استالین و سوردلوف در سال ۱۹۱۸

در خلال بازجویی از بوخارین اتهامات جدیدی بر علیه او مطرح شد. اتهاماتی که دادستان ویشنسکی در مورد آن گفت "این متهمان باید محاکمه بشوند، اگر چه نه در دادگاه عالی که باید در چهارچوب محدودیت جرم و جنایت عمل نماید، بلکه در مقابل دادگاه تاریخ که برای جرائم نه محدودیت زمانی قائل است و نه گذشتی".

موضوع به حوادث سال ۱۹۱۸ بازمیگشت، حول موافقتنامه صلح با آلمان، در برست، در جریان پایانی جنگ اول جهانی.

دادستان ویشنسکی مسئله را در جریان بازجویی مطرح نمود و از بوخارین سوال کرد که آیا او از هواداران کسانی بود که میگفتند لنین باید بازداشت میشد.
بوخارین پس از کمی دودلی پاسخ داد که "اولین بار تصمیم گرفته شد که لنین را برای ۲۴ بازداشت کنند". ویشنسکی به بازجویی ادامه داد:

ویشنسکی:- و شما در سال ۱۹۱۸ تصمیم گرفتید که رفیق استالین را دستگیر کنید؟

بوخارین:- طرحی برای دستگیری لنین، استالین و سوردلوف وجود داشت.

ویشنسکی:- و اینکه رفقا لنین، استالین و سوردلوف را به قتل برسانید؟

بوخارین:- تحت هیچ شرایطی.^{۱۱۵}

در این لحظه دادستان ویشنسکی درخواست فراخواندن شاهدان زیر را به دادگاه ارائه نمود:
یاکوفلوا، اوسینسکی و مانتسف، سه تن از اعضای فعال سابق در فراکسیون آنزمانه بوخارین (۱۹۱۸)، موسوم به کمونیستهای دست چپی بعلاوه کارلین و کامکوف، دو عضو سابق کمیته مرکزی انقلابیون سوسیالیست - "دست چپی".

بر اساس دادستان ویشنسکی در سال ۱۹۱۸ بمنظور ایجاد مانعی بر سر راه صلح در برست توطئه ای توسط بوخارین "کمونیستهای دست چپی"، انقلابیون سوسیالیست - "دست چپی" و گروه ترترسکی سازمان دهی شده بود.

ترتسکی، مسئول مذاکرات با آلمانیها، از امضای توافقنامه صلح امتناع و تئوری "نه جنگ نه صلح، جنگ الهی بر علیه سرمایه داری در سراسر جهان" را اعلام نموده بود.

همه اینها در خلال دوران دراز مدت و وحشتناک - ه بعد از جنگ جهانی اول رخ داده بود، هنگامیکه ادامه جنگ امکانی برای موفقیت نداشت و بخصوص اینکه ارتش تزار متلاشی و ارتش سرخی وجود نداشت.

کودتایی دولتی را آماده میکند

امتناع ترتسکی از امضای توافقنامه صلح شرایط را برای پیشروی آلمان در خاک روسیه، تقریباً بدون برخورد با مانعی، هموار نمود.

لنین پس از گفتگو با کمیته مرکزی ترتسکی و بوخارین را منزوی و کمیته مرکزی را متقاعد به تایید قرارداد صلح کرد. اما مخالفان نه تنها تمایلی به قبول این تصمیم و سیاست لنین نداشتند بلکه به جای آن کودتایی نظامی را تدارک دیدند.

کمیته مرکزی در مخالفت با پیشنهاد لنین از وقوع حادثه ای آگاه بود اما در آنزمان برای دنبال نمودن فتنه های مخالفان نه وقتی داشت و نه مجالی. و بالاخره در خلال تحقیقات اولیه از دست راستیها و مرکز ترتسکیستها همه داستان آشکار شد. ویشنسکی آنها را دادگاه مطرح نمود اگر چه محدودیت زمانی جرم از میان رفته بود.

همزمان کلیه شاهدان در دادگاه گفتند که توسط گروههای بوخارین و ترتسکی همراه با انقلابیون سوسیالیست - دست چپی، توطئه ای برای بازداشت لنین، استالین و سوردلوف، بعلاوه تغییری در دولت تدارک دیده شده بود. بر اساس اظهارات شاهد یاکوفلوا، این گروهها توافق کرده بودند که "در صورت حاد شدن مبارزه از زدن آسیب فیزیکی به زندانیان امتناع نکنند"^{۱۶}.

در راس این توطئه، و بعنوان برجسته ترین سازمان دهنده و محرک، بوخارین قرار داشت.

بوخارین در دادگاه اعتراف نمود اما اعلام کرد که در مورد چگونگی رفتار با زندانیان هرگز تصمیمی گرفته نشد. ما گفتگوی میان بوخارین و ویشنسکی را، پس از طرح این سوال توسط ویشنسکی: اینکه در سال ۱۹۱۸ توطئه گران دستگیری چه کسی را مد نظر داشتند، ارائه میدهم.

چه کسانی باید دستگیر میشدند؟

بوخارین:- لنین، استالین و سوردلوف.

ویشنسکی:- و آنها چگونه دستگیر میشدند و چرا؟

بوخارین:- برای تشکیل یک دولت جدید.

ویشنسکی:- و شما در نظر داشتید که با زندانیان چکار کنید؟

بوخارین:- در مورد زدن آسیب فیزیکی به آنها صحبتی نشد.

ویشنسکی:- آیا برای سرنگونی یک دولت و دستگیری آن از خشونت استفاده میکنند؟

بوخارین:- بله

ویشنسکی:- آیا شما قصد داشتید که در زمان دستگیری از خشونت استفاده کنید؟ این درست یا نه؟

بوخارین:- صحت داره.

ویشنسکی:- اما خشونت شما از چی تشکیل میشد؟ آیا در مورد این موضوع دقیقاً تصمیم گرفته بودید؟

بوخارین:- نه، ما راجع به این موضوع تصمیم نگرفته بودیم. ویشنسکی:- به عبارت دیگر تصمیم گرفته شد، اگر شرایط اجازه و فرمان میداد؟ بوخارین:- بله. درسته.

ویشنسکی:- و شرایط میتونه پیشنهاد بده که با قدرت عمل کن؟ بوخارین:- بله

ویشنسکی:- شاهد یاکوفلوا، شما در این مورد چی میگی؟ آیا بوخارین حقیقتو میگه؟ یاکوفلوا:- او در مورد امکان نابودی فیزیکی صحبت کرد، به عبارت دیگر قتل امکان پذیر بود.^{۱۱۷} شاهد یاکوفلوا، یکی از نزدیکترین رفقای بوخارین در سال ۱۹۱۸، تقریباً از جریان وقوع حوادث و موارد مورد بحث با خبر بود.

بازجویی از ریکف

ریکف در حقیقت برجسته ترین طراح فعالیتهای عملی سازمان مرکزی دست راستیها، بوخارین، ریکف و تومسکی، بود.

او توطئه های مخفیانه خود را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۸ آغاز و کارکنان ارشد حزبی مانند یاکودا، آنتیپوف، راسوموف و Rumjantsev را به عضویت سازمان ضد انقلابی در آورده بود، اما آنها خود را از هواداران احزاب دست راستی اعلام نکرده بودند.

ریکف در دادگاه از میزان فعالیتهای خود و دوست صمیمیش بوخارین در مورد سازماندهی شورشهای کولاکها در قفقاز و سیبری، جایی که آنها خرابکاران سازمانهای دست راستی را ارسال مینمودند، پرده برداشت.

بوخارین در دادگاه ناگزیز به تایید صحت این موارد بود. ریکف و بوخارین اقرار نمودند که از سال ۱۹۳۲ کار ضد انقلابیشان تا سطح خیانت به وطن ارتقاء یافته بود.

بر اساس اظهارات ریکف " پیش از سال ۱۹۳۰ فضای تروریستی " توسعه یافته بود. اما تقریباً در سال ۱۹۳۲ بود که " مواضع ما نسبت به ترور بعنوان روشی مبارزاتی برای بدست گیری قدرت شکل گرفت و بازتابهای عملی آنها ظاهر شدند "^{۱۱۸}. و ریکف ادامه میدهد:

در اتحاد با انقلابیون سوسیالیست

ما بلافاصله بعد از اتخاذ این نقطه نظر، گرفتن نتیجه سازمانی را از آن شروع کردیم، به عبارت دیگر مجموعه ای از گروههای تروریستی را بوجود آوردیم.

من شخصاً دستور العملهای تروریستی زیادی را صادر کردم، اونارو به سازمانهای داخلی اعلام و در مورد ترور با اعضای سازمانهای ترکهای ناسیونالیست و بلاروسی صحبت کردم.

من بعدها، ۱۹۳۵، با تروریستی بنام کوتوف، یک عضو برجسته سازمان دست راستیهای مسکو، صحبتی داشتم و در سال ۱۹۳۴ به منشی سابق خودم آرتمنکف دستور دادم که مراقب رفت و آمد ماشینهای دولتی باشه.

طی همین دوران بوخارین در مورد مسئله ترور با انقلابی سوسیالیست، سمیونوف، ارتباطی بوجود آورد. بوخارین گفت که از طریق سمیونوف حمله ای را بر علیه استالین ترتیب داده بود.^{۱۱۹}

دادستان ویشنسکی تایید قضیه آخری را از بوخارین تقاضا نمود.

" ویشنسکی:- به عبارت دیگر شما در سال ۱۹۳۲ برای اتخاذ تصمیماتی در مورد حمله به رفقا استالین و کاگانویچ با سمیونوف گفتگویی داشتید؟

بوخارین:- اونبار صحبت در مورد حمله به رهبران برجسته در حزب بود.

ویشنسکی:- این صحبت نظری بود؟

بوخارین:- نه، سازماندهی گروهها صحبتی نظری نیست.

ویشنسکی:- صحبت بر سر چی بود؟

بوخارین:- طرحهای تروریستی برای سازماندهی و آماده کردن شرایط بخاطر تحقق این طرحها بر علیه اعضای دفتر سیاسی.

ویشنسکی:- آیا این قضیه دقیقا مربوط به سال ۱۹۳۲ میشه؟

بوخارین:- کاملا.

ویشنسکی:- به عبارت دیگر شما در سال ۱۹۳۲، بر اساس تصمیم مرکز دست راستیها، به سمیونوف ماموریت دادید که گروههای تروریستی را سازمان بده. اینطوری بود یا نه؟

بوخارین:- همینطوره.

ویشنسکی:- چرا شما به او ماموریت دادید که یک گروه تروریستی تشکیل بده؟

بوخارین:- برای اینکه دست به عملیات تروریستی بزنیم.

ویشنسکی:- بر علیه چه کسی؟

ویشنسکی:- بر علیه اعضای دفتر سیاسی.

سمیونوف:- از جمله بر علیه چه کسی؟

بوخارین:- از جمله بر علیه استالین.^{۱۲۰}

ریکف در جریان بازجویی در مورد همکاری با نازیها نیز صحبت کرد.

"ریکف:- افرادی که به مبارزه ضد انقلابی خودشون وفادار باقی میمونن به ابزاری، به متحدانی که ما در دوران بعد از سال ۱۹۳۳ داشتیم، پناه میبرن.

این به دلیل ارتباط مرکز با فاشیستهای آلمانی گفته شد. در حقیقت قضیه اینطوری پیش میرفت:

ابتکار عمل شخصا توسط تومسکی گرفته میشد. من و بوخارین بعدها این قضیه را فهمیدیم. اما اینها فقط چیزهای رسمی هستند بدلیل اینکه هیچکدوم از ما، به اضافه من و بوخارین، در مورد درستی عملکرد تومسکی یک لحظه شک نکردیم. اگر اون از ما سوال میکرد ما اینطور جواب میدادیم: کاملا ضروریه.^{۱۲۱}

مرکز تماس

اینکه در بلوک توطئه گر، موسوم به مرکز تماس، چه جریانات دیگری عضو بودند، سوال بسیار مهم دیگری بود که دادستان ویشنسکی برای ریکف مطرح نمود.

ویشنسکی:- شما گفتید که این بلوک از دست راستیها تشکیل شده بود. چه جریانات دیگری به آن تعلق داشتند؟

ریکف:- دست راستیها، ترسکیستها و زینویستها.^{۱۲۲}

دادستان مایل به تایید این مسئله از جانب متهم کرسستینسکی نیز بود.

"ویشنسکی:- متهم کرسٹینسکی، آیا میدونستید که ترتسکیستها به بلوک ترتسکیستها و دست راستیهایی که اینجا راجع بهش صحبت میشه تعلق داشتند؟

ویشنسکی:- از طریق پیاتاکوف، که با من در مورد اون در فوریه ۱۹۳۵ صحبت کرد، به این قضیه پی بردم. او گفت که سازمانی رو تشکیل دادن که دست راستیها، ترتسکیستها و نظامیان را در اون با هم متحد میکنه، سازمانی که هدفش سرنگونی دولت از طریق کودتای نظامیه.

من میدونستم که این افراد از رهبران این مرکز بودند: از راست ریکف، بوخارین، Rudsutak و یاگودا، از نظامیان توکاچفسکی و گامارنیک، از ترتسکیستها پیاتاکوف. ویشنسکی:- آیا شما خودت عضو این مرکز بودی؟

کرسٹینسکی:- بعد از تعداد زیادی از بازداشتها در سال ۱۹۳۷ این افراد عضو این مرکز بودن: روسنگولز و من از طرف ترتسکیستها، Rudsutak و یاگودا از طرف دست راستیها، توکاچفسکی و گامارنیک از طرف نظامیان.^{۱۲۲}

در اتحاد با توخاچفسکی

ریکف طی بازجوییهای بعدی اتحاد با نظامیان را تایید کرد و همچنین گفت که هدف گروه نظامی توخاچفسکی "بهره برداری از جنگ برای سرنگونی دولت بود".

مسئله "فراهم کردن امکانات جنگی" برای آلمان و استفاده از شکست برای بدست گرفتن حکومت بود.

ریکف همچنین گفت که در مرکز در مورد طرحهایی برای جداسدن از روسیه سفید، بمنظور تحت قیمومیت قرار گرفتن لهستان، بحث و گفتگو شد. دادستان ویشنسکی با طرح این سوال از بوخارین ادامه داد:

کدام یک از نظامیان به فراهم کردن امکانات جنگی برای آلمان تمایل داشتند؟

بوخارین "توخاچفسکی، کورک، و اگر اشتباه نکنم، حتی ترتسکیستها". کرسٹینسکی در پاسخ به سوالی از جانب ویشنسکی گفت، او از توخاچفسکی شنیده بود که از "یاکیر، Uborevitsj، کورک و Eideman کمک میگرفت"^{۱۲۳}.

رئیس دادگاه، اولریش، در خلال بازجویی ریکف بمنظور طرح سوالی در مورد وجود محرکان در سازمانهای کمونیستی رشته سخن را بدست گرفت.

ریکف اینرا که سازمانهای دست راستی در روسیه سفید با همکاری با ژنرالهای ستاد ارتش لهستان محرکانی را به سازمانهای کمونیستی قاچاق نموده بودند مورد تایید قرار داد.

با بررسی هر چه بیشتر بازجوییها میتوان تصویر روشنتری از خیانت به میهن، که دست راستیها در حال سازمان دهی آن بودند، بدست آورد.

توجه داشته باشید که کلیه این خاننن، در آندوران، در جامعه اتحاد جماهیر شوروی افراد برجسته ای بشمار میرفتند.

آنها حاضر به پذیرش شکست سیاسی خود نبودند و در عوض بمنظور مبارزه با سوسیالیسم، به جبهه ضد انقلابیون پیوستند. ریکف خودش زمانی رئیس شورای کمیساریای مردمی، به عبارت دیگر نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی، بود.

یاگودا و ترور ماکسیم گورکی

در بازجویی از یاگودا، رئیس سابق سازمان امنیت، جرائم وحشتناکی افشاء شد.

یاگودا در سال ۱۹۲۸ با سازمان مخفی و دست راستی بوخارین و ریکف همراه شد. او در آنزمان معاون رئیس سازمان امنیت OGPU (بعدها NKVD) بود و به همین دلیل برای محافظت از سازمانهای دست راستی از خطر کشف و بازداشت، امکانات خوبی را در اختیار داشت.

علاوه بر این او در پلیس امنیتی قادر به واگذار نمودن پستهای ریاست این ارگان به افراد وابسته به خود، از میان سازمان دست راستی، بود.

یاگودا بصورت گسترده ای از این امکانات بهره برداری مینمود. ریاست ستاد محافظین کرملین با بخشهایی زیر دستی آن، او را در کودتای دولتی طراحی شده به فردی کلیدی مبدل نموده بود.

یاگودا مانند دیگر اعضای سازمان دست راستی، به طراحی توطئه و انجام خرابکاری، جاسوسی و حمله برای سرنگونی حکومت شوروی و بازگرداندن سرمایه داری اقرار نمود.

او به مشارکت در ترور کیروف و در اختیار قرار دادن پولهای دزیده شده توسط او به ترتسکی نیز اعتراف نمود.

شیوه حملات و ترورهای به اجرا گذاشته شده در خلال رهبری یاگودا پرونده او را از دیگران متفاوت میسازد.

یاگودا از قدرت خود بهره برداری مینمود. او از طریق باج گیری و تهدید، تعدادی پزشک و اشخاص دیگر را بمنظور ترور ماکسیم گورکی، پسر او ماکسیم پشکوف، عضو دفتر سیاسی Kujbysjev و رئیس خودش، رئیس سازمان جاسوسی، Mensjinskij، ناگزیر به انجام اعمال تبهکارانه نموده بود.

پزشکانی که این ترورها را انجام دادند: دکتر خانگی گورکی، لوین، مشاور دارویی لوین، پلنتف، پزشک خانگی Mensjinskij، کاساکف، و یکی از همکاران دیگر لوین، وینوگراوف، که در همان آغاز جریان بصورتی طبیعی درگذشت، افراد دیگری که در این جنایات مشارکت داشتند: منشی یاگودا بولاتف، منشی گورکی Krjutjkov، و منشی Krjutjkov، ماکسیموف.

ترتسکی در مقابل گورکی

تهدیدات در اصل از جانب ترتسکی میامد. گورکی از ترتسکی که او را بعنوان یک ماجراجوی سیاسی طبقه بندی نموده بود بشدت فاصله گرفت.

ترتسکی در مبارزه خود بر علیه اتحاد جماهیر شوروی برای جلب همدردی گورکی امکاناتی نداشت. گورکی از ساختمان سوسیالیسم بشدت حمایت مینمود و ارتباط بسیار دوستانه ای با استالین داشت.

هیچکس قادر به ایجاد خدشه ای میان روابط آنها نشده بود اگر چه تعداد بسیاری از خاننان در جهت جلب نظر گورکی با او تماس گرفته و تلاش نموده بودند. این کار را زینویف و کامنیف و حتی تومسکی نیز انجام داده بودند.

گورکی تهدیدی بود بر علیه ضد انقلابیون. او با روشنفکران اروپایی تماس بسیار نزدیکی داشت و در صورت وقوع کودتایی دولتی، با بهره برداری از نفوذ خود قادر به محکوم نمودن ضد انقلابیون بود. به همین دلیل دست راستیها و مرکز ترسکیستها کمر به قتل او بستند. این را ترسکی مطالبه نموده بود.

منشی گورکی، Krjutjkov، در دادگاه گفت که یاگودا، بمنظور در هم شکستن گورکی و مبدل نمودن او به "فردی بی ضرر"، ماموریت ترور پسر او ماکسیم پشکوف را به او محول نموده بود.

یاگودا، Krjutjkov را با این وعده که او وارث گورکی میشد فریب داده بود.

این اولین قدم بود. Krjutjkov، پشکوف را با نوشیدن دائم شرابی که از یاگودا گرفته بود اغوا نمود. یک موجود زنده تضعیف شده بتدریج تسلیم بیماری شد.

این امر این امکان را برای پزشکان، لوین و وینوگرادوف، فراهم آورد که پشکوف را معاینه و داروهایی را تجویز نمایند که بیماری او را تشدید مینمود، داروهایی که در پایان موجبات مرگ او را در می سال ۱۹۳۴ فراهم آورد.

تحمل این مصیبت برای گورکی بسیار دشوار بود اما فعالانه به حمایت خود از انقلاب و سوسیالیسم ادامه داد. ماموریت بعدی Krjutjkov ایجاد اختلال در سلامت گورکی بود، به شکلی که پزشکان دلیلی را جهت تجویز دارو برای او بدست بیاورند. ماکسیم گورکی از کودکی به بیماری سل مزمن مبتلا بود.

دستور العمل بعدی یاگودا به Krjutjkov این بود که گورکی را به سرما خوردگی مبتلا نماید. پس از چندین بار تلاش ناموفق امکانی جهت بیمار نمودن او فراهم آمد.

به دستور یاگودا، Krjutjkov گورکی را به نیمه کاره گذاردن تعطیلاتش و بازگشت به مسکویی بارانی و سرد، جایی که بیوه پشکوف با دختر پسرش زندگی میکردند، ترعیب نمود. نوه گورکی بسختی سرما خورده بود و گورکی که بشدت به نوه خود عشق میورزید بسرعت به بیماری او مبتلا شد.

گورکی در ۳۱ می ۱۹۳۶ بستری شد. پزشکان لوین و پلتنف، سرانجام فرصتی را که در انتظارش بودند بدست آوردند. درمانی غلط بیماری گورکی را به ذات الریه شدیدی مبدل نمود.

پزشکان در دادگاه در مورد درمانی که به گورکی ارائه نموده بودند با چهره ای حاکی از تاسف شهادت دادند. درمانی که هدفش ترور او بود. گورکی در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۶ چشم از جهان فرو بست.

قتلهای بیشتر

ماکسیم گورکی و پسر او ماکسیم پشکوف تنها قربانیان توطئه های یوگادا، بوخارین و ریکف، انجام شده با کمک پزشکان، نبودند.

Kujbysjev عضو دفتر سیاسی و Mensjinskij رئیس سازمان جاسوسی نیز از دیگر قربانیان این توطئه ها بودند. از میان برداشتن تعداد زیادی از افراد برجسته کمیته مرکزی از طریق یاگودا و ایجاد هرج و مرج با کمبود کادرها هدف مرکز دست راستیها را تشکیل میداد.

مرگ Mensjinskij راه را برای یاگودا، که برای غصب ریاست سازمان جاسوسی در نوبت بعدی ایستاده بود، سر انجام رخ داد، هموار مینمود.

Mensjinskij که از بیماری قلبی شدیدی رنج میبرد از دارویی جانسپرد که تاثیر نامطلوبی بر روی فعالیت قلب داشت. او یک روز قبل از مرگ پسر گورکی پشکوف در تاریخ ۱۰ می ۱۹۳۴ در گذشت. ترور عضو دفتر سیاسی Kujbysjev توسط پزشکان، لوین و پلنتف، بعلاوه منشی Kujbysjev، ماکسیموف، سازماندهی شده بود.

به بیماری قلبی Kujbysjev عمدا بی توجهی شد. پزشکان به او داروهای نامناسبی دادند.

ماکسیموف ماموریت داشت که "در صورت وقوع یک بیماری جدی یا حمله ای در فراخواندن پزشکان شتابی به خرج ندهد، و در صورت لزوم، پزشکانی را فراخواند که او را درمان میکنند"^{۱۲۴} پزشکان لوین و پلنتف.

در یک روز معمولی کاری به Kujbysjev زمانیکه در دفتر خود کار میکرد احساس بدی دست داد. رنگ او بشدت پریده بود. ماکسیموف فهمید که لحظه مورد انتظار فرا رسیده بود. او از فراخواندن پزشک امتناع ورزید و Kujbysjev خود به تنهایی همه راه را تا خانه اش طی کرد و از سه پله مقابل خود بالا رفت، اما مدت کوتاهی پس از ورود به خانه اش بر اثر حمله قلبی در گذشت.

Kujbysjev عضو دفتر سیاسی از جمله مهمترین طراحان برنامه پنج ساله اول و دوم بود. او همراه با مولوتف یکی از سخنرانان هفدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۲، که برنامه پنج سال اول را جمعبندی و در مورد برنامه دوم پیشنهاد مطرح نمود، بود.

دادگاه خیانت بوخارین – ریکف، یک جمعبندی

در دادگاههای خیانت بوخارین – ریکف کلیه متهمان به جرائمشان اقرار نمودند و گفتند که چگونه در مورد همه چیز توافق و آنها را به اجرا گذاشته بودند.

این هزاران و باز هم هزاران سند بدست آمده از دادگاههایی هستند که بر اساس آنها ۲۱ متهم بمنظور دفاع از خود و حتی انکار گناهان خود از آزادی کامل برخوردار بودند.

همزمان با آشکار شدن هر چه بیشتر اطلاعات جدید از روند حوادث، گاهی رخ میداد که برخی از متهمان، که تصور مینمودند توسط شخصیتهای اصلی فریب خورده بودند، از جای خود برخاسته و آنرا اعلام مینمودند.

سخنرانی دفاعی بوخارین در پایان دادگاه توسط Sjarangovitj، هنگامیکه منکر این امر شد که او "همانند ریکف یکی از سازمان دهندگان اصلی جاسوسی بود، با این کلمات قطع شد: "برای یک بار هم که شده در زندگیت دورغ نگو! شما داری اینجا، در دادگاه، دروغ میگی"^{۱۲۵}

یک دادستان نمونه

دادستان ویشنسکی عالی‌رتبه‌ترین دادستان دولتی اتحاد جماهیر شوروی، طی دهها سال در نشریات سرمایه‌داری در معرض لجن‌پراکنیهای از این قبیل قرار گرفته است: که او برای بیان گفته‌های خلاف حقیقت هیچگونه مرزی را نمیشناسد.

همزمان با اعلان تاریخ، از جاسوس پلیس کانکوست تا همتایان سوئدیش، در مورد نقش و رفتار ویشنسکی در خلال دادگاه خود را وقف فانتزیهای وحشیانه‌ای نموده‌اند. اما حقیقت کاملاً چیز دیگری بود.

تایید این امر با خواندن سند دادگاه آسان میشود. مدارک بی‌چون و چرای ارائه شده از جانب دادستان ویشنسکی بر علیه متهمان بجز بیان حقایق امکان دیگری باقی نگذاشتند.

دقیقاً وجود همین امر است که با اعلان تاریخ را دیوانه میکند. او با این پرونده عمیقاً آشنا بود، در مورد هر گونه جزئیاتی دانش و به همه موارد توجه داشت.

مدارک ارائه شده از جانب او امکان نفی هر گونه خطایی را از متهمان سلب نمود. دادستان ویشنسکی در طول دادگاه با متهمان برخورد صحیحی داشت.

او مأموریت خود را بعنوان یک دادستان به نحوی مثال‌زدنی انجام داد، نتایج درستی را از گفته‌های متهمان استنتاج نمود و دفاعیات خود را با این بیانی‌های مشهور که بارها در نشریات سرمایه‌داری جعل شده است به پایان رساند:

"در سراسر کشور، جوان و پیر، در انتظار و خواهان یک چیزند: خائن و جاسوسانی که بر سر میهن مادری ما با دشمنان معامله نمودند، باید مانند سگهای دیوانه تیرباران بشوند!"^{۱۲۶}

دادگاه هجده تن از متهمان را به اشد مجازات - اعدام و مصادره کلیه اموال شخصی آنها - محکوم نمود: بوخارین، ریکف، یاگودا، کرستینسکی، روسنگولز، ایوانف، چرنف، گرینکو، Selenskij ، ایکراموف، Chodsajev، ماکسیموف - دیکوفسکی و Krjutjkov). سه نفر باقیمانده به زندان و از دست دادن حقوق مدنی خود، پنج سال پس از دوران محکومیتشان در زندان، بعلاوه مصادره اموال عمومیشان محکوم شدند. (پلتنف ۲۵ سال، راکوفسکی ۲۰ سال و بسانف ۱۵ سال).

وطن فروشان روسی قهرمانان سرمایه‌داری

پس از مطالعه اسناد دادگاه به آسانی میتوان فهمید که این تنها نتیجه منطقی دادگاهها بر علیه خائن، جاسوسان و تبهکاران بود.

برخی از نویسندگان با حکم اعدام به دلیل اینکه آن ۱۸ متهم به مرگ محکوم شدند مخالفت منمایند. در حال حاضر مجازات اعدام در جامعه انسانی منسوخ شده است. اما برای ۶۰ سال پیش اجرای حکم اعدام عادیت‌ترین مجازاتی بود که بر علیه خیانت به وطن در سراسر جهان اعمال میشد.

اما در این رابطه مجازات اعدام آن مسئله‌ای نیست که با اعلان تاریخ در حقیقت قصد برجسته نمودن آنرا دارند، بلکه فقط بهانه‌ایست برای ترغیب توده‌ها بر علیه دادگاههای دهه ۱۹۳۰.

هدف از انتقاد به اتحاد جماهیر شوروی در واقع نشان دادن اینست که دادگاهها نمایش خنده داری بودند، اینکه مقصود دادگاهها فقط از میان برداشتن مخالفان بود، مخالفانی که بر اساس اظهارات منتقدان، مجموعه ای از متفکران، فلیسوفان، شاعران، اصلاح طلبان و دیگران را شامل میشد.

اینها هستند مواردی که آمارک، اسکوت و انگلوند در کتابها و نشریات خود مینویسند. اما قهرمانان این جاعلان تاریخ تبهکارانی هستند بی نظیر، کسانی که بمنظور بدست گیری قدرت در اتحاد جماهیر شوروی با آلمان نازی و ژاپن نازی متحد شده بودند.

جماعتی که آمارک، اسکوت و انگلوند از آنها قهرمانانی میسازند و بعنوان الگویی به کودکان مدارس سوئدی ارائه میدهند متحدان نازیها و فاشیستها بودند.

آنها جانیانی بودند که ماکسیم گورکی و کیروف را به قتل رساندند، افرادی از همان دست که اولف پالمه را ترور کردند.

آنها افرادی بودند که بمنظور متوقف نمودن انقلاب فرهنگی و غیر ممکن نمودن تهیه کتاب برای کودکان دبستانی، به راههای عرضه کاغذ به کشور آسیب وارد آوردند.

آنها خرابکارانی بودند که کارخانجات، معادن و قطارها را منفجر میکردند و بدون اینکه بدل تردیدی راه دهند هزاران کارگر را به قتل میرساندند، کسانی که میخ و شیشه را در کره که گلو و شکم مردم را پاره کرد مخلوط نمودند، کسانی که آفت گاوی را، که دهها هزار اسب و حیوانات خانگی را قربانی خود نمود، منتشر کردند.

آنها، وطن فروشان روسی و همکاران نازیها، الگوی رسانه های خبری سرمایه داری و قهرمانان دست راستیهای سوئدی هستند.

سفارت سوئد در مورد دادگاه خیانت بوخارین - ریکف

رفتار و توصیف خیر اندیشانه ی سرمایه داری کنونی نسبت به محکومان مسکو در مارس ۱۹۳۸ با گزارشات ارسالی سفارت سوئد در مسکو به وزارت امور خارجه در آنزمان هیچ وجه مشترکی ندارد.

و پس از آن نباید فراموش نمود که وزارت امور خارجه و سفارت سوئد همواره از افرادی دست راستی، از اقبشار بالای سرمایه داری جامعه سوئد، تشکیل میشوند.

بنا بر اطلاعات ارائه شده از جانب کارکنان سفارت به وزارت امور خارجه سوئد آن متهمان بمنظور بدست گیری قدرت در توطئه ای برای سرنگون نمودن دولت شرکت نموده بودند.

سفارت سوئد

''آخرین روند ترنسکیستی چه چیزی را نشان داده است

مسکو ۳۰ مارس ۱۹۳۸

محرمانه

به جناب آقای وزیر امور خارجه در مورد موضوعات خارجی.

میزان جرائمی که خطاکاران به آن متهم شده اند در دادگاه اخیر - ه به پایان رسیده بر علیه "بلوک دست راستیها و ترسکیستها" هرگز بصورتی کامل بررسی نشده است.

اگر شنیدن حقیقت در جهان دشوار باشد، پس این امر بخصوص در روسیه صادق است، جایی که واقعیتها همواره به یک پرنده زیبا مبدل میشوند و اگر در اساس روزی ظاهر شوند، زیر پا لگد مال میشوند. در طول گفتگوهای اساسی و جاری میان محافل حاضر در اینجا، ظهور نظری قطعی محتمل بنظر میرسد.

بسیاری پس از مطالعه اتهامات وارده بر ۲۱ تن از انقلابیون کهنه کار ناگزیز به اقرار این امر شدند که اتهامات در بسیاری از موارد، برغم نامحتمل بودن و تناقضات مطالب، هنوز تا میزانی حاوی هسته ای از حقایق قابل توجه اند، حقایقی که بر اساس آنها، متهمان - ه به تازگی محکوم و تہیج شده بوسیله خواستی نیرومند، بر آن شدند که در جهت تحقق اهداف خویش قدمهای اولیه را برداشته و در اولین فرصت اقلیت در قدرت را نابود سازند.^{۱۲۷}

گزارش سفیر آنزمان، علیرغم وضعیت عمومی در جامعه شوروی پس از دادگاههای مسکو، که در مقالاتی به دروغ بعنوان بحرانی با میلیونها انسان پاکسازی و محکوم شده به اعدام تشریح میشوند، تصویر دیگری را ارائه میدهد.

"سفارت سوئد

در مورد - پاکسازی تروریستی

مسکو ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۸

محرمانه

عالیجناب

آقای سندلر، وزیر امور خارجه

البته در اینزمان از سر گرفته شدن گسترش داستانهای از اتحاد جماهیر شوروی، قبل از هر چیز در مورد ترور، در ستونهای مناسب نشریات غیر روسی، شاید با درجه حرارت بالای تابستانی ارتباط داشته باشد.

در حال حاضر و بدون تردید برای داستانهای قابل توجه از این سرزمین مدارک بیش از اندازه واقعی، چنانکه طی بیست سال اخیر همواره وجود داشته است، وجود دارند، اما اینچنین داستانهایی، اگر در چهارچوبی واقعی و عاری از تزئینات عجیب و غریب و مغرضانه قرار داده شوند اشکال دیگری بخود خواهند گرفت.

در مورد پیامهای نشریات خارجی باید گفته شود که در اینجا بطور معمول به یک هسته موثر کوچک یک دوز قوی هیجان روزنامه نگاری، که مواد اولیه آن در اکثر موارد شاید سوء تفاهم و تخیلی قمار گونه باشند، و یک دوز شدید دیگر نیز از جانب کسانی که به گرایشات سیاسی این سرزمین چشم داشتی دارند، اعمال می شود.^{۱۲۸}

خبرنگار سفارت، پس از مرور تعدادی از "مثالهای گویا"، صحبت در مورد افراد "نامناسب"، افرادی با "یک تقریباً عملکرد متوسط" یا "نالایق" و یا کمیساریای مردمی فاسد که "از کمیساریا به زندان" برده میشوند، به دنبال علل پاکسازیهها به کند و کاو میپردازد.

بر اساس گزارش مخالفان رژیم ("در واقع تعداد کمی") آزاد میشوند، اما تعداد زیادی از آنها به دلیل متمایز نمودن از نظر سوء استفاده از قدرت، سوء رفتار و عدم صلاحیت و نارسایی و مضر بودن اخراج شدند.

رژیم اتحاد جماهیر شوروی با بهره برداری از طبقات زحمتکش خواهان جوان سازی مدیریت است، که در واقع انجام شد و خبرنگار سفارت سوئد نیز تایید نمود "آنچه که اکنون و در اینجا در حال رخ دادن است واقعا نمیتوان و نباید بعنوان نشانه ای از انحلال و نابودی بلکه برعکس باید بعنوان نشانه ای از یک تثبیت سیاسی اجتماعی قلمداد شود".

این، باید اضافه کنیم، اهمیت بسیاری دارد. جنگ با اشغال اطریش جریان داشت، و نازیها درصدد تجاوز به اتحاد جماهیر شوروی هستند. در چنین شرایطی دولت باید بتواند بصورتی کامل به ارتش غیرنظامی و مدیریت اداری اعتماد کند. سفیر ادامه میدهد:

"اما قابل توجه ترین در اینجا اینست که، اگر بتوان آنرا ترور همه گیر در امپراطوری اتحاد جماهیر شوروی قلمداد نمود، تعداد آنها در واقع اندک است و بطور کلی بخش کوچکی از گروههای تروریست جامعه را نمایندگی مینمایند.

البته همانطور که در گذشته بارها دلایلی برای بخاطر آوردن آن وجود داشته است و با چشم پوشی از این مورد خاص که مقامات ارشد را شامل میشود، ناظران خارجی یقینا بصورتی طبیعی منظره تکان دهنده تری را ارائه میدهند.

مسئله مهم در این گستره به آغاز ۱۹۳۵ باز میگردد، مسئله ای با گاه به بیگاه توان متفاوت در پاکسازیهای-ه در حال انجام از میان کلیه شاخه های اداری، مدنی،-، نظامی،-، اقتصادی و غیره، و کلیه اقشار جامعه.

این روش پاکسازی بی نظیر نابودی مخالفان رژیم فعلی را در نظر دارد، مخالفانی که در اغلب موارد تعداد اندکی از بلند پایگان را شامل و به همین دلیل شدیداً قربانی میشوند.

و اینکه تا حد امکان پاکسازی عناصری را هدف قرار داده است که توسط سوء رفتار و سوء استفاده از قدرت و یا از طریق بی لیاقتی عدم شایستگی و مضر بودن خود را به اثبات رسانده اند.

این فرایند خشونت آمیز از یک سو برای نوسازی جامعه و از سویی دیگر برای دوباره جوان سازی تمام دستگاه اداری از طریق تلاشی آگاهانه به پیش برده میشود، کوششی، تا حد امکان، برای معرفی گروههایی نشنت گرفته از جامعه در دستگاه اداری، گروههایی که اساساً بار انقلاب را بدوش کشیده اند و در حال حاضر بصورتی منطقی میتوانند بردن لذت از شرایط جدید را مطالبه نمایند.

همانطور که گفته میشود، در شرایط یکدست اتحاد جماهیر شوروی، این قبل از هر چیز به معنای تلاش در جذب گروههای آموزش داده شده از میان گروههای جوانتر از میان صفوف کارگران و کشاورزان است، جوانانی با لیاقت، که در حال حاضر از طریق کالج های متعدد از انواع مختلف، بمنظور انجام وظیفه، به جامعه تحویل داده میشوند.

به نظر من به این مسئله باید به دلایلی صرفاً عملی توجه نمود و آنرا بخاطر سپرد، زیرا آنچه که اکنون و در اینجا در حال رخ دادن است را واقعا نمیتوان و نباید بعنوان نشانه ای از انحلال و نابودی بلکه برعکس باید بعنوان نشانه ای از یک تثبیت سیاسی اجتماعی قلمداد شود، اجازه بدهید که دیدگاههای عجیب و غریب خود را کنار بگذاریم. و عجیب و غریب عوامل تاریخی، قومی، قوم نگاری، جغرافیایی و غیرویی هستند که در این کشور بدلائیل طبیعی وجود دارند،"^{۱۲۹}

سفر جوزف دیویس و دادگاه بوخارین – ریکف

جوزف دیویس سفیر آنزمان آمریکا هر روز در سالن دادگاه حاضر بود. او به نمایندگی از جانب دولت ماموریت داشت که در جهت آشنایی با تمام فرایند دادگاه تلاش نموده و در مورد شرایط متهمان و اعتبار دادگاهها گزارشی ارسال نماید.

ما از کتاب او "ماموریت در مسکو" نقل قول میاوریم. اولین نقل قول از نامه دیویس در ۸ مارس ۱۹۳۸ به دخترش املین است که قبلا با خانواده خود در مسکو زندگی کرده بود و در آنزمان در آمریکا زندگی میکرد.

"دادگاه خیانت بوخارین

۸ مارس ۱۹۳۸

املین عزیز

من هفته گذشته، هر روز، در دادگاه خیانت بوخارین حاضر بودم. تو البته در نشریات در مورد آنها خوانده ای.

این یک داستان وحشتناک است. این مسئله بدلیل به روز نمودن مسائل قدیمی مرا از نظر فکری علاقمند نموده است، مسائلی از قبیل اعتبار شهادتها و دشواریهای مربوط به تفکیک غلط از درست، امری که من خودم بارها در خلال این دادگاهها با آن سر و کار داشته ام.

در خلال مذاکرات امروز کلیه نقاط ضعف اساسی و نقائص در طبیعت انسان – خودخواهی در بدترین شکل ممکن خود، ظاهر میشوند. آنها رئوس توطئه هایی را افشاء نمودند که سرنگونی این دولت را محتمل میساخت.

شهادتها نشان میدهند که در بهار و تابستان سال گذشته چه حوادثی رخ داد و ما آنزمان نتوانستیم آنرا بفهمیم. تو به یاد داری که افرادی به دفتر آمدند و در مورد جنبشی غیر معمولی در اطراف کاخ کرملین گفتند: درها بر روی عموم بسته و نگهبانان تغییر داده شدند.

همانطور که تو بخاطر میآوری، گفته شد که هنگ نگهبانان جدید، تقریباً بصورتی کامل، از میان افرادی از زادگاه استالین، قفقاز، دستچین شده بودند.

به نظر میاید که شهادتهای شگفت انگیز ارائه شده توسط بوخارین، کرسینسکی و دیگران به توطئه ای برنامه ریزی شده اشاره میکند که بر اساس آن در ماه می آینده کودتایی دولتی، که از آغاز نوامبر ۱۹۳۶ وجود داشته است، تحت رهبری توخاچفسکی راه اندازی میشود.

اما دولت بسرعت و در کمال قدرت دخالت نمود. ژنرالهای سرخ اعدام و سازمان حزبی از بنیان پاکسازی شد.

به این ترتیب کاشف به عمل آمد که بخشی از میان خود رهبران آلوده شده بودند و با طرحهایی سر و کار داشتند که اهدافش سرنگون نمودن دولت و در واقع همکاری با سازمان جاسوسی آلمان و ژاپن بود.^{۱۳۰}

نامه به وزارت امور خارجه آمریکا

وکیلی با تجربه از غرب در مورد دادگاه بوخارین این چنین مینویسد. اکنون اجازه دهید که از نامه ارسالی و محرمانه سفیر دیویس، شماره ۱۰۳۹ از مارس ۱۹۳۸، به رئیس خود وزارت امور خارجه آمریکا، نقل قولی ارائه دهیم.

"من با اینحال پس از مشاهدات روزمره از متهمان، شیوه رفتار، تاییدات ناآگاهانه در بیاناتشان و دیگر جزئیات مورد علاقه حقوقی در دادگاه، علیرغم نگرانیهایی که میتواند بر علیه یک سیستم قضایی وجود داشته باشد، نگرانیهایی که اعترافات را بعنوان سندی پذیرفته و متهمان را در عمل بدون محافظ رها میکند، اینچنین نتیجه گرفته ام که آن متهمان سیاسی در انجام جرائمی که به آنها متهم شده اند، جرائمی بر خلاف قوانین اتحاد جماهیر شوروی، دخیل بوده اند و باید بر اساس اساسنامه جنایی اتحاد جماهیر شوروی مجازات بشوند.

سیاستمدارانی که اغلب بصورتی منظم در دادگاهها حاضر بودند، بطور کلی، با استنباط دادستان که اثبات نموده است هم داستانند، استنباطی که بر اساس آن اپوزیسونی نیرومند و توطئه ای بسیار جدی وجود داشته است، امری که برای این سیاستمداران بسیاری از نکات تا بحال مبهم را در جریان توسعه شش ماهه اخیر در اتحاد جماهیر شوروی توضیح میدهد. اختلاف تنها بر سر این است که متهمان تا چه میزان دخیل هستند و توطئه ها تا چه میزان متمرکز بوده اند"^{۱۳۱}

اشغال اروپا توسط نازیها

سفیر جوزف دیویس دامنه جرائم متهمان را فهمید، نتایجی که میتوانستند بصورتی فوق العاده ای وحشتناک باشند.

نیروهای نظامی نازیها در حقیقت در اروپا پیشروی و در جریان برگزاری دادگاهها در ۱۱ مارس ۱۹۳۸ اطریش را به اشغال خود در آورده بودند. بزودی نوبت چکسلواکی میشد، سپس لهستان و بعد تمام اروپا.

و در اتحاد جماهیر شوروی، که آلمان نازی به جهان سرمایه داری وعده نابودی آنرا داده بود، که در اساس هدف اصلی نازیها بود، گروهی از سیاستمداران ارشد وجود داشتند که با نازیها، با هدف ترور حکومت فعلی و متلاشی نمودن کشور بعلاوه تقسیم آن میان خود و آلمان نازی، همکاری مینمودند!

اتحاد جماهیر شوروی و برخورد صحیح استالین احتمال وقوع فاجعه پیش رو را برای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مردم اسلاو متوقف نمود.

تهدید هیتلر در مورد انقراض مردم اسلاو فقط یک سخن پوچ و توخالی نبود. توجه داشته باشید که نیروهای نظامی نازیها، در خلال بیش از سه سال جنگ و اشغال اوکراین، روسیه سفید و دیگر مناطق واقع در غرب اتحاد جماهیر شوروی، بیش از ۲۵ میلیون نفر کشتند!

پاکسازی خائنان برای ادامه حیات اتحاد جماهیر شوروی و پیروزی در جنگ جهانی دوم از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود.

در دراز مدت این برای ریشه کن نمودن نازیها و توانایی جهان برای بهره وری از آزادی و دموکراسی، که ما در حال حاضر از آن بهره مندیم، تعیین کننده بود. نازیها با پیروزی بر اتحاد جماهیر شوروی قادر به فتح همه جهان میشدند. اما این تنها ما کمونیستها نیستیم که این را درک کرده و آشکارا اعلام مینماییم. حتی سرمایه داران شریف و درستکار نیز در این مورد با ما همسنگرند.

دادگاههای خیانت و نابودی ستون پنجم هیتلر در روسیه توسط آن

اجازه بدهید که از کتاب سفیر جوزف دیویس "ماموریت در مسکو" نقل قولی دیگری را ارائه دهیم. او فعالیت‌های "ستون پنجم" را در اتحاد جماهیر شوروی مورد بررسی قرار میدهد.

ستون پنجم به خانمانی اطلاق میشود که در خدمت نیروهای خارجی رکاب میزنند. اصطلاح ستون پنجم از حملات فاشیستها به مادرید، در خلال جنگ داخلی اسپانیا، سرچشمه گرفته است. فاشیستها در چهار ستون نظامی آمدند و مدعی داشتن ستون پنجمی، که از پشت به مدافعان حمله میکرد، در داخل مادرید شدند.

اینهم بخشی از کتاب سفیر جوزف دیویس در مورد "ستون پنجم" در اتحاد جماهیر شوروی. توجه داشته باشید که این بخش از کتاب- ه "ماموریت در مسکو"، در خلال تابستان ۱۹۴۱ نوشته شد اما پس از ارسال محرمانه آن به وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۷ مارس ۱۹۳۸ مستقیماً در کتاب وارد شد.

سفیر دیویس توضیح میدهد که چرا: "این بخش پس از تجاوز آلمان در تابستان ۱۹۴۱ به روسیه نوشته شد اما در این جا قرار داده میشود. به عقیده او این منطقیترین جایی بود که میشد از آن در جهت نشان دادن اینکه دادگاههای خیانت ستون پنجم هیتلر را در روسیه چگونه در هم شکست بهره برداری نمود."

سفیر جوزف دیویس:

"ستون پنجم در روسیه - مطالعه ای در جهت باز اندیشی

در راه بازگشت به خانه از جشن پایان تحصیلی دانشگاه قدیمی خودم، زمانی که از شیکاگو عبور میکردم از من برای انجام سخنرانی در کلوب دانشگاه و انجمن ویسکانسن دعوت بعمل آمد.

دقیقاً سه روز پس از آغاز حمله آلمان به روسیه بود. فردی از میان جمعیت سوال کرد: "حال ستون پنجم تو روسیه چگونه" بدون تامل پاسخ دادم: "ستون پنجمی وجود ندارد، همه تیرباران شدن."

من آنروز در قطار نمیتوانستم خودم را از شر این فکر خلاص کنم. در حقیقت این جالب توجه است که در تجاوز اخیر نازیها حرفی در مورد "اقدام داخلی" در پشت جبهه روسی، که با همکاری فرماندهان نظامی آلمانی انجام شد، به میان نیامده است.

تجاوز هیتلر در پراگ در سال ۱۹۳۹ با پشتیبانی نظامیان فعال در سازمانهای چکی هنلاین همراه شد. در جریان تهاجمش به نروژ همین اقدام بکار گرفته شد. در اتحاد جماهیر شوروی هیچ سودت - هنلاینی* و یا تیوس اهل اسلواکی*، de grelles* - بلژیکی و هیچ وطن فروش نروژی، وجود نداشت.

* قومی در بوهمن چکسلواکی که به زبان آلمانی صحبت میکنند
* تیوس رهبر حزب مردم اسلواکی که میان سالهای ۱۹۳۹ تا ۴۵ با کمک آلمان رهبر اسلواکی "آزاد" بود
http://en.wikipedia.org/wiki/L%C3%A9on_Degrelle*

در حال فکر کردن در مورد مسائل، به خود گفتم، موارد رخ داده در زمان اقامتم در روسیه شاید اهمیتی داشتند، اما من در گذشته به آنها فکر نکرده بودم.

به محض ورودم به واشنگتن به منظور یادآوری گذشته ها و دریافت اجازه از وزارت امور خارجه برای بازبینی برخی از مراسلاتم بسرعت بسرآغ دفترچه قدیمی خاطراتم رفتم.
در سالهای میان ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ هیچیک از ما در روسیه به موردی به نام "فعالیت - ستون پنجم" فکر نکرده بودیم. این اصطلاح رایج نبود.

در توصیف روش نازیها، عباراتی از قبیل "ستون پنجم" و "تجاوز داخلی" به تازگی به زبان ما راه یافته بودند. گمان استفاده از این گونه روشها توسط هیتلر، بطور کلی توسط افراد مطلعتر و آگاهتر امکانپذیر بود، اما این یکی از مواردی بود که هیچکس تصور روی دادن آنرا پیش بینی ننموده بود.

این تنها طی دو سال آخر است که از طریق کمیته دیز و اف بی آی فعالیتهای سازمانها در شمال و جنوب آمریکا افشاء شده اند و ما جاسوسان آلمانی را دیده ایم که با پشتیبانی از حملات طراحی شده هیتلر فعالانه با خائنن نروژی، چکی و اطریشی از داخل، به کشور خود خیانت میکنند.

بعنوان بخشی از طرحهای آلمان بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، این فعالیتهای یا شیوه ها در روسیه به سال ۱۹۳۵ بازمیگردد. هیتلر در سال ۱۹۳۶ سخنرانی مشهور نورمبرگ را ایراد و در آن مقاصد خود را بر علیه اوکراین به روشنی افشاء نمود.

در حال حاضر بنظر میاید که دولت اتحاد جماهیر شوروی در همانزمان از طرحهای سیاسی و نظامی رهبران و از فعالیتهای "داخلی" آنها، که در روسیه برای تدارک حملات آلمانیها جریان داشت، کاملاً آگاه بود.

در حال تعمق در مورد این موارد به ناگهان مسئله ای برایم روشن شد که باید در زمان خودش توجه بیشتری را مبذول آن مینمودم. ماجرا در مورد دادگاههای موسوم به دادگاههای خیانت و تصفیه ها، که من در میان سالهای ۱۹۳۷ و ۳۸ در آنها حضور داشتم و شنیدم، سخن میگفت.

من با بررسی دوباره اسناد این دادگاهها و مرور یاداشتهای برداشته شده توسط خودم، عملاً متوجه شدم که کلیه ترفندهای بکار برده شده توسط ستون پنجم آلمان، که ما اکنون با آنها آشنا میشویم، از طریق اعترافات و داستانهای بیان شده از جانب خائنن روسی روشن شده بودند.

این روشن بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی به وجود این فعالیتها اعتقاد داشت و بصورتی جدی نگران و بصورتی اساسی به سرکوب آن اقدام نمود. در سال ۱۹۴۱ و پس از یورش آلمان کلیه نیروهای ستون پنجمی، سازمان داده شده توسط آلمانیها، نابود شده بودند.

حقیقت غیر قابل درک دیگر در آنزمان، که در حال حاضر و پس تحولات رخ داده اهمیت جدیدی بخود گرفته است، عکس العمل دولت اتحاد جماهیر شوروی بر علیه کنسولگری آلمان و ایتالیا در سال ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ بود.

این به شیوه ای بی پروا و با بی تفاوتی تقریباً بی رحمانه به احساسات کشور مربوطه، انجام شد. دلیل ارائه شده از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی این بود که این کنسولگریها با فعالیتهای سیاسی محرمانه کار میکردند و به همین دلیل باید بسته میشدند.

در آنسال در پیامهای ارائه شده از تمام نقاط کشور در مورد دادگاهها، اعدامها ("تصفیه ها")، متهمان به منظور ارائه کمک به "قدرتی بیگانه" برای سرنگونی دولت اتحاد جماهیر شوروی به فعالیتهای مخفی و خیانت آمیز متهم شده بودند.

سفیر جوزف دیویس سپس داستان خود را از طریق بررسی برخی از موارد قضایی در دادگاههای خیانت ادامه داده و این بخش را با این عبارات به پایان میبرد:

"ژنرال توخاچفسکی و بسیاری از افسران بلند پایه نظامی در ارتش و نیروی دریایی از طریق این شهادتها مجرم شناخته شدند، مدت کوتاهی پس از دادگاه بوخارین بازداشت و تحت رهبری توخاچفسکی به همکاری با فرمانده هان ارشد آلمانی، در صورت حمله به اتحاد جماهیر شوروی، متهم شده بودند.

موارد بسیاری از فعالیتهای مخفیانه در درون ارتش از طریق این شهادتها برملا شدند. بر اساس اظهارات آنها به تعداد بسیاری از افسران ارشد رشوه داده شده بود و یا آنها را به طریقی برای شرکت در انجام کودتایی متقاعد نموده بودند.

بر اساس شهادتها در میان کلیه شاخه های نیروهای مسلح و سازمانهای سیاسی با فرماندهان ژاپنی و آلمانی همکاری کامل ایجاد شده بود. آنچه که در دادگاه آشکار شد این بود. افشاء گریها و اعترافات متهمان بدون شک تاثیر عمیقی بر روی مقامات مربوطه در کرملین گذاشت.

مداخله سریع و کامل نشان از اعتقاد کامل دولت در مورد واقعی بودن آنها داشت. دولت کشور را پاکیزه و با قدرت و دقت تمام اقدام نمود. فرمانده ارتش سرخ، وروشیلوف، گفت: "ورود یک دزد به خانه ای، در صورت داشتن همکاری برای باز نمودن در به روی او آسانتر میشود. ما مراقب چنین افرادی بودیم."

ژنرال توخاچفسکی در مراسم تاجگذاری در لندن شرکت نکرد. شایعه انتصاب او به مقام فرماندهی منطقه ولگا منتشر اما نشان داده شد که او قبل از ورود خود به آنجا در قطار بازداشت شده بود. او چند هفته بعد، ۱۱ ژوئن، همراه با ۱۱ نفر دیگر از افسران فرمانده، پس از جلسه دادگاه نظامی پشت درهای بسته، اعدام شدند.

اکنون کاملاً روشن شده است که کلیه این محاکمات، پاکسازیه‌ها و قتلها، که به نظر خوشنویار می‌آمدند و آزمون تاثیر عمیقی بر روی جهان گذاشت، نمایشی بود از یک اقدام قاطعانه و نیرومند از جانب دولت استالین، نه تنها برای محافظت از خودش در مقابل آشوبی از دورن بلکه همچنین در مقابل یورش از خارج.

دولت وظیفه خود را بدرستی انجام داد و کشور را از کلیه عناصر خائن پاکسازی نمود. تمام موارد مشکوک به نفع دولت حل و فصل شدند. در سال ۱۹۴۱ در روسیه ستون پنجمی وجود نداشت - آنها تیرباران شده بودند. دولت کشور را از لوٹ وجود خائنان پاک نموده بود.^{۱۳۲}

در حال حاضر اهمیت روایات سفیر دیویس بیش از هر زمان دیگریست. او مسائل مربوط به تصفیه های دادگاههای خیانت را به روشنی ارائه می‌دهد. اما این امر مسائل دیگری را نیز، هرگز باز بینی نشده توسط مورخان سرمایه داری، برجسته مینماید.

یک سوال مهم دیگر در این رابطه اینست که در اساس چگونه برای نازیها ممکن شد که در عرض پنج هفته ارتش فرانسه را، که در ضمن ارتش انگلیس را نیز در کنار خود داشت، مغلوب نماید! خیانت طبقه سرمایه دار فرانسه به کشور خودش و دیگر مسائل از دوران میان دو جنگ جهانی مسائلیست که توضیحی را مطالبه مینمایند.

خائنان و تهدیدات بر علیه اتحاد جماهیر شوروی

با ورق زدن نشریات معمولی - ۵ مربوط به دوران دهه ۱۹۳۰ تشدید تهدیدات بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را میتوان به آسانی مشاهده نمود. این تهدیدات نه تنها از جانب آلمان نازی بلکه از جانب دیگر کشورهای سرمایه داری در غرب، از جمله فرانسه و انگلیس، نیز می‌آمدند. و در دهه ۱۹۳۰ به همین ترتیب ادامه یافت.

همراه با اشغال لهستان توسط نازیها در سپتامبر ۱۹۳۰، فرانسه و انگلیس بر علیه آلمان اعلام جنگ نمودند اما دست به عملیاتی جنگی نزدند و حتی در صدد نجات لهستان نیز برنیامدند. این همان جنگی بود که اصطلاحاً جنگ "مصقره" خوانده میشود.

جنگ واقعی میان فرانسه/انگلیس و آلمان نازی ابتدا پس از ۹ ماه، با یورش نازیها به فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰، آغاز شد. اما در خلال این دوران سپتامبر ۱۹۳۹ - ژوئن ۱۹۴۰، انگلستان و فرانسه بیکار ننشسته بودند.

سیاستهای ضد اتحاد جماهیر شوروی بصورتی کامل در هر دو کشور جریان داشت. در فرانسه با فراریان از اتحاد جماهیر شوروی لشگری اوکراینی سازمان داده شد و در ارتش ژنرال فرانسوی ویجاند واحدهای جنگی ملی از قفقازیها ساخته شدند. در سال ۱۹۳۹، زمانیکه فنلاند جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را آغاز کرد، فرانسه و انگلیس از فنلاند حمایت نمودند.

انگلستان ۱۴۴ هواپیمای جنگی، ۱۱۴ فخره سلاح سنگین و بمب افکن و صدها هزار نارنجک و فرانسه ۱۷۹ هواپیما، ۴۲۷ فخره سلاح سنگین، ۵۱۰۰ مسلسل و تقریباً یک میلیون نارنجک از انواع مختلف به فنلاند ارسال نمودند. همزمان این کشورها بمنظور جنگ در جبهه فرانسه و بر علیه اتحاد جماهیر شوروی با طرحهایی مبنی بر ارسال ارتشی متشکل از ۱۵۰۰۰۰ نفر به توافق رسیدند.

هدف دولتهای فرانسه و انگلیس نشان دادن "تمایلاتشان" به آلمان بود. در خلال دهه ۱۹۳۰ تهدیدات بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بطور قابل توجهی عظیم بود.

دولتهای کشورهای سرمایه داری در سراسر اروپا آمادگی افکار عمومی را برای جنگی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تدارک میدیدند. در اتحاد جماهیر شوروی این تهدیدات امری واقعی تلقی میشدند.

رهبران شوروی ناگزیر به این نتیجه رسیدند: کشور نابود میشد اگر توده ها در کار برای توسعه ای سریع در جامعه و مهیا نمودن وسایل ضروری دفاعی، که بخش بزرگی از تولیدات جامعه را به خود اختصاص داده بود، با یکدیگر متحد نمیشدند.

دولت اتحاد جماهیر شوروی در این فضای متشنج موفق به کشف این شد، کشورهایی که اتحاد جماهیر شوروی را به جنگ و نابودی تهدید مینمودند مزدوران خود را، روابطی که تا سطح دولت و حزب گسترش داشت، در کشور داشتند.

در این وضعیت بحرانی، زمانیکه همه بمنظور ادامه حیات کشور به انجام کار شدید ناگزیر شده بودند، در جامعه بودند کسانی که به دشمن با دادن اطلاعات یاری نموده و تولیدات و دفاع را نابود مینمودند.

دولت اتحاد جماهیر شوروی با خائنین و محافلشان در سراسر کشور، آنجایی که آنها فعالیت کرده و ارتباطی برقرار نموده بودند، قاطعانه برخورد نمود. بسیاری به زندان و مرگ محکوم شدند.

سفیر دیویس میگوید "تمام موارد مشکوک به نفع دولت حل و فصل شدند." قربانی شدن بیگناهان یقیناً تاسف بار است اما در آن وضعیت بهتر از این نمیشد عمل نمود.

تهاجم نازیها و جنگی برای از ریش بر کردن اتحاد جماهیر شوروی بسرعت نزدیک میشد. باقی نگاه داشتن افراد، با موضعی کینه جوینانه بر علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی در دستگاه و ارگانها دولتی، افرادی آماده به همکاری با نازیهای متجاوز، برابر با خودکشی بود.

دولت اتحاد جماهیر شوروی با اقدامی قاطعانه موفق به نجات کشور و جهان از بربریت نازیها شد و آنان را نابود نمود. تاریخ در مورد دولت اتحاد جماهیر شوروی چگونه قضاوت مینمود اگر کشور نابود میشد و نازیها قدرت را در سراسر جهان بدست میگرفتند؟

برخی نتایج

اجازه بدهید که به ابتدای این جزوه، به کتاب فینسود، اسمولنسک تحت حکومت شوروی سال ۱۹۵۸، بازگردیم.

با توجه به حقایق بیان شده اکنون میتوان تایید نمود که کتاب فینسود بشدت گمراه کننده و در حقیقت تحریف وقایع تاریخ است. از این هم بدتر این کتاب نسلهایی از روشنفکران را پرورانده و راه را برای برجسته نمودن جاسوس پلیس بی ارزشی مانند رابرت کانکوست بعنوان یک منبع موثق در مورد موضوع اتحاد جماهیر شوروی هموار نموده است.

کتاب آرچ گتی، ریشه های تصفیه بزرگ، به روشنی نشان میدهد که تصفیه ای وجود نداشته است، تصفیه ای که بر اساس اظهارات فینسود موج طراحی شده ای بود از پاکسازیهها در خلال ۱۹۳۰ که گسترده تر و گسترده تر شد.

این ادعای فینسود، آغاز موجی از ترورها در سال ۱۹۳۶ توسط کمیته مرکزی بمنظور تغییر کارتهای حزبی، نیز با واقعیت کمترین ارتباطی ندارد.

دادگاههایی که بر اساس اظهارات فینسود نمایش مسخره ای بودند برای نابودی مخالفان استالین، مواردی هستند حقوقی بر علیه خائنین که اتحاد میان آنها و آلمان نازی را به اثبات میرساندند.

جنبش سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی در خلال دهه ۱۹۳۰ در حقیقت بازپرسی شدیدی بود از نیروهای بروکراسی در حزب و جامعه.

همه چیز خوب و بی عیب نبود، اما برای اتحاد جماهیر شوروی، در صورت داشتن تمایل به توسعه تولید سوسیالیستی و نجات کشور از تجاوز آلمان نازی، مبارزه ای بود ضروری.

به ما اجازه دهید که در اینجا با جملات پایانی پروفیسور آرچ گتی از کتاب، ریشه های تصفیه بزرگ، ادامه بدهیم.

"مدارک نشان میدهند که دوران جوزف (۱۹۳۷ - Jezjovsjtjinan) - امری که بسیاری آنرا بعنوان تصفیه بزرگ درک میکنند - باید یکبار دیگر مورد بررسی قرار بگیرد.

این تصفیه بمنظور از ریشه برکندن یک بروکراسی عهد عتیق از فراریان و تخریب انقلابیون قدیمی انجام نشد. در حقیقت میتواند کاملاً برعکس باشد.

این با سندی که میگوید، آن پاکسازیهها عکس العمل رادیکال و حتی هیستریکی بود بر علیه بروکراسی در تضاد نیست. صاحب منصبانی که در پشت پستهای خود سنگر گرفته بودند از بالا و پایین توسط موجی از اراده گرایی و پاک دینی انقلابی بی نظم نابود شدند." ^{۱۳۳}

پایان

امثال سفیر جوزف دیویس در یک جامعه لیبرالی اندک اندک. در حال حاضر برای یافتن یک سرمایه دار روشنفکر مومن به ذره بینی به اندازه یک تلسکوپ نیاز است.

رسانه های خبری سرمایه داری توسط دلقکهایی - مانند اسکوت، آمارک، انگلوند و دیگر تشنگان پول و "نویسندگان" بی پروایی - اداره میشوند که جمعیت دانشگاههای کشور، سردبیران سیاسی مجلات، و بخصوص موسسات موسوم به موسسات حقیقت یاب در مورد جرائم کمونیستها، را تشکیل میدهند.

روشنفکران سرمایه داری در حال حاضر بیش از هر چیز ما را به یاد گروهی از کوتوله های روحانی میاندازند که، با کارتهای پلاستیکی در دست، با کمال میل در مقابل فرامین اربابان خود سر تسلیم فرود میاورند.

بالینحال روشنفکران صادقی نیز وجود دارند که بیان حقیقت برایشان آسان نیست. آنها تقریباً همواره در حالت تدافعی بسر میبرند و برایشان اشاره به سرمایه داران و گفتن اینکه آنها جاعلان تاریخ اند دشوار است.

کمی شهامت و شجاعت در جریان گفتگوهای عمومی به مردم سوئد درک دیگری را اعطا و آنرا به سطحی معقول رهنمون خواهد شد.

در ضمن فرمانبرداری منفعل روشنفکران از "نیروهای بازار" یوغ دیگریست بر گردن کارگران کشور. رهایی از استثمار و نادانی نیاز به مبارزه بر علیه روشنفکران چاپلوس سرمایه داری را ضروری مینماید.

بمنظور درک وضعیت فعلی و در هم شکستن اکاذیب سرمایه داران کسب دانش تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار است! در جامعه امروزی، با کمی استثنا، این فقط ما کمونیستها هستیم که خواهان ارائه دانش تاریخی به توده های کارگریم. ما به این وظیفه خود خیانت نخواهیم نمود.

Mário Sousa
mario.sousa@telia.com
2001

فهرست نوشتجات

- J. Arch Getty: *Origins of the Great Purges. The Soviet Communist Party Reconsidered, 1933–1938.* Cambridge University Press 1985.
- J. Arch Getty: *The Road to Terror, Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks, 1932–1939.* Yale University Press 1999.
- J. Arch Getty and Roberta Manning: *Stalinist Terror/New Perspectives.* Cambridge University Press 1993.
- Sanningen om processen mot de sammansvurna terroristerna i Moskva – Om Sinovjev–Kamenjev-rättegången 19–24 augusti 1936. *Arbetarkultur* 1936.
- Processen mot det sovjetfientliga, trotskistiska centrum – Om Pjatakov–Radekrättegången 23–30 januari 1937. *Arbetarkultur* 1937.
- På vakt mot fascismen – Om Bucharin–Rykov-rättegången 2–13 mars 1938. *Arbetarkultur* 1938.
 - SUKP(b):s verksamhetsberättelser, 14:e, 15:e, 16:e, 17:e och 18:e partikongresserna.
- Ambassadör Joseph Davies: *På uppdrag i Moskva.* Bonniers 1942 (*Mission to Moscow, London 1942*).
 - Ambassadör Joseph Davies: *Our Debt To Our Sovjet Ally.* New York 1942.
- D. N. Pritt: *Sinovjev och Kamenjev inför Folkets Domstol.* Stockholm 1937. (*The Zinoviev Trial*).
 - (De två sistnämnda verk, Davies och Pritt, är broschyrer som går att köpa i kopieform från Bokhandeln Röda Stjärnan i Uppsala till självkostnadspris. Davies *Our Debt To Our Sovjet Ally* har, vad vi vet, aldrig funnits i Sverige tidigare. Den gavs ut i juni 1942 inför andra världskrigets första år och är en skrift för att få det amerikanska folket att gå in i kriget på Sovjetunionens sida. Den är full av sanningar som ingen vill upprepa i dag.)
- Korrespondens från den svenska Moskvaambassaden till den svenska utrikesdepartementet. Riksarkivet, Stockholm. • *Nordisk Familjebok* 1933.
 - Tysklands Kommunistiska Parti och kampen mot fascismen 1928–35. Stockholm 1974.

- Kulkov, Rjechevski, Tchelichev: A verdade e a mentira sobre a segunda guerra mundial. Avante 1985.
 - Stalin: On the opposition. Peking 1974.
- Stalin: Leninismens problem. Moskva 1951. Ludo Martens: Un Autre Regard sur Staline. Editions EPO Bruxelles 1994.
 - Maurice Hartman: Staline. Les Éditions Éclectiques 1979.
 - Lilly Marcou: Staline Vie Privée. Calmann-Lévy 1996.
- Michael Sayers och Albert E. Kahn: Den Stora Sammansvärjningen mot Sovjetunionen. Arbetarkulturs Förlag 1951.
 - Arvid Fredborg: Storbritannien och den Ryska Frågan 1918–1920. Norstedts 1951.
- Douglas Tottle: Fraud, Famine and Fascism, The Ukrainian Genocide Myth from Hitler to
 - Harvard. Toronto 1987.
 - John Scott: Vad gör Ryssland bortom Ural? Stockholm 1944.
 - John D. Littlepage: In Search of Soviet Gold. London 1939.
- Molotov: Den andra femårsplanen och resultaten av den första. Arbetarkultur 1932.
 - Felix Chuev: Molotov Remembers. Chicago 1993.
 - Stefan Szende: Sovjetrysslands utrikespolitik 1917–1943. Verdandi 1943.
- Robert Conquest: Den stora terrorn/Stalins skräckvälde under 30-talet. Stockholm 1971.
 - Robert Conquest: The Great Terror/A Reassessment. Oxford 1990.
- Alec Nove: Sovjets ekonomiska utveckling. Wahlström & Widstrand 1971.

^[1] J. Stalin, *Centralkommitténs politiska verksamhetsberättelse på SUKP(b):s sextonde kongress*, Moskva 1954, s 38-83.

J. Stalin, *Leninismens problem*, Moskva 1951, s 683-717, 871-890.

^[2] Adolf Hitler, *Min kamp*, Stockholm 1941, s 573.

^[3] J. Arch Getty & Oleg V. Naumov, *The Road to Terror – Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks, 1932-1939*, New Haven 1999, s 25.

^[4] Ibid, s 27.

^[5] Ibid, s 327.

^[6] J. Arch Getty, *Origins of the Great Purges – The Soviet Communist Party Reconsidered, 1933-1938*. New York 1985, s 3.

^[7] Ibid.

^[8] Merle Fainsod, *Smolensk under Soviet rule*. London 1959, s 222.

^[9] Getty 1985, s 6

^[10] Vladimir I. Lenin, *Collected Works, Vol 30*, Moscow 1965, s 186.

^[11] Getty 1985, s 46.

^[12] Ibid, s 47.

^[13] Ibid, s 46.

^[14] Mario Sousa: *Sanningen som kom bort – ny forskning avslöjar myten om miljontals fångna och döda i Stalins Sovjetunionen*, KPML(r) 1998, <http://www.mariosousa.se>.

^[15] Peter Englund, ”Den otroliga bilden av Stalin 1937”, *Moderna Tider* 1994:40, s 26;

Peter Englund, *Brev från nollpunkten*, Stockholm 1996, s 72.

^[16] Robert Conquest, *Den stora terrorn – Stalins skräckvälde under 30-talet*, Stockholm 1971, s 495.

^[17] Getty 1985, s 54.

^[18] Ibid, s 59.

^[19] Ibid, s 61.

^[20] Ibid, s 63.

^[21] Ibid, s 69.

^[22] Ibid, s 83.

^[23] Ibid, s 85.

^[24] Ibid, s 89.

- [25] Ibid.
- [26] Englund 1996, s 66-67.
- [27] J.V. Stalin, *Works, vol. 7, 1925*, Moscow 1954, s 393.
- [28] *Sovjetunionens kommunistiska partis (bolsjevikerna) historia*, Stockholm 1972, s 349.
- [29] J. Stalin, *Leninismens Problem*, Moskva 1951, s 683.
- [30] *Tysklands kommunistiska parti och kampen mot fascismens perioden 1928-1935*, Stockholm 1974, s 21.
- [31] *Nordisk Familjebok, band 19*, Malmö 1933, s 944.
- [32] *Sanningen om processen mot De sammansvurna terroristerna i Moskva, Processprotokoll från rättegången mot det trotski-sinovjevka centrum 19-24 augusti 1936*, Stockholm 1936, s 13.
- [33] Ibid, s 42.
- [34] Ibid, s 127.
- [35] Ibid, s 78.
- [36] Denis Nowell Pritt, *Sinovjev och Kamenjev inför Folkets Domstol*, Stockholm 1937, s 9.
- [37] *Korrespondens mellan den svenska ambassaden i Moskva och den svenska Utrikesdepartementet i Stockholm*. Riksarkivet, Stockholm.
- [38] Ibid.
- [39] *Processen mot det sovjetfientliga, trotskistiska centrum*, Stockholm 1937, s 28.
- [40] Ibid, s 29.
- [41] Ibid, s 30.
- [42] Ibid, s 31.
- [43] John D. Littlepage, *In Search of Soviet Gold*, London 1939, s 274.
- [44] *Processen mot det sovjetfientliga, trotskistiska centrum*, Stockholm 1937, s 45.
- [45] Ibid, s 48.
- [46] Ibid, s 49.
- [47] Ibid.
- [48] Ibid, s 51.
- [49] Ibid, s 52.
- [50] Ibid, s 53.
- [51] Ibid, s 57.
- [52] Ibid, s 56.
- [53] Ibid, s 58.
- [54] Ibid, s 60.
- [55] Ibid, s 410.
- [56] Joseph E. Davies, *På uppdrag i Moskva*, Stockholm 1942, s 466.
- [57] Ibid, s 33.
- [58] Robert Conquest, *Den stora terrorn-Stalins skräckvälde uner 30-talet*, Halmstad 1971, s 155, 6.
- [59] *Korrespondens mellan den svenska ambassaden i Moskva och den svenska Utrikesdepartementet i Stockholm*. Riksarkivet, Stockholm.
- [60] Ibid.
- [61] Getty & Naumov 1999, s 323-4.
- [62] Ibid, s 586.
- ۶۳ - استالین، مبارزه بر علیه جاسوسان فاشیست ترسکیست و وظایف حزب ما، گاتنبرگ ۱۹۷۱.
- [64] Ibid, s 39.
- [65] Ibid, s 40.
- [66] Ibid, s 49.
- [67] Ibid.
- [68] Ibid, s 51.
- [69] Ibid, s 52.
- [70] Ibid, s 53.
- [71] Ibid, s 54.
- [72] Ibid, s 55.
- [73] Ibid, s 74.
- [74] Ibid.
- [75] Ibid, s 76.
- [76] Ibid, s 77.
- Getty 1985, s 151.[77]
- [78] Ibid.
- [79] Davis 1942, s 122.

^[80] Getty 1985, s 169.

^[81] Ibid, s 176.

^[82] Ibid.

^[83] Ibid, s 175.

^[84] Ibid, s 177.

^[85] Englund 1994, s 22; Englund, 1996, s 73.

^[86] Getty 1985, s 175.

^[87] *På vakt mot fascismen*, Stockholm 1938, s 7.

^[88] Ibid, s 68.

^[89] Ibid, s 58.

^[90] Ibid, s 59.

^[91] Ibid, s 62.

^[92] Ibid, s 60.

^[93] Ibid, s 69.

^[94] Ibid, s 65.

^[95] Ibid, s 66.

^[96] Ibid.

^[97] Ibid.

^[98] Ibid, s 146.

^[99] Ibid, s 147.

^[100] Ibid.

^[101] Ibid.

^[102] Ibid, s 149.

^[103] Ibid.

^[104] Ibid, s 73.

^[105] Ibid.

^[106] Ibid, s 74.

^[107] Ibid.

^[108] Ibid, s 75.

^[109] Ibid.

^[110] Ibid, s 76.

^[111] Ibid, s 161.

^[112] Ibid, s 180.

^[113] Ibid, s 163.

^[114] Ibid, s 165.

^[115] Ibid, s 164.

^[116] Ibid, s 183.

^[117] Ibid, s 188.

^[118] Ibid, s 93.

^[119] Ibid, s 94.

^[120] Ibid, s 95.

^[121] Ibid, s 97.

^[122] Ibid, s 98.

^[123] Ibid, s 99.

^[124] Ibid, s 253.

Ibid, s 368.

^[126] **Ibid, s 335**

۱۲۷- مکاتبات میان سفارت سوئد در مسکو و وزارت امور خارجه سوئد در استکهلم. بایگانی دولتی، استکهلم

^[128] **Ibid.**

^[129] **Ibid.**

^[130] **Davies 1942, s 205.**

^[131] **Ibid, s 207.**

^[132] Ibid, s 208-213.

^[133] Getty 1985, s 206.

آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب کارایران (توفان)

www.toufan.org

لینک چند وبلاگ حزبی

وبلاگ توفان قاسمی

<http://rahetoufan67.blogspot.se/>

وبلاگ ظفر سرخ

<http://kanonezi.blogspot.se/>

وبلاگ کارگر آگاه

<http://www.kargareagah.blogspot.se/>

کتابخانه اینترنتی توفان سایت

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

توفان سایت آرشیو نشریات

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

توییتر توفان در

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

توفان در فیسبوک

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=ts>

زنده باد لنینیسیم، تئوری و تاکتیک پرولتاریا در عصر امپریالیسم!